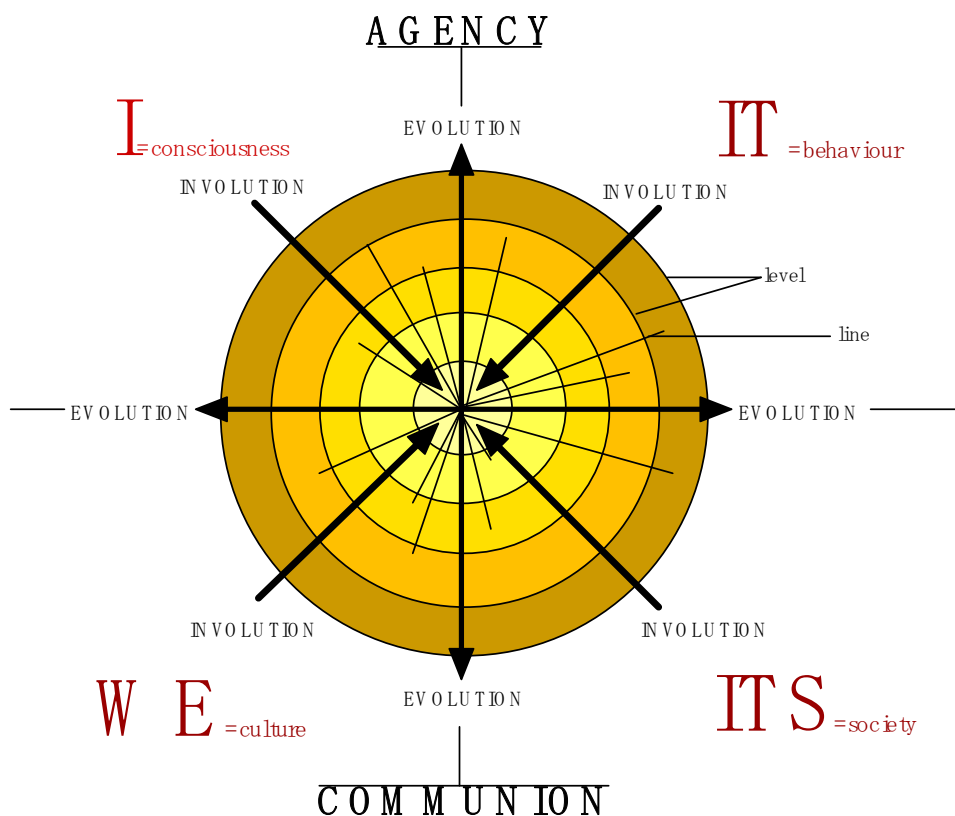


نظریه انتگرال چیست؟

نوشته جمشید جمشیدی



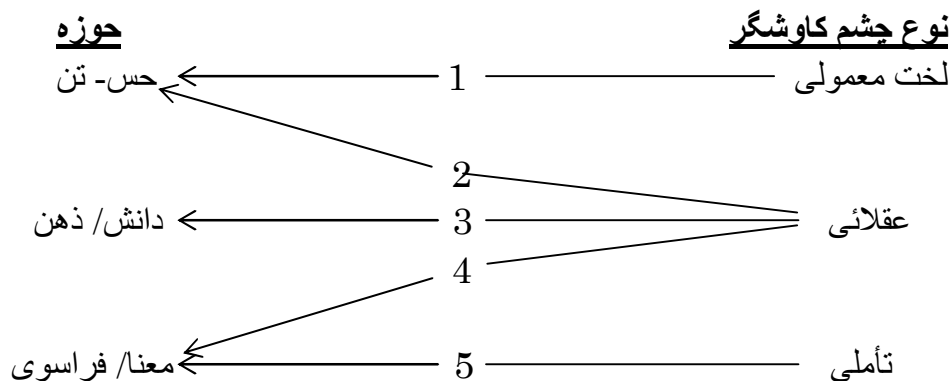
شرح این شکل را در صفحه 18 بخوانید.

فهرست

صفحه	
3	فصل یکم- نظریه انتگرال چیست؟ Chapter 1- What is the Integral Theory
18	فصل دوم- هولون فردی (انسان) Chapter 2- A Human Holon(whole/part)
27	فصل سوم- هولون جمعی Chapter 3- A Collective Holon(whole/part)
37	فصل چهارم- چشم اندازهای هولونی و ریاضیات انتگرال Chapter 4- Holonic Perspectives and Integral Mathematics
46	فصل پنجم- مفهوم انتگرال از خدا Chapter 5- An Integral Perspective of God
53	فصل ششم- حقوق بشر انتگرال Chapter 6- Integral Human Rights
59	فصل هفتم- روحانیت در نظریه انتگرال شعور Chapter 7- An Integral perspective of Spirirtuality
75	بنمایه Refereces

فصل یکم -- نظریه انتگرال چیست؟

واقعیت¹ را میتوان از زاویه های گوناگون توصیف و تشریح کرد. به عبارت دیگر هر واقعیتی از ابعاد گوناگون برخوردارست. یک واقعیت میتواند واحد یک اتم، یک مولکول، یک سنگ، یک سلول، یک مورچه، یک گاو، یک میمون، یک انسان، یک احساس، یک فکر، یک نماز، یک حج، یک اجتماع، یک اکوسیستم و غیره باشد. واقعیت ها شامل تمام چیزها، پدیده ها و روندهاست. کلا واقعیت ها را بخاطر تسهیل در مراجعه به آنها میتوان در سه حوزه ساده فیزیکی² (اجسام، غیرجانداران)، زیستی³ (جانداران) و معنوی و روحانی⁴ (حیوانات ولی عمدتا انسان) منظم کرد. بنابراین هر واقعیتی در سه حوزه فیزیکی، زیستی و معنوی دارای ابعاد مشخص و قابل تفکیک میباشد. هر چه توصیف و یا تشریح ما در باره یک واقعیت ابعاد بیشتری از آن واقعیت را مد نظر بگیرد طبیعتا از حقیقت بیشتر و کاملتری برخوردار خواهد بود. باید دقت کرد که تفکیک حوزه های واقعیت و یا دامنه ابعاد آن به معنای وجود مرز و دیوار آهنین بین آنها نیست. تمام واقعیت ها و ابعادشان در ارتباط و پیوستگی ناگسستنی با هم موجودیت می یابند. طبقه بندی ها به اراده انسان به جهت کاوش و شناسائی دقیق هر واقعیت و ارائه معیارهای ارزیابی موثر برای هر یک از آن هاست. روش انتگرال در وحله نخست شناخت یکایک ابعاد واقعیت ها و سپس فراگیری، تلفیق اهم این ابعاد در جهت ترسیم هوشیارانه دورنمای بزرگ واحد، متعادل و منجمش رشتیابنده ایست که در توازن کامل با رقص کایناتی حرکت میکند. ابعاد هر واقعیتی باید با ابزار (چشم) متناسب در حوزه مشخص آن واقعیت ارزیابی شود. نمودار زیر میدان و ژرفای دید سه نوع چشم متفاوت را معرفی میکند. حوزه دید هر چشمی مشخص است؛ التقاط یا خلط حوزه ها در روند نگرش باعث تقلیل گرائی⁵ میگردد.



در این نمودار به سه نوع چشم اشاره میشود که حوزه کاوش آنها متفاوت ولی مشخص است. فرضا با چشم لخت معمولی نمی توان به اسرار روحانی و عرفانی پی برد والاخر. اجازه بدهید برای روشن شدن مطلب به نمونه توصیف ابعاد یک سنگ، هستی ناچیزی در

1 Reality
2 physiosphere
3 biosphere
4 noosphere
5 reductionism

قلمروی فیزیکی به پردازیم. ابعاد⁶ (چشم اندازها⁷) یک سنگ کدامند؟، و پی بردن به یکایک آنها محتاج چگونه چشم کاوشگریست؟

1- موجودیت جسمانی و یا حسی- حرکتی سنگ با لگد زدن به آن قابل درک و شناسائی است. شناخت هستی سنگ در این حوزه با به اصطلاح چشم لخت و گوشتی معمولی میسر است.

2- با چشم استدلال و عقل میتوان به تجزیه و تحلیل ساختار شیمیائی سنگ پرداخت. این شناخت از نوع شناخت 1 ژرف ترست. با چشم لخت شناسائی این عرصه ناممکن است و با چشم استدلال مکانیسم فیزیکی سنگ قابل دسترسی نیست، در این حالت احتیاج به تجربه لگد زدن است.

3- با چشم استدلال ضمناً میتوان به معنای وجودی سنگ پی برد؛ انواع کاربرد سنگ را برشمرد. افزون بر این، استدلال چگونگی نقش یک سنگ در ساختمان عظیم کیهان در میدان دید این چشم قرار میگیرد. با چشم عقل میتوان پی برد که سنگ پیشیزی در طول زمان چگونه به کوه ها، سرزمین ها و بالاخره کره زمین تکامل یافته است. پس از دست یابی به شناخت های 1 و 2، شناخت 3 قابل دسترسی است. بنابراین شناخت از راه چشم عقل از شناخت های قبلی دارای ژرفای عمیق تر است.

4- از راه استدلال میتوان با استعاره ی سنگ، بُعدی از ابعاد حقیقت مطلق (ذات) را تصویر کرد؛ سنگ در فرهنگ ایران باستان نماد آمیزش و یگانگی بوده است. اخگر حاصل از برخورد دو سنگ باهم نماد نوزائی، آفرینش و بداعت یک جفت تعبیر میشده است.

5- با چشم تأمل و مکاشفه است که میتوان طی اسرار سنگ به شور و وجد حاصل از تجربه وحدت با ذات دست یافت.

ستایش تندیس سرورها، تصاویر و آثار هنری دینی و یا آنچه که اصطلاحاً به بت و ابزار بت پرستی منسوب است الزاماً پرستش جسم، ذرات خاک و سنگ، واحد ساختمانی این آثار نیست بلکه تجربه بیداری حافظه و انگاره های اسرارآمیزیست که با دیدن و لمس این اشیاء در خاطر شخص زنده میشود. در روند عبادت احساس، انگاره، پندار و تأمل شخص از اهمیت برخوردارست؛ در چنین وضعی حتا نابودی بت مشخصی نمی تواند از این روند جلوگیری کند.

دو شناخت 4 و 5 ابعاد روحانی اند که حتا در یک سنگ بی قابل و فراموش شده قابل تجربه اند. آنچه را که به تجربه روحانی مشهور است نمی توان با چشم ساده لخت یا فیزیکی شناسائی کرد و برعکس واقعیت های جسمانی و زیستی را نمی توان با چشم تأمل و مکاشفه دریافت. رعایت نکردن این اصول قدم در قهقرای تاریک و مخاطره آمیز تقلیل گرائی نهادن است.

ما در بالا به چشم انداز های جسم سخت و کودن سنگ که متعلق به قلمروی فیزیکی و بظاهر عاری از هر گونه شعور است اشاره کردیم. به این معنا که سنگ تنها سنگ نیست، آن میتواند نمادی از پیکر حقیقت مطلق باشد. این مقال را میتوان به تمام واقعیت های کاینات تعمیم داد، به ابعدی که محدود به قلمروی هستی آن واقعیت نمی شوند آگاهی یافت.

⁶ dimentions

چشم انداز- دیدگاه- جهان بینی- بینش، استنباط و غیره مترادف فارسی این واژه است. آنچه - Perspectives⁷ که مهمست مفهومی است که باید از این واژه درک کرد. هدف از بکاربرد این واژه بازتاب مجموعه ادراکات و برداشت های حسی، ذهنی و معنوی انسان است.

اگر دقت کرده باشیم معمولاً تمام توصیفاتی که در زمینه رفتار و ذهنیات شخص و اجتماع ابراز میشود حکایتی مختصر، تک بعدی، یک سویه و التقاطی از ویژگی هاست. بسادگی میتوان دریافت که واقعیت انسان و اجتماعش هم به مانند تمام واقعیت های دیگر دارای ابعاد تفکیک پذیر است که در سه حوزه فیزیکی، زیستی و معنوی قابل شناختند. هر معرفی و توصیفی که این سه حوزه و بیشتر جنبه های ویژه آنرا فراگیرد از حقیقت نسبی بیشتری برخوردار است. بر عکس، توصیفی که تنها به پاره ای از این ویژگی ها به پردازد و سایر ویژگی ها را به حاشیه براند و از کاربرد ابزار متناسب شناسائی نیز بهره نگیرد اجباراً تک بعدی، مغرضانه و تقلیل گرانه نامیده میشود.

چند نمونه:

التقاط باطن با ظاهر: عقل سالم در تن سالم است، نیت مهم است تا رفتار، خواستن توانستن است. التقاط ظاهر با باطن: تن سالم دلیل بر وجود عقل سالم است، چهره خندان و شاد نشانه سعادت‌مندی است، دست ها را پشت کمر قفل کردن نشانه غرور است، سکوت علامت رضایت است، حجاب زن عفت اوست. مسجد رفتن نشانه تعالی روحانیت است.

التقاط دانش با اخلاق: شخص اگر از دانش حرفه ای برخوردار باشد حتماً از فرهنگ و ارزش های والای اخلاقی نیز بهره مندست.

التقاط ارزش های روحانی با توانائی های جسمانی و عرصه دانش: توکل به خدا قدرت جسمانی ایجاد میکند و یا آدم روحانی با وحی و الهام به دانش دست می یابد و غیره.

التقاط سیاست با دین: با قدرت سیاسی بهشت و معبود آسمانی بر روی زمین پهنا می افکند. التقات مدنیت با فرهنگ: پیشرفت های اقتصادی و صنعتی را برابر با ارتقاء ارزشهای اخلاقی و جهان بینی ها دانستن.

گو اینکه حوزه های هستی انسان در ارتباط ناگسستگی باهمند و تاثیر یکی بر دیگری انکار ناپذیرست ولی نمی توان با تاکید بر یک حوزه و یا یک بعد از ابعاد بسیار در مورد یک ترکیبی پیچیده و نرمش پذیر و روان به مانند انسان و اجتماع او به صراحت و قاطعانه قضاوت کرد. بنابراین آنچه که باید در ارزیابی ها مد نظر قرار گیرد، یکی شناخت حوزه یا قلمروی واقعیت است و دیگری فراگیری تمام ابعاد واقعیت، که در هر یک از حوزه ها نهفته است. اینست روش انتگرال. در دنباله مفصلاً به شفاف نمودن این روش شناسی می پردازم.

سطح یا مرحله⁸ - یکی از پیشکسوتان نظریه انتگرال **کن ویلبر⁹** است. ویلبر نظریه انتگرال را در کتاب **"سکس، اکولوژی و روحانیت"** (بنمایه 1) بصورتی مفصل و روشن تشریح کرده است. ما قبلاً بسادگی از سه قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی یاد کردیم. اگر از ماتریالیست ها که تنها از قلمروی فیزیکی و زیستی (جسم و تن) حمایت میکنند و قلمروهای معنوی و روحانی را انکار میکنند، یا از ایده آلیست ها که تنها اصالت ایده را تأیید کرده و واقعیت های عینی را رد میکنند بگذریم تمام خرد باستان از ادیان گرفته تا مکتب های فلسفی بی شمار به واقعیت های خارج از جسم و تن نیز اشاره داشته، و نقش آنها را در فرایند تکامل کاینات تأیید کرده اند.

⁸ Level or Stage

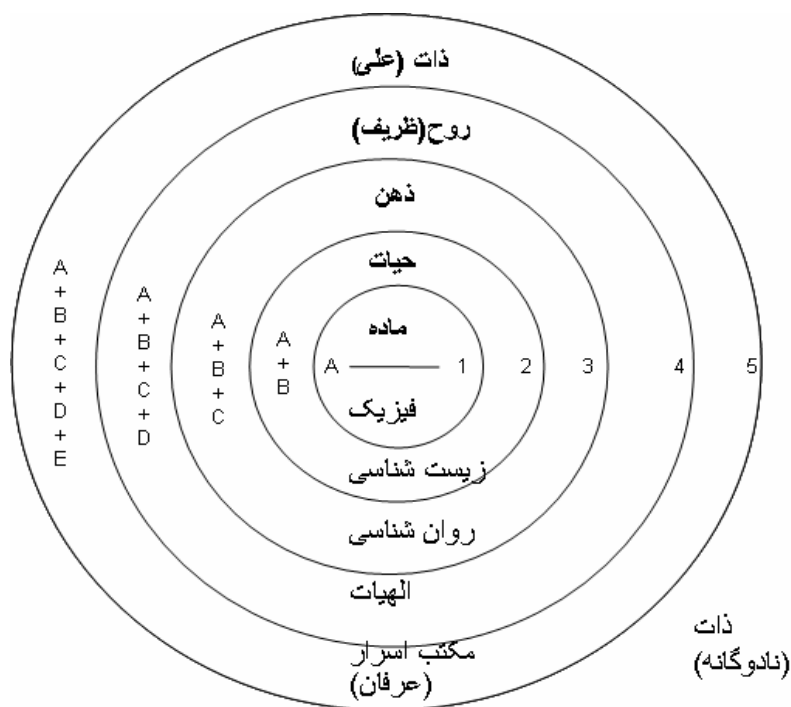
⁹ Ken Wilber. علاقه مندان میتوانند در باره ویلبر و آثار نوشتاری او در منزلگاه زیر مطالعه کنند.

<http://www.hcn.zaq.ne.jp/shamogoloparvane/kenwilber.html>

ویلیبر به وجود پنج قلمرو تاکید می‌ورزد که در مکتب های گوناگون مشترکا آنها را لایه های ساختار تمام ذرات کاینات شناخته اند.

همانطور که از شکل 1 قابل درک است هستی کاینات از انجسام پنج لایه سلسله مراتبه ای، یعنی ماده¹⁰ (قلمروی فیزیکی)، حیات یا زیست¹¹ (قلمروی زیست)، ذهن¹² (قلمروی ذهن)، روح¹³ (قلمروی روح) و ذات¹⁴ (قلمروی حق) ترکیب شده است که هر کدام با روش شناسی مختص خود باید مطالعه و ارزیابی شوند. با الهیات¹⁵ نمی توان به قانونمندی ماده پی برد و برعکس اگر مسایل روحانی¹⁶ را با ابزار علم فیزیک ارزیابی کنیم به تقلیل گرایی متهم خواهیم شد.

ویلیبر بجای واژه واقعیت از واژه "هولون"¹⁷ (یک کل که همزمان جزء کل بزرگترست) که قلب نظریه انتگرال را به ضربان در می آورد استفاده میکند. اجازه بدهید من هم با استفاده از این واژه در هم آهنگی با ویلیبر توضیحات خود را ادامه بدهم.



شکل 1-1 در این شکل به اختصار قلمروهای هستی کاینات که نسبت به هم حکم لایه های پیاز را دارند ترسیم شده اند. مطالعه در هر قلمرو روش علمی خود را اقتضاء میکند. لازمست یادآوری شود که قلمروی فرادست قلمروی فرودست را در خود شامل داشته ولی به وراى آن پیشرفت میکند. دست یابی به شناخت در قلمروی پائینی، شناخت در قلمروی بالائی را تسهیل میکند.

- 10 matter
- 11 life- body
- 12 mind
- 13 soul
- 14 spirit
- 15 theology
- 16 spiritual
- 17 holon-

نکته قابل توجه دیگری که باید در شکل 1-1 مورد دقت قرار گیرد رابطه پویای واقعیت (هولون) قلمروهای گوناگونست که خرد باستان از درک آن عاجز بود. هدف از رسم دوایر با مرکز مشترک تاکید لایه مندی (حجره های تودرتو) قلمروهای کاینات نسبت به هم است. هر لایه یک هولونست که الزاما در راستای اصول هولون ها به حرکت و تکامل ادامه میدهد. ویلبر در فصل دوم کتاب "سکس، اکولوژی، روحانیت" تحت عنوان " الگویی که پیوند می دهد" ¹⁸ جمعا به بیست اصل که خمیرمایه تغییر و تحول کاینات یا قانونمندی هولون است اشاره میکند. در جدول 1-1 لیست این بیست اصول همراه با توضیحات مختصری نشان داده شده است.

رابطه لایه های کاینات گویای سیر تکاملی اند که از سطح ماده تا به سطح حقیقت مطلق یا ذات اوج میگیرد. بر اساس شواهد بسیار علمی، پدیده تکامل با پیدایش ماده آغاز شد. سپس پدیده زیست و با پیچدگی ساختار مغز که رشد ذهن را تا به فرازین سطح روحانی آن امکان پذیر کرد روند تکامل¹⁹ کاینات فرازین گردید. طبق اصول هولون ها هر لایه (قلمروی) فرادستی لایه (قلمروی) های فرودست را در خود شامل کرده ولی از آن ها فراسو میروود (اصل 4 هولون). فراسو رفتن به معنای ایجاد برآیند نوینی است که تا بحال وجود نداشت (اصل 3 هولون). به عبارت دیگر هر لایه برآیندی، یک کل (خودمختاری یا عاملیت²⁰ = اصل 2 الف هولون) فرودست است که همزمان جزء (بعد مشارکتی²¹ - اصل 2 ب) لایه فرادست بعدی است؛ در روند تکامل افزایش لایه ها بی نهایت ادامه می یابد. هولون بودن لایه ها از این خاطر که کل- جزء هستند قابل توجه است. ملکول اتم ها را ، سلول ملکول ها را، بافت سلول ها را، اندام بافت ها را و بالاخره انسان اندام ها را، هر لایه پسین لایه پیشین را در خود شامل کرده ولی در محدوده آن باقی نمانده از آن فرامیروود. تا زمانی که لایه فرودست شکل نگرفته است لایه فرادست پیدایش نمی یابد. به عبارت دیگر اگر لایه فرودست متلاشی گردد لایه فرادست تخریب میشود (اصل 9 هولون). بدون اندام مغز (قلمرو زیست) فعالیت ذهن (قلمرو ذهن) ناممکن بوده و تجربیات روحی (قلمرو روح و ذات) بدون رشد تعقل به سرایش بیماری های روانی سقوط خواهد کرد و الاخر. یا اینکه حرف در درون واژه، واژه در درون جمله، جمله در درون پاراگراف و پاراگراف در درون متن قرار نمیگیرد نه بالعکس. جمله بدون واژه ناممکن، واژه بدون حرف قابل تصور نیست. این نوع سلسله مراتب هولونی، یا شامل کردن و فراسو رفتن سطح رشد واقعیت را قانونمندی هولارکی (سلسله مراتب هولونی) (اصل 4 هولون) (شکل 2-1 نمونه چند هولارکی را ارائه میدهد) می نامند؛ فرمولی که بسیار با اهمیت شماره شده است. هولون سطح فرادست به جهت شامل کردن تمام سطوح فرودست از ژرفای تکاملی بیشتر برخوردارست (اصل 8 هولون).

اصول بیستگانه هولون ها اصول روند تکامل تمام واقعیت ها اعم از جسمانی، زیستی و معنوی در کاینات است. به عبارتی آنچه که از تحول و تکامل ناگزیرست خواه ناخواه از سطوح تحولی

¹⁸ ویلبر بیست اصل برای حرکت هولون ها برشمارده است که - "The pattern that connects" علاقمندان میتوانند برگردان فارسی مقاله مربوطه را در تارنمای زیر مطالعه کنند.

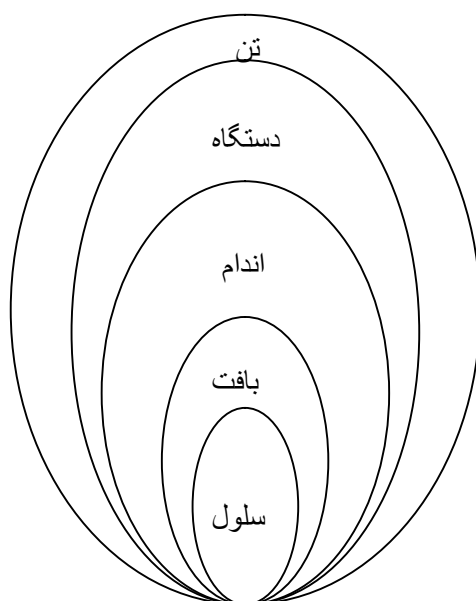
<http://www.hcn.zaq.ne.shamogoloparvane/kenwilber.html>

¹⁹ evolution

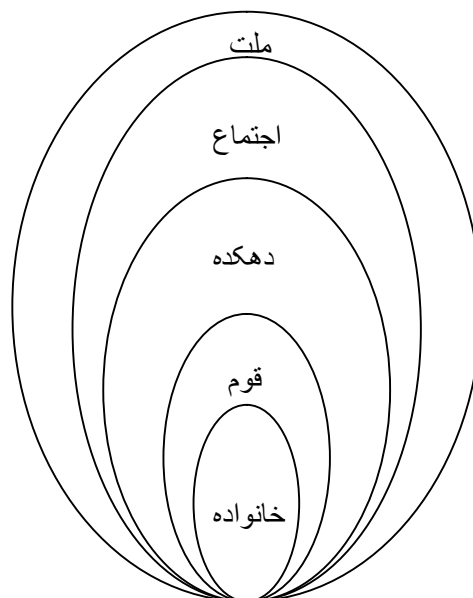
²⁰ agency

²¹ communion

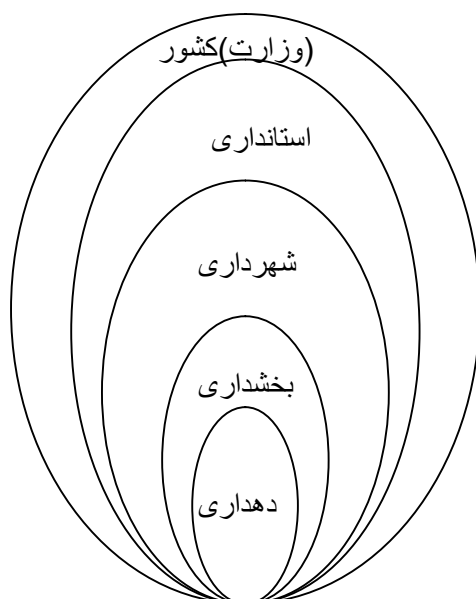
برخوردارست.



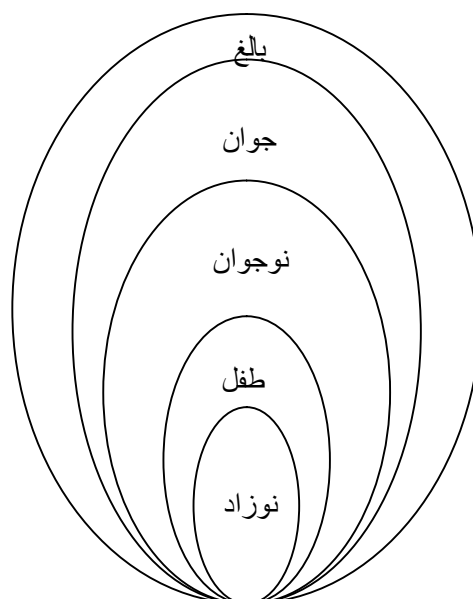
یک هولارکی زیستی



یک هولارکی اجتماعی



یک هولارکی سیاسی اجتماعی



یک هولارکی انسانی

شکل 1-2 چهار نوع هولارکی

جدول 1-1 لیست بیست اصل هولونی

توضیح	اصل
هر هولون یک کل است که همزمان جزء کل بزرگتر دیگرست. هولون ها در تمام مسیر پیدایش و تکامل،	1- واقعیت به عنوان یک کل از اشیاء یا پروسه ها تشکیل نشده، بلکه واقعیت متشکل از هولون هاست.

چه بطرف پائین و چه بطرف بالا وجود دارند. نه کل محض وجود دارد و نه جزء محض، تنها ترکیب کل- جزء ها یا هولون ها وجود دارد و بس.	
هر هولون از ویژگی ساختاری و یا الگوی منجم منحصر بفردی برخوردارست که به آن قابلیت خود حفاظتی و خود مختاری و یا کلیت میدهد. افراط در آن به جزئیت یا خاصیت سازگاری هولون آسیب میرساند.	2- هولون ها دارای چهار توانائیند: از خود حفاظت کردن، با محیط ساختن، خودفراروی و خود گسستگی. 2 الف- خود حفاظتی هولون
هولون خود را با محیط، با هولون های دیگر سازگار میکند. سازش هولون خاصیت جزئیت هولون را میرساند. افراط در آن به کلیت هولون آسیب میرساند.	2 ب- سازش هولون
هولون ها از توانائی نوشتن و تکامل جهشی، تبدیل به هستی و رای آنچه که بودند برخوردارند.	2 پ- خود فراروی هولون
یک هولون بر اثر شرایط درونی و برونی میتواند متلاشی شود، و جهت این تلاشی هم همان محوربست که هولون در جهت آن حرکت صعودی کرده بود.	2 ج- خود گسستگی هولون
هولون جدید که حاصل خاصیت فراروی هولون های قبلی است میتواند یک برآیند غیر منتظره، غیر پیش بینی شده باشد. ترکیب اکسیژن و هیدرژن جسم آب را با کلیت نوین برآیند میکند	3- هولون برآیند میشود.
سطح فرادست همیشه سطح فرودست را در خود شامل کرده و از آن فراسو میروود. برعکس سطح فرودست هرگز سطح فرادست را شامل نمی کند. واژه درون جمله است نه بر عکس. این خاصیت هولون از آن سلسله مراتب هولونی را میسازد که هولارکی مینامند.	4- هولون ها بطریق هولارکی برآیند می شوند.
هر هولون فرارو، ساختارهای اساسی و عملکردهای موثر هولون های پیشین را حفظ کرده ولی جزئیت، انحصاریت و عاملیت منزوی آن ها را نفی میکند.	5- هر هولون برآیند شده با فراروی از هولون های پیشین، آنها را در خود شامل می کند.
سطح زیرین چارچوب فراخ تری برای سطح زیرین مجاز میکند، تا سطح زیرین بتواند به کلیت نوی دست بیابد. سطح زیرین محدود به سطح زیرین نمی شود ولی سطح زیرین را انکار نمیکند؛ رابطه تن با ذهن.	6- سطح زیرین برای سطح زیرین امکانات فراهم میکند در صورتی که سطح زیرین برای سطح زیرین احتمالات قایل میشود.
سطوح بیشتر در هولون "ژرفای" آن را بیان میکند. سطح ذهن بدون سطح تن امکان ندارد، پس ذهن از تن ژرفتر و تن از ذهن "قشری" تر و از نقطه نظر تکاملی پست ترست. تعداد هر هولون در یک سطح تکاملی "وسعت" نامیده میشود.	7- تعداد سطوح در هر سلسله مراتب، نوع "قشری" و یا "ژرف" بودن سطح مورد نظر را تعیین میکند، و ممکن است که تعداد هولون های در هر سطح موجود را "وسعت" به نامیم.

<p>هولون ژرفتر وسعت(تعداد) کم، هولون قشری وسعت بیشتر دارد. تعداد اتم ها از مولکول ها بیشترست. مولکول از اتم تکامل یافته(ژرف) ترست.</p>	<p>8- هر سطح عالی تر در روند تکامل، عمق ژرف تر و وسعت کمتری را به وجود می آورد.</p>
<p>طیف تکامل همانا طیف شعور یا ژرفای شعور است. هر قدر شعور ژرفتر باشد تکامل یافته ترست.</p>	<p>ضمیمه 1- هر قدر عمق هولون ژرف تر باشد درجه عمق شعور آن بیشترست.</p>
<p>چون هولون فرادست هولون های فرودست را شامل است و بر پایه آن ها موجودیت پیدا کرده است، بر اثر متلاشی شدن هولون پیشین یا فرودست تخریب میشود. به عبارتی هولونی که تخریب میشود هولون ژرفترست. هولونی که تخریب نشود هولون قشریست.</p>	<p>9- اگر هولونی متلاشی شود تمام هولون هائی که در سطح زیرین آن قرار دارند متلاشی می شوند، ولی هیچ یک از هولون های زیرین آن متلاشی نمی شوند.</p>
<p>چون هولون تنها نیست و خاصیت جزئیت یا مشارکتی نیز دارد در رابطه با محیط به سیر تکاملی توامان می پردازد. هم محیط بر سیر تکامل هولون تاثیر میگذارد و هم هولون بر روی محیط نفوذ دارد.</p>	<p>10- سلسله مراتب هولون ها به همراه هم تکامل می یابند.</p>
<p>سطح هر هولون با سطح هولون های دیگر در قلمروی همسان در ارتباط متقابل قرار میگیرند. تن فیزیکی با تن های دیگر، هستی زیستی با سایر هولون های زیستی و عرصه معنوی با دیگر هولون های معنوی و فرهنگی در ارتباط متقابل تحول می یابند.</p>	<p>11- میکرو در تمام سطوح عمق خود در رابطه متقابل با ماکرو قرار می گیرد.</p>
<p>پیچیدگی به معنای بهم تنیدگی و گسترش برآیندی نوین با عملکرد ساده تر، بنیاد اصل تکاملی و رشد شماره شده میشود.</p>	<p>12- تکامل دارای جهت است: افزایش پیچیدگی، افزایش تفکیک و تلفیق، افزایش سازمانی و ساختارمندی، افزایش خودمختاری نسبی، افزایش تلوس.</p>
<p>هولون برآیندی جدید خود کلیت تفکیک شده است، در صورتی که کلیت بعدی با تلفیق ممکن میشود. اتم های تفکیک شده با تلفیق به ملکول یا کلیت جدید تبدیل میشود که خود ملکول ها هم کلیت تفکیک شده اند. فرآیند تفکیک و تلفیق همیشه همزمان صورت میگیرد و آن هم لازمه تکامل است.</p>	<p>12 الف- افزایش پیچیدگی هولون 12 ب- افزایش تفکیک و تلفیق</p>
<p>تکامل یافته تر از سازمان و یا ساختارمندی پیچیده تر برخوردارست.</p>	<p>12 پ- افزایش سازمانی و ساختارمندی</p>
<p>خودمختاری نسبی یک هولون یا عاملیت آن میزان نرمش پذیری در مقابل نوسانات محیطی است که به حفاظت از هولون می انجامد. ژرفای سطوح تکاملی خود مختاری نسبی افزون تر را بیان میکند.</p>	<p>12 ج- افزایش خودمختاری نسبی</p>

هر هولون ذاتا تمایل به تحول و پیشرفت و حرکت به سمتی دارد. این غایت خواهی، هدفمندی یا تلوس هولون باعث رشد و تکامل آن میشود.

همان طور که ما به سطوح لایه مانند ساختار کاینات اشاره کردیم و گفتیم که کاینات از سطوح ماده، حیات، ذهن، روح و ذات عبور میکند هر کدام از این قلمروها نیز به نوبه خود از سطوح تکاملی برخوردارند.

پس از آگاهی از اصول حرکت هولون های کاینات ما به یک مبحث مهم دیگر هم باید به پردازیم. و این مبحث ابعاد هر هولون است. همان گونه که در سطور پیشین اشاره کردیم هر هولون در روند تحول و تکامل از ابعاد ویژه ای برخوردارست که باید در مطالعه انتگرال آن هولون مد نظر قرار گیرد.

کوادرنت- ویلبر با رجوع به نتیجه پژوهش های بیش از صد دانشمند و خردمند خاور و باختر بر این باور مصمم میگردد که هر واقعیت یا هولون دارای چهار بُعد، جنبه و یا چهار **کوادرنت**²² است که مدعین نظریه انتگرال باید آنها را در بررسی ها مد نظر داشته باشند. جدول 2 این چهار کوادرنت را نشان میدهد. چهار کوادرنت بمتابسه دو دست و دو پای تن هولون بشمار می آیند.

جدول 1-2 چهار کوادرنت من(نیت)، ما(اخلاق)، آن(علم) و آن ها(سیستم)

	کوادرانت دست چپ (باطنی)	کوادرنت دست راست (ظاهری)
مفردی	من (ذهنی) (نیتی- هنر- زیبایی)	آن (عینی) (کرداری- علم- واقعیت)
جمعی	ما (بینذهنی) (فرهنگ- اخلاق- خوب)	آن ها (بیناعینی) (اجتماع- سیستم ها- قانون)

یک هولون منفرد سکه دو روئیست که یک روی آن ظاهر(برون)²³ و روی دیگر آن باطن (درون)²⁴ آنست. این دو روی سکه هرگز از هم جدا نیستند؛ جدائی آنها به نابودی هولون می انجامد. این ظاهر هولون را به زبان شخص سوم "آن" و باطن آن را به زبان شخص اول "من" مینامیم. هر هولون منفرد نمی تواند فی نفسه و یا در خلاء موجودیت بیابد. بعد اجتماعی هولون هم ظاهر و باطن دارد. ظاهر بعد اجتماعی هر هولون سخت افزارها و عملکرد سیستم اجتماعی،

²² quadrant

²³ exterior

²⁴ interior

بیناعینی یا "آن ها" بوده و باطن بعد اجتماعی هولون فرهنگ و یا مجموعه روابط بینادهنی مشترکی است که میتوانیم به زبان شخص دوم یا "ما" بیان کنیم. فردیت هولون کلیت²⁵، خود بودگی، منیت و یا عاملیت آن و خاصیت اجتماعی، اشتراکی هولون جزئیت²⁶ آنرا بیان میکند. تعادل بین این ابعاد از متلاشی شدن هولون جلوگیری کرده، تحول و تکامل آن را ممکن و تسهیل میکند.

کوادرننت های هر هولون باید با ابزار متناسب بررسی شده و اعتبارمندی آن با معیار درست ارزیابی شود (به جدول 3-1 نگاه کنید).

کوادرننت های دست راست، بعد عینی (یا ظاهری- آن و آن ها) یک هولون را حکایت میکنند؛ ابعادی از هولون که با چشم گوشتی و عقلی قابل بررسی و مطالعه است. علوم طبیعی، روانشناسی کرداری (شناسائی بافتار روانی شخص از راه مشاهدات رفتاری و بیرونی) جهت

جدول 3-1 روش شناسی علمی بررسی کوادرننت ها و معیار اعتبارمندی آنها.

اعتبارمندی	روش شناسی	اعتبارمندی	روش شناسی
(من)		(آن)	
صراحت، صداقت، انجسام، قابل اعتماد	پدیدارشناسی، روانکاوی، ساختارگرایی، ریاضیات	واقعیت عینی، تناظری، تمثیلی، قیاسی	علوم تجربی (امپریکال) (فیزیک، شیمی، بیولوژی و غیره)، روان شناسی رفتاری
(ما)		(آن ها)	
عادلانته، تطبیق فرهنگی، تفاهم متقابل، درستی	پدیدار شناسی فرهنگی، مردم شناسی فرهنگی، ساختارگرایی فرهنگی، علم تأویل	تطبیق عملی، عمل گرایی ساختاری، شبکه نظام اجتماعی	علوم اجتماعی، اقتصاد، نظریه شبکه سیستمی، نظریه سیستم ها

مطالعه رفتار برونی یا عینی²⁷ هولون (آن) لازمند حال اینکه علوم اجتماعی، اقتصاد و سیاست، نظریه سیستم ها و غیره ابزار شناخت جنبه اجتماعی و یابیناعینی²⁸ (آن ها) هولون است. در مقابل کوادرننت های دست چپ، بعد ذهنی²⁹ (یا باطنی- من و ما) ی هولون را حکایت میکنند؛ آنچه که باید با چشم عقلائی و درونگرا مشاهده گردد. برای آگاهی از درون "من" و "ما" به

²⁵ wholeness

²⁶ partiality

²⁷ objective

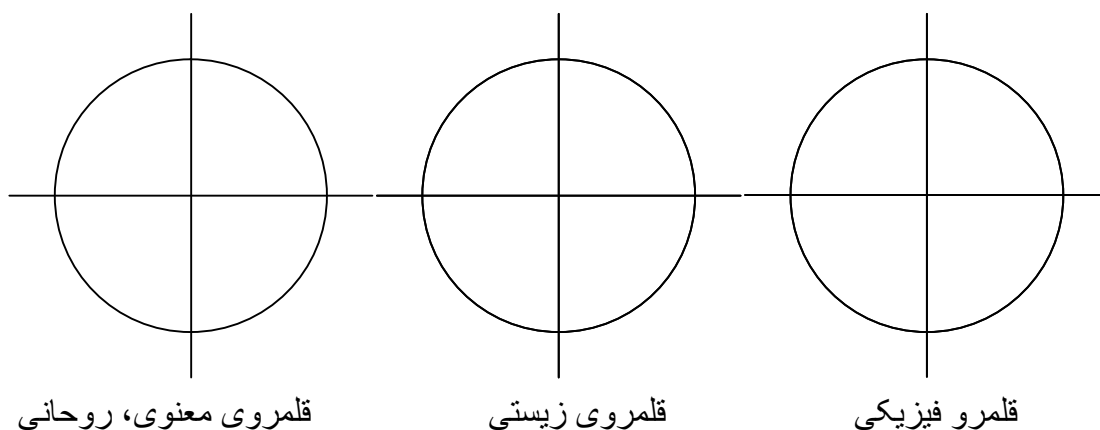
²⁸ interobjective

²⁹ subjective

ابزار علمی از جمله پدیدارشناسی، روان کاوی، علم تاویل، مردم شناسی، سایر علوم انسانی نیاز است. این علوم هرگز خود را مصروف مشاهدات عینی یا ظاهر یک شخص، یک قوم و یا یک اجتماع نکرده بلکه با گفتمان و پرس و جو از روابط بینادذهنی³⁰، پدیده های درونی آنها را کاوش کرده به فرمولبندی ساختارها می پردازند.

پس ما علاوه بر آگاهی بر مکانیسم رشد هولون(اصول بیستگانه) به چهار بعد مشترک(چهار کوادرننت) هر هولون واقف شدیم. این چهار بعد الزاما باید در هر فرصت مطالعه انتگرالی مد نظر قرار گیرد.

چهار بعد یا چهار کوادرننت هولونی در قلمروهای کاینات در شکل 3-1 ترسیم شده است.



شکل 3-1 هر هولون در سه قلمروی کاینات حاوی چهار کوادرننت است.

به این معنا که یک اتم چهار بعد دارد، یک موش، یک انسان، یک فکر، یک ذکر و یک یا حسین نیز همگی از ابعاد چهار گانه برخوردارند.

و اگر قرار باشد سطوح تکاملی هر هولون را هم به این چهار کوادرننت بیافزائیم باید ترسیم خود را به شکل 4-1 تصحیح کنیم.

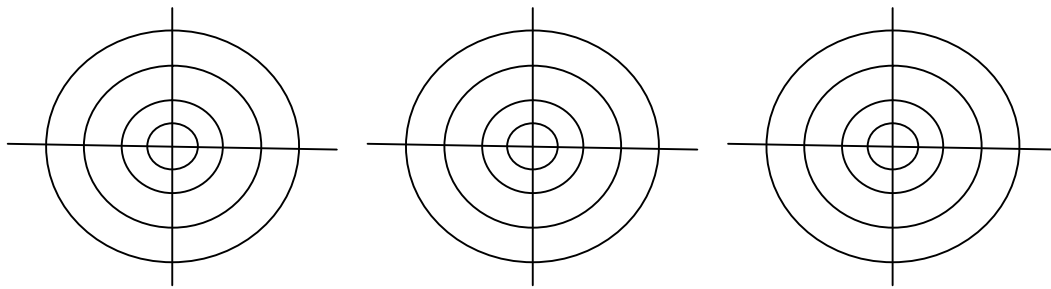
هر هولون از سطوح تکاملی برخوردار بوده که هر سطح هم حاوی چهار بعد یا کوادرننت است. شکل 5-1 نه سطح تکاملی هولون "شناخت" را به همراه چهار کوادرننت مربوطه نمایش میدهد. بعد درونی، برونی شناخت در شکل مفرد و جمع آن بسیار دقیق گردآوری شده است. به این معنا که هر سطح تکاملی هولون شناخت دارای چهار جنبه یا بعد میباشد. این شکل بوسیله خود ویلبر تنظیم شده و در اکثر نوشته های او بطور چشمگیر حضور دارد.

ما تا به اینجا از سطوح تکاملی و ابعاد آنها یا کوادرننت ها سخن گفتیم و لی نظریه انتگرال هنوز به پایان نیامده است. اجازه بدهید چند لحظه دیگر هم به همراه یکدیگر دنباله این پارادایم را پی گیریم. موضوع بعدی **خطوط** تکاملی است.

خط یا جویبار³¹ - هنگامی که از سطح تکامل سخن میرانیم باید چارچوب یا مصداق این سطح

³⁰ intersubjective

³¹ Line or Stream

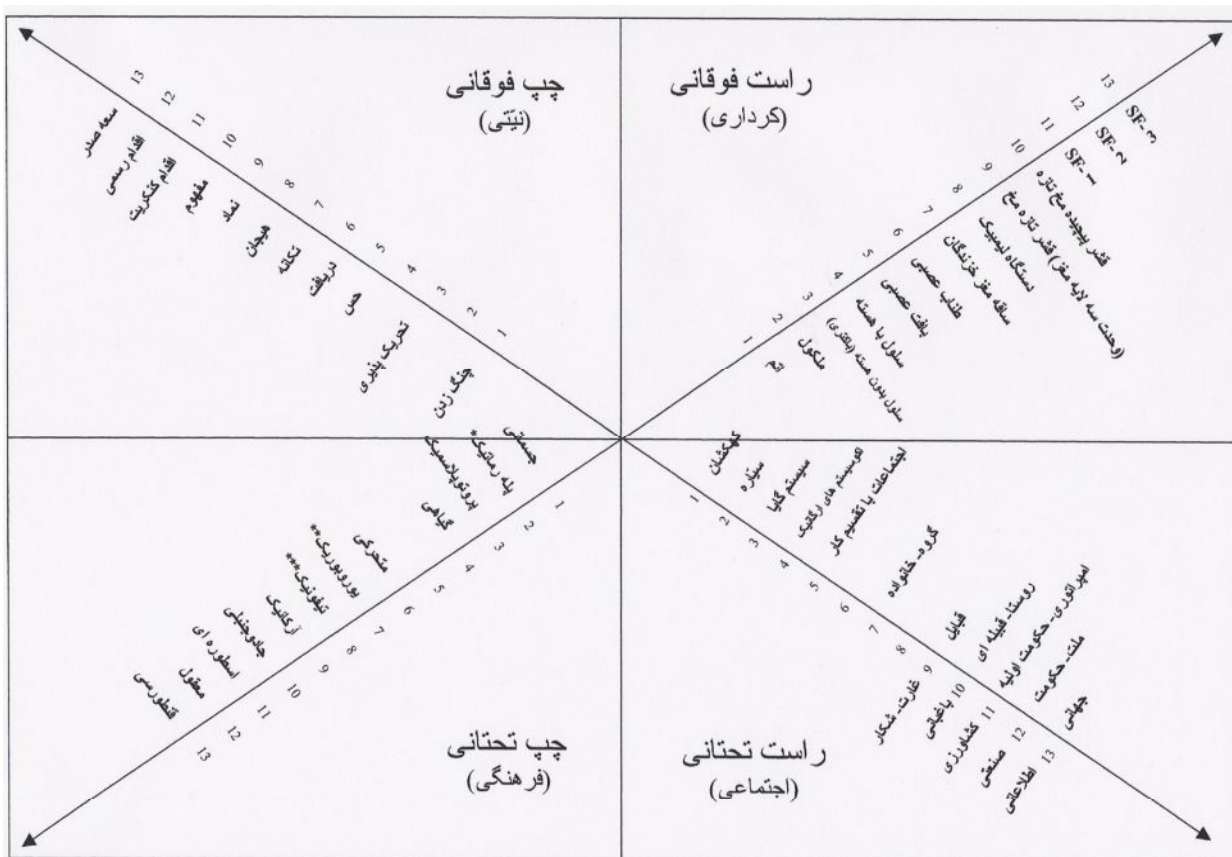


قلمرو معنوی، روحانی

قلمرو زیستی

قلمرو فیزیکی

شکل 4-1 نمایش سطوح تکاملی به همراه چهار بعد یا کوادرننت های یک هولون در سه قلمروی کاینات. سطوح تکاملی محدود به تعدادی که در این شکل رسم شده است نیست.



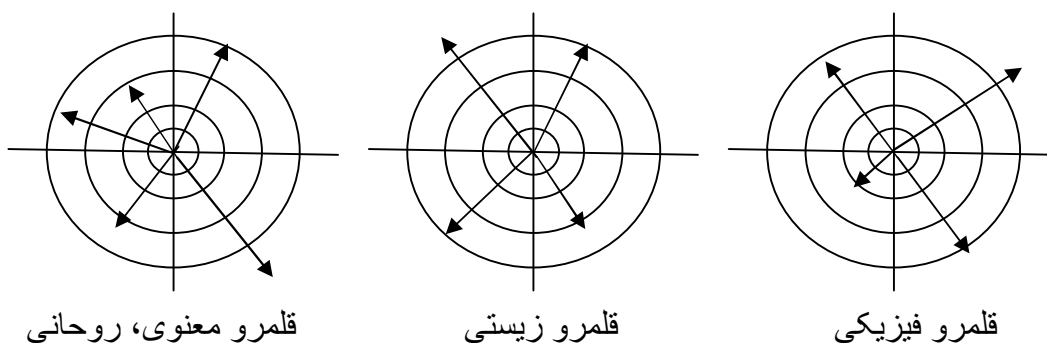
شکل 5-1 چهار کوادرننت شناخت. هر سطح تکاملی شناخت دارای چهار کوادرننت است. شماره ها در کوادرننت ها با متناظرند. سطوح تکاملی عنصر شناخت هولون که بعد درون هولونست دارای سطوح تکاملی بعد برونی است که از اتم پایه گرفته تا پیدایش اندام پیچیده سلسله اعصاب رشد میکند. فرهنگ بعد جمعی درونی و اجتماع بعد جمعی برونی هولون بشمار می آیند.

(*) پله رماتیک (pleromatic): ناتوان از تفکیک خود با عالم است. (** یوروبوریک: تشبیه به خصلت ماری (uroboros) است که دم خود را می خورد. خودخوری هم نشانه عدم تفکیک بین خود و جهان خارج است. (***) تیفونیک (typhonic): به مانند طوفان بی اعتناء به زمان و مکان در لحظه اکنون عمل می کند.

ساختار- فونکسیون = SF: structure- function

مشخص باشد. برای نمونه اجازه بدهید به سطح شعور انسان اشاره کنیم. شعور انسان حاوی مصادیق گوناگونی از جمله توانائی های شناختی، اخلاق، دانش حرفه ای، مهارت های هنری، ارزش ها، جهان بینی ها، تجربیات معنوی و روحانی و سایر زمینه هاست. بررسی های علمی بسیاری بر وجود روند تکاملی این مصادیق یا تسلسل سلسله مراتبه ای آنها صحه میگذارند. این مصادیق را **خطوط** یا **جویبارهای شعور** مینامیم. مقوله شعور در قلمرو زیست، در بین جانداران نسبت به اعضای متعلق به قلمروی بی جان چشمگیرتر است. خطوط یا جویبارها در تمام سه قلمروی کاینات مشاهده میشوند؛ آن ها در امتداد سطوح مارپیچی از پائین به بالا تحول و تکامل می یابند.

در مثال سنگ هم میتوانیم به خطوط ویژه فیزیکی و شیمیائی و نقش آن در اکوسیستم اشاره کرد. باید توجه داشت که خطوط همیشه بطور یکنواخت و یکدرجه رشد نمی کنند. برخی از خطوط از پیشرفت بیشتر، برخی از پیشرفت کمتر و برخی هم عاری از پیشرفت و یا حتا در مسیر سقوطی به بیماری گرفتار می آیند. در شکل 1-6 ما به شکل 1-3 خطوط را افزودیم.



قلمرو معنوی، روحانی

قلمرو زیستی

قلمرو فیزیکی

شکل 1-6 نمایش سطوح، خطوط و کوادرنٹ های هر هولون در سه قلمروی کاینات. تعداد سطوح و خطوط در هولون محدود به تعدادی که در این شکل رسم شده است نیست.

مفهوم دیگری که در نظریه انتگرال شایسته انضمام است موقعیت یک هولون است. مختصرا به این موضوع می پردازیم.

حال یا حالت³² - هر هولون متناسب با قلمروئی که وابسته به آنست در یک موقعیت مشخصی دارای سطح، خط و ابعاد ویژه است. موقعیت هولون که معمولا موقتی است باید در بررسی ها لحاظ شود. برای نمونه:

سنگ: ایستا، در حال حرکت، حرکت سریع، حرکت کند و غیره،

محیط زیست، اکوسیستم: گرمسیری، شرجی، سردسیر و غیره،

جانور: پرواز، نوشخوار، شکار و غیره،

شعور انسان: بیداری، خواب همراه با رویا، خواب عمیق بدون رویا، مستی، احوال مراقبه و مکاشفه و الاخر. زمانی که حالت موقتی به یک روند ثابت و همیشگی تبدیل شد آنوقت در هولون ساختار یا سطح نوینی برآیند میشود که نشانه ژرفای عمیق تر آن هولونست.

³² State

و بالاخره آخرین مولفه ای که باید در نظریه انتگرال مورد توجه قرار گیرد تیپ یا سنخ هولون است.

تیپ یا سنخ³³ - چند نمونه:

سنگ: شن بیابان، صخره دریا، سنگ کوهستان و غیره،

اکوسیستم: بیابان، دریا، چمنزار، باتلاق و غیره،

جانور: پرنده، خزنده، جونده و غیره،

انسان: سنخ های شخصیتی انسان را میتوان مورد ملاحظه قرار داد.

بدین ترتیب ما با شش مولفه با اهمیت در هر هولون روبرو هستیم که تحت دینامیسم نهفته درون خود هولون به تعادل و هم آهنگی کشانده میشود (به اصل 12 نگاه کنید). نظریه انتگرال مایل است تمام عناصر را مد نظر بگیرد. تمام سطوح، تمام کوادرننت ها، تمام خطوط، تمام قلمروها، تمام احوال و تمام سنخ ها؛ اینست الگوی فراگیر انتگرال. ویلبر به اختصار این نقشه انتگرال را تمام سطوح و تمام کوادرننت ها یا (AQAL³⁴) نامیده است.

بی شک پژوهش های طاقت فرسائی توسط دانشمندان و فرهیختگان بسیار (جدول 4-1) در تمام عرصه های واقعیت بطور جداگانه و پراکنده انجام شده و به نوبه خود با معیارهای متناسب اعتبار آنها نیز محک خورده است.

جدول 4-1 جایگاه دانشمندان و فرهیختگان در چهار کوادرننت انتگرال

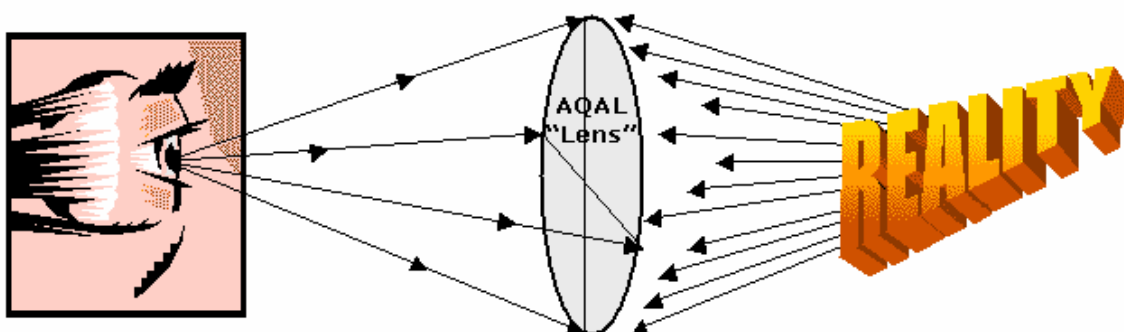
ذهنی	عینی
(من)	(آن)
Freud, فروید	B.F. Skinner, اسکینر
C.G. Jung, یونگ	John Watson, واتسون
Piaget, پیاژه	John Locke, لاک
Aurobindo, آنوربیندو	
Plotinus, پلوتن	
Gautama Buddha بودا	
(ما)	(آن ها)
Thomas Kuhn, کون	Talcott Parsons, پارسون
Wilhelm Dilthey, دیلتی	Auguste Comte, آگوست کومت
Jean Geser, گبسر	Karl Marx, مارکس
Max Weber, وبر	Gerhard Lenski, لنسکی
Hans-Georg Gadamer گادامر	

³³ Type

³⁴ All Quadrants All Levels (AQAL)

اما تا کنون حرکتی که تمام این دست آوردهای پژوهشی رنگارنگ را منصفانه بکار گرفته تا در یک تابلوی بزرگ، هنرمندانه به نقاشی منظره ای هم آهنگ، دلنشین و متعادل جد کند مشاهده نشده است.

چشم انتگرال از درون عدسی AQAL مایل است به رسم نقشه ای به پردازد که هیچ عنصری در آن حذف یا به حاشیه رانده نشده، بلکه مصرانه و مجدانه میکوشد تا نقش تمام عناصر در این نقشه منظور شده باشد (تصویر 1-1)، زیرا که هیچ ذره ای از ذرات هستی بیهوده نبوده، تمام آن ها با خدای خود پیوستند.

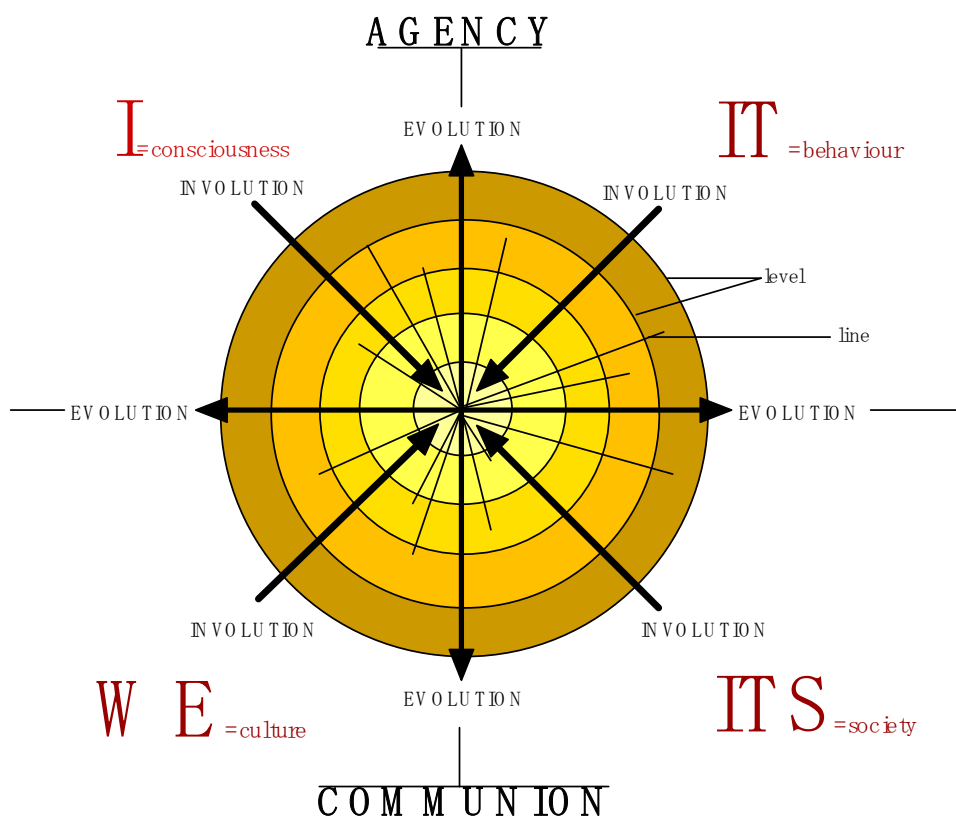


تصویر 1-1 چشم انتگرال از درون عدسی AQAL به واقعیت یا هولون می نگرد (این تصویر از مقاله مارک ادواردز به عاریت گرفته شده است) (بنمایه 2).

کاربرد نظریه انتگرال AQAL در زمینه های گوناگون از جمله طب و بهداشت، تجارت، مدیریت، اقتصاد، سیاست، آموزش، هنر و موسیقی، روحانیت و غیره در گوشه و کنار جهان آغاز شده است. با این حال پراکسیس نظریه انتگرال در آغازین مراحل است. علاقمندان میتوانند روش برخورد انتگرال را در عرصه اکولوژی در مقاله ای تحت عنوان "دیباچه ای بر اکولوژی" در تارنمای زیر مطالعه کنند:

<http://www.hcn.zaq.ne.jp/shamogoloparvane/elm.html>

<p>قابل توجه: ما در فصول آینده این نوشتار از بکاربرد ضمائر شخص اول "من"، شخص دوم "ما" و شخص سوم "آن" و "آن ها" که برای بیان مضمون چهار کوادرننت در سیستم هولونی کن ویلبر استفاده شدند پرهیز میکنیم. این انتقاد که بکاربرد ضمائر ذکر شده برای هر کوادرننت باعث این شبهه میگردد که در هر کوادرننت یک هولون متفاوت جایگزین شده باشد کاملاً وارد بنظر می آید. زیرا "من"، "ما" و "یا" "آن" و "آن ها" هر کدام محدود به یک کوادرننت هولون نبوده، هر کدام خود یک هولون کاملاند که دارای چهار کوادرننت اند. ما در فرصت های آینده به این مبحث می پردازیم.</p>
--

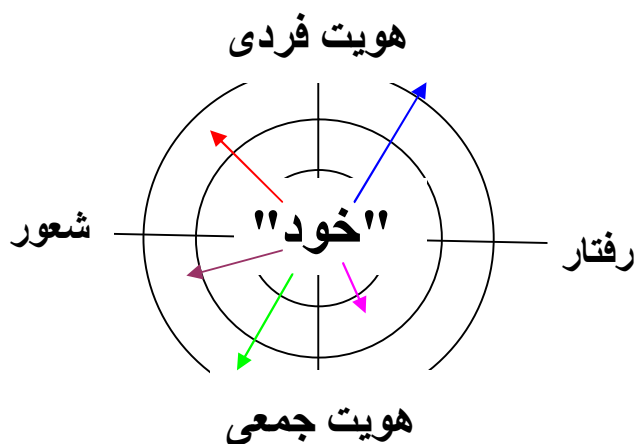


ساختار یک هولون متعادل. این هولون ممکنست یک ذره زیر اتم، یک سلول، یک سنگ، یک جانور، یک درخت، یک انسان، یک اکوسیستم، یک احساس، یک فکر، یک ذکر، یک نماز، یک غسل، یک روزه، یک حج، یک رهبر و یا کاینات باشد. هر هولونی ماهیتاً دارای کلیت یا خودبودگی (AGENCY) و یا خود مختاری، و جزئیت یا سرشت مشارکتی (COMMUNION)، یا مسنولیت پذیری است. هر هولون از سطح (Level) تکاملی در خط (Line) هستی برخوردارست. شعور انسان دارای خطوطی از جمله شناخت، اخلاق، ارزش، خلاقیت هنری و غیره میباشد که هر کدام ممکنست در سطح تکاملی مشخصی نوسان کنند. هر سطحی از رشد از چهار بعد یا کوادرنت متاثر میشود. کوادرنت دست چپ فوقانی درونی یا نیت و شعور هولونست که به زبان "من" (I) بیان میشود. کوادرنت دست چپ پائینی درونی و شکل جمعی شعور یا بعد فرهنگ هولون است که به زبان "ما" (WE) بیان میشود. کوادرنت دست راست فوقانی برونی یا کردار هولونست که به زبان "آن" (IT) بیان میشود. کوادرنت دست راست پائینی برونی، شکل جمعی کردارها یا بعد سخت افزاری اجتماع هولونست که به زبان "آن ها" (ITS) بیان میشود.

یک هولون ممکنست سیر تکاملی (EVOLUTION) یا سیر نزولی (INVOLUTION) داشته باشد.

فصل دوم- هولون فردی (انسان)

ما در فصل پیش به کلیات نظریه انتگرال پرداختیم و نشان دادیم که هر واقعیت یا هولون که خود هستی کاینات را تشکیل میدهد از عناصر قلمروها، سطوح پیشرفت، خطوط پیشرفت، چهارکوارنت، موقعیت، سنخ برخوردار است که مدعیان نظریه انتگرال ملزمند تمام آن ها را در پژوهش ها، سنجش ها، راهکارها و راهبردهای بهبودی مورد توجه قرار دهند. هم فرد انسان و هم اجتماع انسانی اگر چه از دو نوع متفاوتند، هر کدام یک هولون اند که طبیعتاً از جنبه های مشترک هولونی برخوردار بوده و از اصول بیستگانه تحول و تکامل هولونی تابعیت میکنند. ما اجمالاً در این فصل به ویژگی های هولون فرد انسان می پردازیم. هولون انسان نیز دارای چهار کوارنت دست چپ فوقانی (شعور، نیت) (درونی- مفرد) ، کوارنت دست چپ تحتانی (فرهنگ) (درونی- جمعی)، کوارنت دست راست فوقانی (کردار) (ظاهری)، و کوارنت دست راست تحتانی (اجتماع) (ظاهری- جمعی) میباشد. دو کوارنت فوقانی خودیت (منیت) یا هویت فردی شخص (متشکل از دو هویت رفتاری و شعوری) و دو کوارنت تحتانی تمایل جمعی، جزئیت و یا سازگاری هولون انسان یا هویت جمعی شخص (متشکل از دو هویت فرهنگی و اجتماعی) را حکایت میکنند. دو کوارنت دست راست ظاهری، رفتار فردی و اجتماعی شخص و دو کوارنت دست چپ باطنی، شعور یا وجدان فردی و جمعی شخص را روایت میکند (شکل 1-2).



شکل 1-2 هولون فرد انسان

انسان در پیوستگی با ابعاد چهارگانه از خطوط با سطوح رشد یابنده برخوردار است. ما در شکل 1-4 نمونه ای از سلسله مراتب سطوح رشد یابنده خط شناخت (شعور) انسان را در رابطه با ابعاد کرداری، فرهنگی و اجتماعی آن را نشان دادیم. در جدول 1-2 سه خط نمونه در هر کوارنت نشان داده شده است. هر خط از سطوح رشد یابنده برخوردار است. طیف سطوح رشد یابنده نه محدود است و نه از پیش تعیین شده. در پژوهش های گوناگون به تعداد متفاوت سطوح اشاره شده است. چون تشریح مفصل سطوح هر خط از حوصله

این نوشتار خارج است علاقمندان میتوانند به مقاله مفصل ادواردز (بنمایه 3) در این زمینه نگاه کنند. افزون بر این ادواردز در مقاله خود به انحرافات و گرایش های بیمارگونه در هر سطح اشاره کرده است.

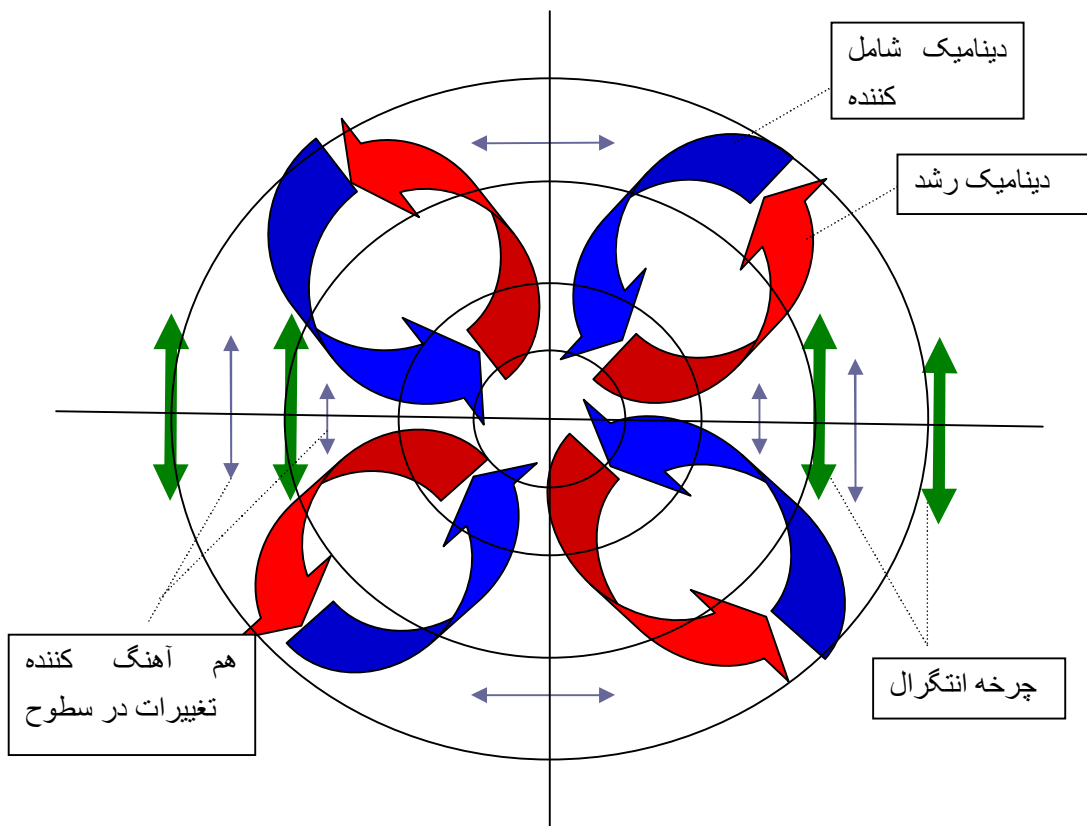
جدول 1-2 سه خط نمونه در چهار کوادرنٹ هولون انسان

خط 3	خط 2	خط 1	کوادرنٹ ها
عاطفه	شناخت	خود هویتی	کوادرنٹ چپ فوقانی (شعور)
طبع زیباشناسی	معنا بخشی	ارزش ها	کوادرنٹ چپ تحتانی (فرهنگ)
طریقه حل معضلات	کردار یادگیری	رابطه خود با دیگران	کوادرنٹ راست فوقانی (کردار)
روابط اقتصادی	روابط تبادلاتی	رابطه بینا فردی	کوادرنٹ راست تحتانی (اجتماع)

اما آنچه که در پژوهش ها چشمگیر و مشترک است الگوی هولارکی این سطوح رشدیابنده است. نظریه انتگرال خواهان آنست که انسان نیز با چشم فراگیری از درون عدسی AQUAL نگاره شود.

پیشرفت پایدار و تکامل یک هولون از هر جنسی که باشد هم آهنگی و تعادل بین تمام جنبه های هولون را اقتضا میکند. هولون انسان هم از این قاعده گریز ندارد. رشد همه جانبه و سالم انسان توازن بین چهار کوادرنٹ و محتویات آن را اقتضا میکند. آنچه که در انسان به "خود" اتلاق میشود چیزی غیر از نیروی مدیریتی که مجموعه جنبه های هولون را منظم کرده، به سمتی راهنمون کند نیست (شکل 1-2). هر قدر این هسته مدیریتی از قابلیت هم آهنگ کنندگی بیشتر برخوردار باشد سمت حرکت هولون متعادل تر در جهت تکامل، فراروی و بداعت سوق خواهد یافت. ضعف مدیریت "خود" در این فرایند او را با نارسائی ها، بیماری ها و چه بسا با نابودی رویارو خواهد نمود. عمل هم آهنگ کنندگی "خود" در چارچوب هولون منحصربفرد خویش را **دینامیک های درونی** و آنچه که مربوط به هم آهنگی هولون با هولون همجنس یا غیرهمجنس دیگر، یا هولون فرد با هولون جمع (رابطه فرد با اجتماع) است را **دینامیک های برونی** نام گذاری کرده اند. در این فصل به تشریح دینامیک های درونی هولون می پردازیم. توضیح در زمینه دینامیک های برونی را به فرصت دیگری واگذار میکنیم.

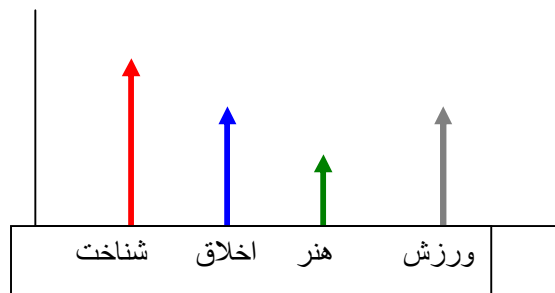
اجازه بدهید در دنباله به دینامیسم هائی به پردازیم که "خود" مایل است از طریق آنها با هم آهنگ کردن جنبه های هولون انسان را در جهت پیشرفت و تکامل سوق دهد. در شکل 2-2 نمونه ای از هولون انسان با دینامیک های مفروض نشان داده شده است.



شکل 2-2 هولون انسان با چهار سطح رشدیابنده، چهار کوادرننت و دینامیک های هم آهنگ کننده

این هولون شامل چهار سطح رشد یابنده و چهار کوادرننت است. در هر کوادرننت میتوان تعدادی خط متصور شد که هر کدام از چهار سطح رشد و چهار کوادرننت برخوردار باشد. "خود" اجبار دارد تا با ابزار **دینامیسم های درونی** در دست به تعادل عناصر هولون خویش به پردازد:

هم آهنگ کننده تغییرات در سطوح: این دینامیک در محور افقی هستی هولون نقش بازی میکند؛ هستی هولون در وسعت بیشتر. خطوط رشد از سطوح رشد متفاوت برخوردارند (شکل 2-3). فرضاً در صورتی که سطح رشد خط شناخت (در کوادرننت دست چپ فوقانی) در بالاترین سطح رشد، خط ارزش ها و اخلاق در میان و خط هنر در پائین ترین سطح رشد قرار داشته باشند



شکل 2-2. چند خط شعوری با سطوح متفاوت رشد

دینامیک هم آهنگ کننده سعی خواهد کرد تا سطوح رشد خطوط مختلف را در حد ممکن به هم نزدیک و بین آن ها تعادل ایجاد کند. گو اینکه خطوط گوناگون در ارتباط با هم قرار دارند و امکان این هست که رشد یک خط رشد سایر خطوط را به همراه داشته باشد، ولی اعتقاد بر اینست که خطوط رشد یابنده از قابلیت رشد مستقل برخوردارند. رشد خط شناخت معمولاً رشد خطوط دیگر را بیشتر تحت تاثیر قرار میدهد. ضعیف عمل کردن این دینامیک به ناهمگونی ترکیب شعور "خود" شدت می بخشد. ناهمگونی شدید در سطح رشد خطوط، هولون را در برابر حالات موقتی و ناگهانی صدمه پذیرتر کرده، با مشکلات عدیده در تصمیم گیری ها مواجه میکند که بسا به انحرافات فاحش و برگشت ناپذیر می انجامد. رشد فوق العاده دانش و فن آوری (علم باوری) و کم بها دادن به تعالی اخلاق و ارزش ها سبب سرکوب گرایش های دینی و ایدئولوژیک میگردد که البته عکس این وضع هم قابل تصور است. هنگامی که به نقش دانش کم بها داده میشود مستی در تحجر و تعصب ایمان شدت میگیرد (ایده باوری)؛ بجای درک پدیده های جهان مدرن کمر به تخریب تمام آنها بسته میگردد. اما زمانی که هولون از یک تعادل نسبی بین رشد خطوط خود برخوردار بود در شرایط موقتی و یا حتا ناگهانی فرصت تحول و بالندگی پیدا میکند.

معمولاً دینامیک هم آهنگ کننده سطوح در چارچوب یک یا دو کوادرننت عمل میکند. دینامیک شامل کننده و دینامیک رشد: این دینامیک ها در محور عمودی و یا ژرفای رشد هولون نقش بازی میکنند؛ هستی هولون در ژرفای عمیق تر. عمل این دو نوع دینامیک در رابطه تنگاتنگ نسبت به هم قرار دارد. دینامیک شامل کننده در هر سطحی از رشد که باشد سعی میکند به عقب باز گردد و نارسائی ها و واماندگی سطوحی را که ممکنست از رشد پایدار و متعادل او جلوگیری کنند ترمیم کند. این دینامیک بیشتر نقش درمان و شفابخشی سطوح را بعهده دارد؛ این همانی با رأفت و شفقت³⁵، دربرگیری، آگاپه³⁶ دارد. تامین نیازهای اولیه و غریزی از جمله غذا، توانائی جسمانی، امنیت و غیره شرط لازم ارتقاء فعالیت ذهنی اند. بیماری های جسمانی و روانی که میتوانند به عامل ترمیم کننده رشد سالم فرد تبدیل شوند با فعالیت ابزار این دینامیک ترمیم میشوند. بدون شامل کردن، رشد و فراروی سالم به سطوح بالاتر ممکن نیست (اصل 4 هولون).

دینامیک رشد "خود" دائماً در تلاش است تا سطح رشد حاضر را منطبق با اصول هولونی (جدول 1-1) تعالی ببخشد؛ این همانی با عشق یا اروس³⁷، خلاقیت، گشایش، فراروی دارد. رشد سالم هولون در هم آهنگی با دینامیسم شامل کردن امکان دارد؛ این همان شفقت و عشق است. فعالیت این دینامیک بدون همراهی با دینامیک شامل کننده به رشد ناسالم و یک بعدی و بیمارگونه هولون می انجامد.

شکل 4-2 مثال گرافیک تمایلی است که بدون کوشش در شامل کردن سطوح وامانده به رشد یکطرفه ادامه میدهد.

³⁵ Compassion

³⁶ Agape

³⁷ Eros

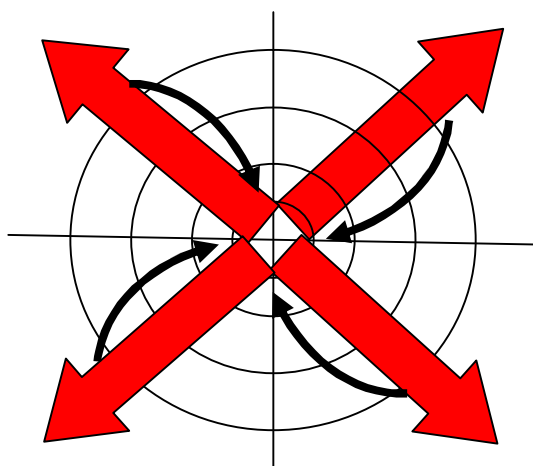
رشد یابندگی یکسویه و بیمار

رشد اغراق آمیز و یکسویه میتواند در یک تک کوادرنت مشخص یا تعدد کوادرنت ها بطور همزمان روی دهد.

کوادرنت راست فوقانی: رشد در علوم فوق فنی در جایی که روش های ساده و مفید دیگر قابل دسترسی است. پیشرفت و گسترش بی ملاحظه زمینه های طب درمانی، پژوهش های گسترده دارویی و ژن درمانی، جراحی زیبایی سازی و کم بهادادن به درمان بیماری های رایج، روش های طب بومی و سیاست های پیشگیرانه از بیماری ها قابل ذکرند.

پیشرفت در زمینه فن آوری های پیچیده از جمله فضائی، نانو تکنولوژی، فن آوری هسته ای و غیره مصداق یکه تازی های دانش و فن آوری مدرن است.

تاکید فرد بر کردار خوش آیند ظاهر فریب، تقلید، چاپلوسی، تظاهر به زهد، و کم بها دادن به ذهنیات و پنداشت های خود بنیاد که نارسائی بیمار گونه ایست رایج.



شکل 4-2 رشد یکطرفه در چهار کوادرنت. توجه به سطوح وامانده بسیار اندک نشان داده شده است.

کوادرنت راست تحتانی: پیشرفت میزان اقتصادی در زمینه های خاص و سود آور بر پایه شاخص های تنگ و محدود از جمله رشد ناخالص ملی GNP^{38} ، درآمد سرانه و غیره. ایجاد جو یا تشویق گرایش عمومی به مصرف گرائی مطلق آن هم در زمینه کالاهای مشخص تبلیغاتی که به رشد اقتصاد انحصاری کمک کند.

کوادرنت چپ فوقانی: آموزش، تبلیغات و گسترش بی رویه باورهای دینی و ایدئولوژیکی فراذهنی به افراد بدون توجه به ظرفیت، پیشینه های فرهنگی و ضمیر ناخودآگاه آن ها. این آموزش ها مخصوصا در کودکان و نوآموزان سبب رشد ناسالم و انحرافات روان شناسانه آن ها میگردد.

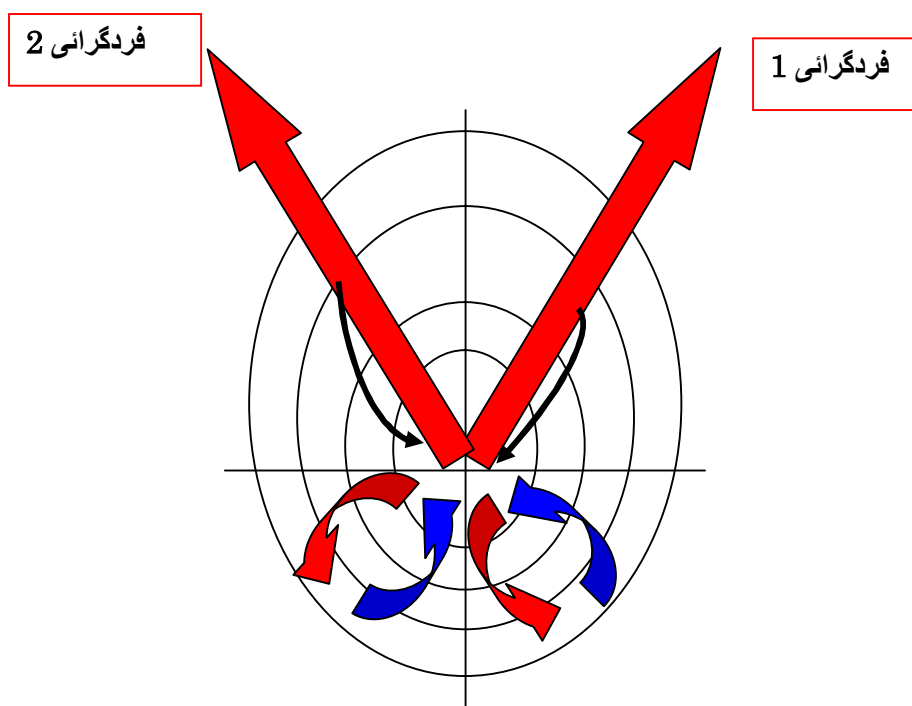
کوادرنت چپ تحتانی: پیشرفت و گسترش جهان بینی های آینده نگر و فراواقعی بجای برنامه های فرهنگی ماندگار و واقعی که بر پایه قابلیت های سازنده و خلاقانه جمعی استوار باشد.

³⁸ Gross National Products

چرخه انتگرال: اهمیت این دینامیک از این نظرست که نقش هم آهنگ کنندگی تمام چشم انداز کوادرننت های هولون را بعهده دارد. چهار کوادرننت " شعور "، " فرهنگ "، " کردار " و " اجتماع " باید به عنوان مجموعه ای که توأمأً واحد هولون را تشکیل میدهد یکجا و همه جا در هم آهنگی و انجسام گسستگی ناپذیری حضور پیدا کنند. تعلل و ناتوانی این دینامیک هولون را با رشد یکسویه، ناسالم و بیمار رو برو خواهد کرد که ممکنست به نابودی هولون منجر شود.

شکل 5-2 نمونه ای از ناتوانی وحدت بخشی چرخه انتگرال را ارائه میدهد که عدم توازن بین کوادرننت های فوقانی و تحتانی منجر به برآیند فردگرایی³⁹ افراطی میگردد. دو کوادرننت فوقانی که درون و برون چشم انداز هولون فرد را روایت میکنند و بعبارتی منیت و یا عاملیت شخص است بطرز چشمگیری فربه میشوند (فردگرایی 1 و 2). بعوض کوادرننت های مشخصه اجتماعی یا مشارکتی فرد در سطح نازل رشد قرار دارند. هولون معلولی با رشد افراطی دوبازو و فلج دو پا. اینست نمونه هولونی با گرایش اسفناک فردگرایی.

در این سنخ ناهمگون و مسخ شده هستی "خود" حتا مناسبات جمعی چه آن هائی که مربوط به پیمان های فرهنگی است و چه ساختارهای سخت افزاری سیستم اجتماعی تحت ذهنیات و عملکردهای خودکامه فردگرایانه مدیریت میگردد.



شکل 5-2 رشد ناموزون کوادرننت ها.

کوادرننت های فردیت نسبت به کوادرننت های مشخصه جمعی رشد بسیار کرده اند. کمی رشد در ویژگی های مشارکتی (اجتماعی) فرد او را به شخصیت منحرف فردگرایی سوق میدهد.

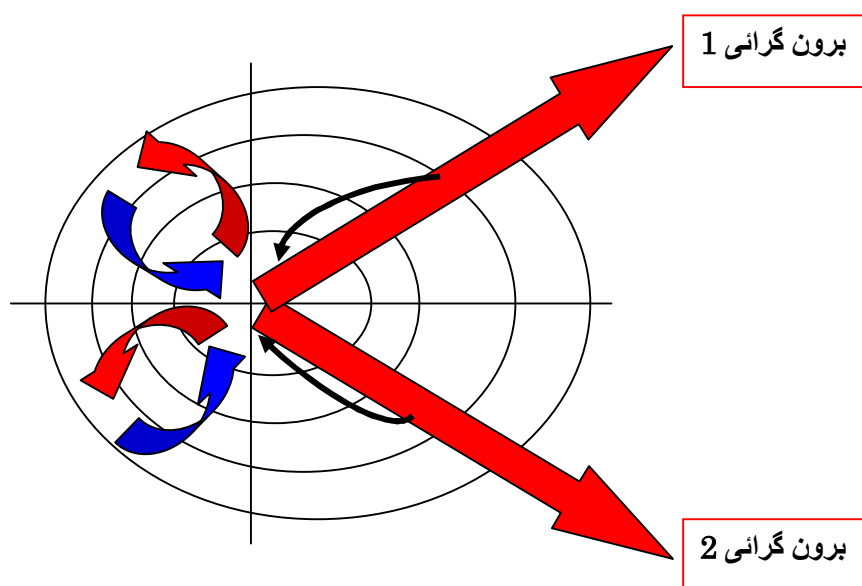
نوع متضاد این بیماری از دست دادن منیت و هویت فردی و بالاخره نوب در مناسبات مشترک اجتماعی است. در این بیماری دو کوادرننت پائینی در دیدگاه شخص رشد چشمگیر و غالب

³⁹ Individualism

خواهند داشت (جمع گرایی⁴⁰). پیدایش هولونی معلول با رشد افراطی دویا ولی محروم از دو بازو.

شکل 6-2 نمونه دیگری از نارسائی چرخه انتگرال را در هم آهنگ کردن چهار کوادرننت نشان میدهد.

در این هولون کوادرننت های دست راست که برون یا رفتار فردی و جمعی هستی فرد انسان را روایت میکنند همزمان رشد چشمگیر دارند. کوادرننت های درونی بر خلاف آن ناتوان از رشد موزون، بالاجبار مغلوب نیروی غالب ویژگی های برونی هولون میگردند؛ هولون معلولی با رشد افراطی طرف راست و فلج بازو و پای طرف چپ بدن. در این هولون بیمار ارزش ها همگی بر پایه رویکردهای فیزیکی و مادی تعیین میشوند و خلاصه تنها برون، کردار، واقعیت های قابل لمس هستند و بس (ماتریالیسم). آنچه که با ابزار علوم طبیعی و روان شناسی رفتاری قابل سنجش نیست وجود خارجی ندارد. سرزمینی هموار با انباشتی از واقعیت های عینی و محسوس در حواس پنجگانه. سعادت فردی در تجملات زندگی روزانه، آرایش ظاهر، لذت خوردن، خوش گذراندن، ثروت اندوزی و غیره جستجو میگردد. فرهنگ نیز به سطح تقلید روش زندگی و ارتقای مادی استاندارد زندگی کاهش می یابد. این ها گرایش برون گرایی⁴¹ (برون گرایی 1 و 2) یا به باور ویلبر پیروی از مکتب "سرزمین صاف"⁴² است.



شکل 6-2 رشد ناموزون کوادرننت ها.

کوادرننت های برونی نسبت به کوادرننت های درونی رشد چشمگیر دارند. این تمایل به برون گرایی موسوم است.

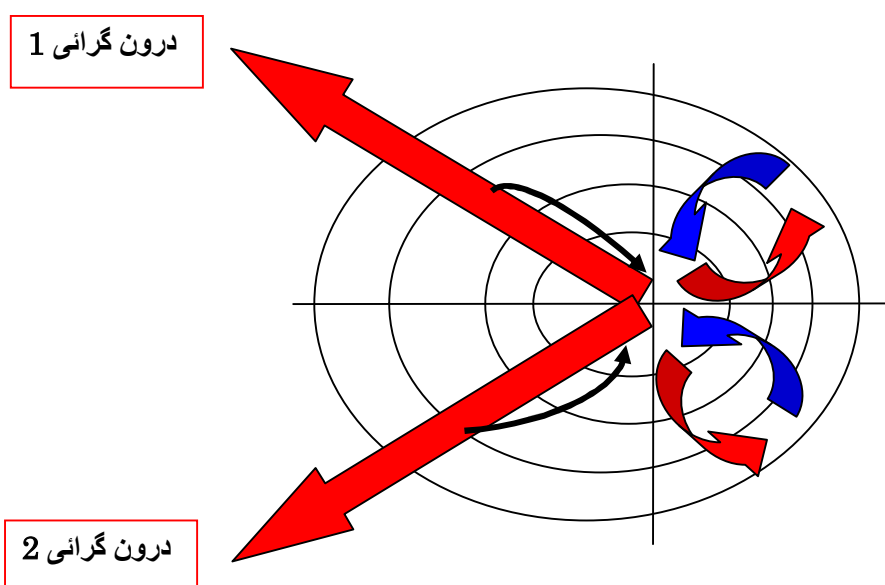
این گرایش این همانی با مفهوم گیتی گرایی یا سکولاریزمی دارد که باورهای عرفانی و روحانی

⁴⁰ Collectivism

⁴¹ exteriorism

⁴² flatland

را انکار میکند. ویلبرگفتاران این گرایش را نزول کنندگان⁴³ بر روی زمین مینامد. در قطب متضاد این بیماری گرایش بیمارگونه همه درون و قاطعیت ذهن گرائی قابل تشخیص است. شکل 2-7 گرافیک این گرایش را به نمایش میگذارد: هولون معلولی با رشد افراطی طرف چپ و فلج بازو و پای طرف راست بدن. در این هستی معلول زیربناهای سخت افزاری و کرداری هولون، زندگی روی زمین انکار میشوند در حالی که سلطه شعور فردی و مناسبات بیناذهنی فرهنگی در قلب تصمیم گیری های برنامه های توسعه فردی و اجتماعی قرار میگیرند. به سلامت و امنیت جسمانی و کرداری فرد، توسعه های اقتصادی، تکنیکی و علوم رایج اهمیت شایان داده نمیشود. برخی این تمایل را در مقابل گیتی گرائی به آسمان گرائی یا روحانیت تام تعبیر میکنند. ویلبر آن ها را صعودکنندگان⁴⁴ به آسمان مینامد.



شکل 2-7 رشد ناموزون کوادرننت ها.

کوادرننت های درونی نسبت به کوادرننت های برونی رشد چشمگیر دارند. این تمایل به درون گرایی موسوم است.

شش گرایش بیمارگونه یا تقلیل گرائی که نقش عمده ای را در هستی فردی و اجتماعی انسان ایفا میکند از تنش بین سه بینش درون- برون، فرد- جمع و صعود- نزول منتج میگردد. جدول 2-2 این شش گرایش و نمونه های واقعی بیماری های آنرا به اختصار در آورده است. باید دقت کرد که بیماری های هولون محدود به اشکال متمایز شده بالا نمی شوند بلکه آنها بیشتر در اشکال مختلط یا ترکیبی از انواعی که تشریح شد پدیدار میشوند. هر سطحی از رشد میتواند گرفتار نوعی از این گرایش ها بشود. اعتقاد بر اینست که با کاربرد ابزار انتگرال AQUAL

⁴³ Descenders (or Involutionists)

⁴⁴ Ascenders (or Evolutionists)

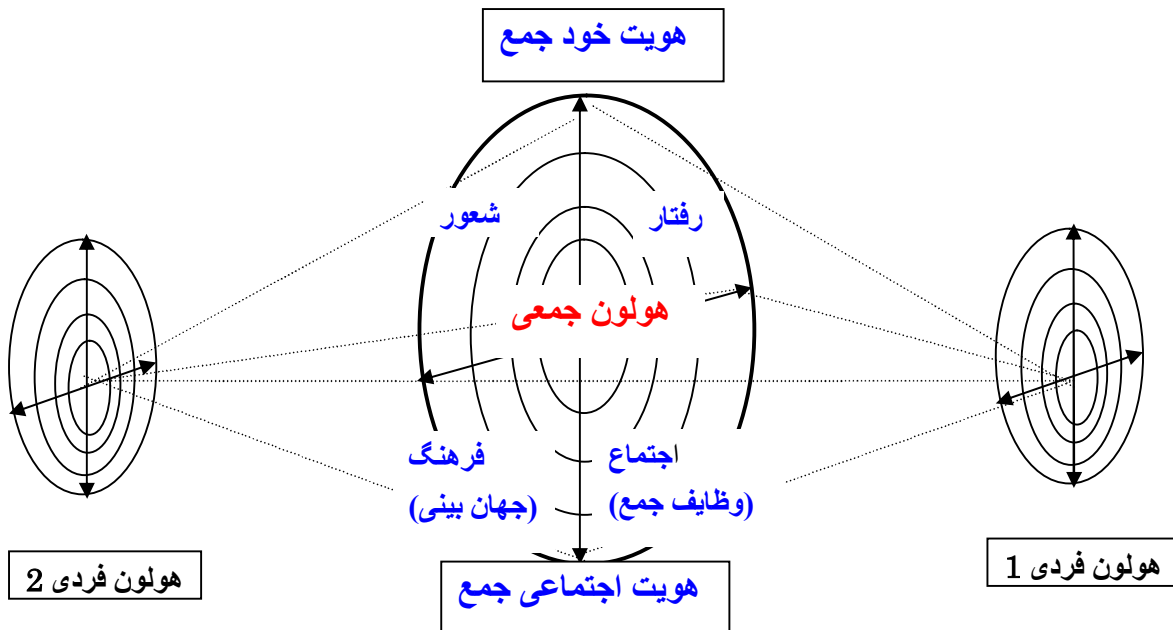
تشخیص انواع بیماری های هولون و تجزیه و تحلیل علل و روش های اصلاح آنها آسان میشود.

جدول 2-2 شش چشم انداز تقلیل گرایانه (بیمارگونه) فرد انسان (بنمایه 4)

تعریف	نوع گرایش تقلیل گرایانه	نمونه ها
تقلیل کوادرننت جمعی به فردی	فرد گرایی Individualism	اقتصاد سرمایه داری، ترور
تقلیل کوادرننت فردی به جمعی	جمع گرایی Collectivism	کمونیسم، تمانیت خواهی سیاسی و فرهنگی، ناسیونالیسم
تقلیل کوادرننت برونی به درونی	درون گرایی Interiorism	بنیادگرایی دینی و فرهنگی، گرایش نسل نو، سوفیگری
تقلیل کوادرننت درونی به برونی	برون گرایی Exteriorism	ماتریالیسم، امپریسیزم تنگ، علم گرایی، رفتارگرایی، سرزمین صاف
تقلیل دینامیک های شامل کننده به رشد خالص صعود کننده	صعود گرایی Evolutionism	توسعه طلبی اقتصادی، مصرف گرایی، رشد جاه طلبانه
تقلیل دینامیک های رشد پایدار و بالنده به شامل کردن های محض	نزول گرایی Involutionism	واپسگرایی فرهنگی، پوپولیسم، رمانتیسم گوشه گیر، آنارکیسم نارس، مستضعف گرایی

فصل سوم- هولون جمعی

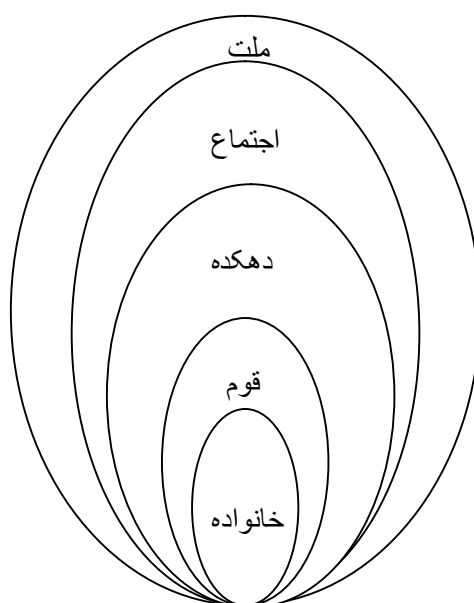
هنگامی که هولون فرد "من" و هولون فرد "تو" با تمام مشخصات هولون خودشان وارد یک مناسبات درونی و برونی شدند و در مقطعی به توافق و سازگاری دوجانبه رسیدند ایجاد یک هولون نوین "ما" با مشخصات خاص هولون نوی میگردد که هرگز قابل تقلیل به یکی از ما نیست (شکل 1-3). هولون جدیدی با چهار کوادرننت (شعوری، رفتاری، فرهنگی و اجتماعی)، **هویت خودی جمع، هویت اجتماعی جمع** (هویت سازگاری جمع با جوامع دیگر) و **سطوح، خطوط، موقعیت جدید**. هولون نوین نه من است نه تو، ولی هم شامل من و هم شامل توست، با ویژگی ای فرای ما دو. هولون نوین جمعی برابر با جمع ساده آحادش نیست ولی تمام جنبه های هولونی آن ها را در خود شامل دارد. هولون نوین جمعی از الگو و قانونمندی و سلسله مراتب (هولارکی) بدیع خودش برخوردارست. اجماع من و تو کوچکترین و یا واحد ساختار جامعه است، و هولارکی جامعه میتواند از مقیاس خانواده به گروه، سازمان، قوم، ملت، کشور، قاره و بالاخره به اجتماع جهانی گسترش پیدا کند. هر سطح هولون جمعی با شامل کردن سطح فرودست به فرای آن پیشرفت میکند (شکل 2-3). سطح فرودست تابع سطح فرادست، سطح فرادست حامی، ناجی و ناظر سطح فرودست است؛ هولون جمعی همانند هولون های فردی از اصول بیستگانه هولون تبعیت میکند ولی دارای هولاکوی خود، متفاوت با هولارکی فردی است.



شکل 1-3 پیدایش هولون جمعی نوین از ترکیب دو هولون فردی

هر قدر نقاط تلاقی جنبه های هولون جمعی منجمله چهار کوادرننت با هولون های تشکیل دهنده آن یا زیر هولون ها بیشتر باشد این هولون نوین از قدرت نمایندگی بالقوه بیشتری برخوردارست. به عبارت دیگری هر قدر هستی هولون های فردی بیشتر در هولون جمعی بازتاب داشته باشد و یا هولون جمعی از قابلیت هم آهنگی بیشتری برخوردار باشد سیستم هولون

جدید پایدارتر، در پروسه تحول و تکامل توانا تر نقش بازی خواهد کرد. بنابراین میتوان گفت اگر چه حداقل شرطی برای ایجاد یک هولون جامعه لازم است و آن هم بوسیله تعریف و یا الگوی خاص آن جامعه تعیین میگردد، ولی هرگز احتیاج نیست برای ایجاد یک تشکل تمام هولون های فردی از سطوح رشد برابر در تمام خطوط و در تمام کوادرننت ها برخوردار باشند.



شکل 2-3 نمونه هولارکی جمعی

اعضای یک تیم فوتبال با وجود گرایش های سیاسی متفاوت، باورهای دینی و فرهنگی ناهمگون میتوانند در یک هم آیش ورزشی شرکت کرده، همکاری کنند و به پیروزی برسند. ولی لازم است که هر یک از آنها از شرایط لازم بدنی، آگاهی به فن بازی، قواعد و اخلاق رایج بازی برخوردار باشند. البته که هر بازیکن همیشه به همراه تمام جنبه های هولون خود حاضر میشود. اما یک بازیکن فعال فوتبال که اصولا متعلق به کوادرننت های رفتاری سمت راست است بدون تمایل و استعداد نمیتواند به عضویت جامعه یک هیئت علمی دانشگاه، یک انجمن هنری و یا ادبی که در فضای کوادرننت های دست چپ قرار دارند در آید، زیرا که این بازیکن در چارچوب تعریف و یا قواعد جامعه جدید جایگاهی ندارد. ولی هم بازیکن فوتبال هم یک هنرمند و هم یک دانشمند همگی عضو اجتماع بزرگ ملت هستند. زیرا که تعریف و یا الگوی اعلام شده جهت جایگیری در موقعیت ملت یک کشور از مرز بسیار وسیع تری برخوردار بوده که محدود به مهارت و شایستگی در کوادرننت خاصی نمی گردد؛ شرط خویشاوندی سببی و نسبی و یا مکان تولد که هر دو از مقوله کوادرننت های ظاهریند برای عضویت در هولون جمعی ملت یک کشور بشمار می آیند.

با گسترش هولون جامعه کار هم آهنگی آحاد متشکله آن به مراتب سخت تر میشود. زیرا که هر هولون جامعه برای پایداری خود ملزم به دربرگیری، شامل کردن تمام زیر هولون های متشکله خود است. شرط لازم برای تحول سالم هولون به سطح فرادست شامل کردن است؛ شامل کردن،

فراگیری هر چه بیشتر هولون های فرودست. با گسترش جامعه ناهمگونی جنبه های هولونی در آن شدت میگیرد که جامعه برای حفظ **هویت خود جمع** و **هویت اجتماعی جمع** لازمست تا در ارتفاع و هم سطح کردن آن ها و خلاصه هم آهنگی همه جانبه تلاش کند.

ما در سطور بالا به تعریف کلی یک هولون جمعی پرداختیم ولی لازم است در باره رابطه هولون فرد انسان با هولون جامعه که مورد اختلاف نظر نظریه پردازان انتگرال نیز هست بحث را ادامه بدهیم. ما در دنباله به معرفی نقطه نظرات دو شخص که نماینده دو نظر متفاوت ولی در چارچوب نظریه انتگرال هستند می پردازیم.

کن ویلبر: از دو مقاله یکی از خود ویلبر (بنمایه 5) و دیگری از فرد کوفمن (بنمایه 6) که از حمایت کامل ویلبر برخوردارست تفاوت چشمگیری بین دو هولون فرد و جمع استنباط میگردد.

با وجود اینکه در فصل اول ما بطور مفصل به آن پرداختیم لازمست به چند مفهوم که ویلبر بر آن ها تاکید دارد و ضمناً درک بحث حاضر را هم سهلتر میکند اشاره دوباره بکنیم. ویلبر آنچه را که به کوادرننت درونی (باطنی- شعور) هولون منفرد مربوط میشود را به زبان ضمیر شخص اول "من" و آنچه را که به برون (ظاهر-جسم، رفتار) هولون منفرد مربوط است را به زبان ضمیر شخص سوم "آن" بیان میکند.

یک هولون واحد یا منفرد به مانند یک سلول یا فرد انسان یک **هولون واحد مرکب**⁴⁵ بشمار می آید. به این معنا که هولون دارای ساختار ظاهری و باطنی منجم با لایه های زیرهولونی و هویت خودبنیاد است. زیرهولون های تشکیل دهنده هر هولون چه در کوادرننت ظاهری و چه در کوادرننت درونی اجزاء تابع آن هولون اند. هولون فرادست در برگیرنده یا شامل کننده زیرهولون هاست، هیچ زیر هولونی اختیارمند آزاد نیست. اتم ها در ساختار مولکول و مولکول ها در ساختار سلول به نوعی شرکت دارند که سطح فرادست حکم تنظیم کننده، گرداننده و سازماندهنده واحد پیدا میکند. به عبارتی زیر هولون ها در داخل (inside) ولی در اندرون⁴⁶ (internal) هولون فرادست، و هولون فرادست در بیرون (outside) زیر هولون ها قرار دارد. ویلبر رفتار سگ خود را که به عنوان یک هولون واحد بشمار می آورد مصداق قرار میدهد. او معتقد است زمانی که سگش در اطاق دور میزند صد در صد سلول های بدن سگ بدون اکراه مجبورند به همراه سگ حرکت کنند. هیچ جزئی از بدن سگ بجا نمی ماند. زیرا اجزاء یا زیرهولون ها، از اتم ها گرفته یا مولکول ها، سلول ها، بافت و اندام ها و... در اندرون بدن و یا خود سگ قرار دارند. آنها تماماً تحت فرمان برداری سگ قرار دارند. گو اینکه این نمونه مربوط به قلمرو زیستی است در قلمروی ذهن و شعور هم این قاعده صدق میکند. اما زیرهولون ها در یک هولون جمعی (جامعه انسان، سیستم ها، اکوسیستم، جامعه جانوران و غیره) چه رابطه ای با هم دارند؟

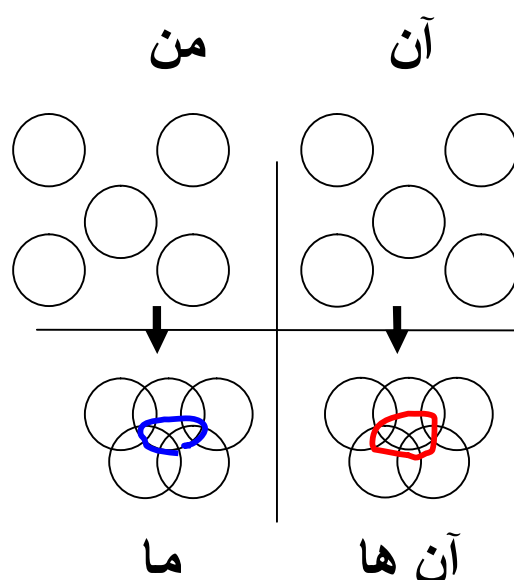
در برابر این **هولون واحد مرکب**، هولون جمع به **هولون مرکب جمعی**⁴⁷ تعریف میگردد که از انجسام ساختار ظاهری و باطنی و هویت خودبنیاد محروم است. با وجود اینکه به ظاهر یک

⁴⁵ Compound Individual Holon

آوردن واژه اندرون تاکید روی جزء بودن زیر هولون در ساختار منجم هولون است. یک هولون میتواند در داخل (درون) قرار داشته باشد ولی در اندرون نباشد. آب در داخل کاسه قرار دارد ولی اتم ها در مولکول های ترکیب شیمیایی ظرف اندرونی یا اجزاء هستند.

⁴⁷ Compound communal Holon(network, nexus)

جمع از اجتماع افراد یا هولون های واحد تشکیل میشود ولی آنها اجزاء این هولون اجتماعی نیستند. هولون های واحد در داخل ولی نه در اندرون هولون جمع، آن ها اعضای یک هولون اجتماعند. بنابراین هولون های واحد تابع بی اختیار این هولون اجتماعی نیستند. ویلبر معتقدست که کوادرنت های ظاهر و باطن یک هولون اجتماع از تلاقی⁴⁸ (نقطه برخورد اشتراکات) هولون های واحد تشکیل میشود. این تلاقی ها در کوادرنت ظاهری به "آن ها" و در کوادرنت باطنی به "ما" بیان میشوند(شکل 3-3). ضمیر شخص سوم جمع یعنی "آن ها" به تشکیلات جسمانی و ظاهری در اجتماع و رفتار های جمعی(اجتماع) اتلاق میشود و ضمیر شخص دوم جمع یعنی "ما" به تبادلات فکری، عقیدتی(فرهنگ) و غیره. بنابراین تلاقی ها ممکنست از نوع شیمیائی، هورمونی، خیالاتی، احساسی، اندیشه ای، روحانی و غیره باشند. این تلاقی ها را در کوادرنت ظاهری به بیناعینی⁴⁹ و در کوادرنت باطنی به بیناذهنی⁵⁰ اتلاق میکنند.



شکل 3-3 هولون های مفرد و جمعی مرکب در چهار کوادرنت، و رابطه بین آنها-
به تلاقی های مشترک هولون های منفرد در کوادرنت های تحتانی دقت کنید.

برای روشن شدن مطلب مثال خود ویلبر را نقل میکنیم. ویلبر بازی شطرنج را به عنوان نمونه ای از یک هولون جمعی معرفی میکند. هنگامی که من و شما به بازی شطرنج تمایل نشان میدهیم در داخل این بازی قرار میگیریم. برای انجام این بازی احتیاج است هر دوی ما از قواعد حاکم بر بازی مطلع بوده و آن ها را رعایت کنیم. تلاقی یا اشتراک حرکات رفتاری من و شما(که دو عضو پراکنده هستیم) کوادرنت ظاهری جمع "آن ها" ست و قواعد بازی که خود دارای تاریخی نیز هستند و با توافق و اشتراک ذهنی من و شما رعایت میشوند کوادرنت باطنی

⁴⁸ intersections

⁴⁹ interobjective

⁵⁰ intersubjective

جمع یا "ما" هستند. این قواعد بی شک از اشتراکات ذهنی من و شما بوجود آمده و در طول تاریخ هم تحول داشته است. سیر تحول تاریخی این قواعد به عبارتی سطوح یا زیر هولون های "ما" هستند که در اندرون هم قرار میگیرند. این قواعد، بازی را سازمان داده، بر آن حکمرانی میکند. نقش حکمرانی این اشتراکات ذهنی **هویت یا خودبودگی**⁵¹ هولون اجتماع را ایفا میکند. پس هر هولون جمعی نیز دارای هویت خود هست ولی لازمست دقت شود که عامل هویت بخشی به هولون جمعی هولون های واحد مرکب نبوده بلکه این هویت نتیجه تلاقی اشتراکات رفتاری و ذهنی هولون های واحد مرکب اند. بنابراین هویت یا خودبودگی هولون جمعی خودبودگی در جامعه⁵² است.

هویت یا خودبودگی هولون جمع در سطح فرادست به آبر هویت⁵³ تعالی می یابد. شکل 2-3 نمونه ای از لایه های هویت یا خودبودگی هولون جمعی را نشان میدهد.

پس می بینیم که در هولون جمعی زیر هولون ها که در هولون منفرد مرکب تحت امر هولون فرادست قرار داشتند، تاریخ یا زندگی تلاقی رفتار یا ذهنیات مشترک **اعضای آن یعنی من و شما** هستند. سطوح تحولات تاریخی(سلسله مراتب یا هولارکی) قواعد شطرنج در هولون جمعی هرگز یک "آن" و یا "من" واحد مرکب خود بنیاد یا از پیش تعیین شده نیستند. ویلبر میگوید یک هولون جمعی "زندگی" خود را دارد ولی "ذهن" منجسم خود یا "من" را ندارد. بنابراین در کوادرننت دست چپ فوقانی یا شعور هولون جمعی یک شعور جمعی یا فرهنگ وجود دارد. در کوادرننت راست فوقانی بجای جسم یا رفتار واحد هولون رفتار جمعی جامعه وجود دارد.

در شکل 5-1 فصل اول سلسله مراتب یا هولارکی هولون جمعی در کوادرننت های دست راست و چپ تحتانی ارائه شده است.

از آن جائیکه یک هولون دارای چهار کوادرننت است هولون جمعی نیز در مقابل هولون جمعی دیگری دارای کوادرننت همکاری "اجتماعی" کوادرننت دست راست تحتانی، و "فرهنگی" کوادرننت دست چپ تحتانی نیز هست(شکل 1-3).

مارک ادواردز: ادواردز در حالی که خود را از حامیان ویلبر و نظریه انتگرال بشمار می آورد معتقد است که ویلبر با نشان دادن نبوغ و بداعت کم نظیر در گسترش اندیشه های خلاقانه خود از رعایت بی چون وچرای اصول نظریه انتگرال عدول کرده و نظراتش در زمینه های گوناگون بدون ضعف نیست. ادواردز در راستای اصلاح و تکمیل اندیشه های ویلبر به انتقاد از وی می پردازد.

ما با استناد به بخش پنجم سری مقالات "از درون چشم AQUAL"(بنمایه 7) ادواردز نظرات وی را در رابطه با هولون جمعی معرفی میکنیم.

ادواردز معتقدست هنگامی که "من" و "تو" با هم "ما" شدیم نه تنها در کوادرننت باطنی(ذهنی) بلکه در کوادرننت ظاهری(جسمانی، رفتاری) نیز به مشارکت ویا ایجاد تلاقی های متقابل می پردازیم. به عبارت دیگر تمام چهار کوادرننت هر هولون فردی "من" و "تو" در هولون جمعی "ما" بازتاب می یابد. یا اینکه بگویم یک هولون جمعی نیز دارای چهار کوادرننت است کاملا

⁵¹ agency

⁵² Agency in communion

⁵³ Super-agency(in communion)

صادق خواهد بود. حتا در مشارکت های فرهنگی و یا هر فعالیت ذهنی بدن، مغز، رفتار، تصورات، احساسات، اندیشه ها و تجربیات معنوی و غیره هر هولون فردی به همراه خود هولون حضور دارند. هیچ جزئی از هولون فردی پشت سرجا نمی ماند. ادواردز در مقابل شکل 3-3 ویلبر شکل 1-3 را ارائه میدهد که بیشتر به درستی آن تاکید دارد. ادوارز به الگوی چهار کوادرننتی ویلبر (به شکل 5-1 نگاه کنید) که حاوی هولون های فردی و جمعی است انتقاد میکند و آنرا عامل انحراف ویلبر در بحث هولون فردی و جمعی میداند. در الگوی ویلبر دو کوادرننت فوقانی مفرد ولی دو کوادرننت تحتانی جمعی اند. چون کوادرننت دست چپ تحتانی که نماد روابط بیناذهنی جمع است به زبان ما گفته میشود این ما با هولون جمعی "ما" قاطی شده است. اگر از هولون جمعی "ما" صحبت میشود بی درنگ باید هر چهار کوادرننت آن که همزمان در هر موقعیتی حضور دارند مد نظر قرار گرفته شود. ویلبر با اینکه وجود ظاهر و باطن هولون جمعی را انکار نمی کند ولی معتقد است آن چه که هویت هولون جمعی را تعیین میکند خصوصیات باطنی (کوادرننت چپ تحتانی) یا تلاقی های باطنی (شعوری- نیتی) مشترک هولون های واحد مرکب اند نه حضور پراکنده اجسام، تن ها، ساختارهای اجتماعی که در کوادرننت راست تحتانی (بیناعینی) قرار دارند. ادواردز بر این باورست که ویلبر در مورد هولون جمعی به تقلیل گرائی باطنی تمایل پیدا کرده است، و این عامل بازدارنده او از رعایت اصول انتگرال شده است. او معتقدست که ویلبر امتیاز اغراق آمیزی به کوادرننت بیناذهنی داده است.

ادوارز هر دو کوادرننت فوقانی و تحتانی دست راست را به اندازه کوادرننت های دست چپ با اهمیت میداند. او معتقدست که چون ویلبر کوادرننت های دست راست را جسمانی از نوع اتم، ملکول، سلول، مغز و غیره (آن و آن ها) می پندارد آن ها را در مقابل کوادرننت های چپ که درونی هستند بدون ژرفای رشدی، بدون انجسام و پراکنده قلمداد کرده، فاقد هویت سازی هولون می انگارد. در صورتی که ادواردز کوادرننت های دست راست را نه جسمانی بلکه رفتاری میداند. او رفتار فردی و یا رفتارهای اجتماعی را دارای روند پویا، رشد یابنده و حتا اثرگذار بر کوادرننت های دست چپ میداند. بنابراین هم هویت ذهنی داریم و هم هویت رفتاری، در دو نوع هولون مفرد و جمعی. ادواردز معتقدست که باید بجای "آن" در کوادرننت راست فوقانی ویلبر "me" و بجای "آن ها" در کوادرننت راست تحتانی "us" قرار داد.

I	Me
We	Us

ادواردز نمونه ای از الگوی رشد یابنده رفتار (کوادرننت راست فوقانی) را در تناظر با رشد شعور (کوادرننت چپ فوقانی) ارائه داده است (جدول 1-3، 2-3).

جدول 1-3 سطوح رشد یابنده شعور و رفتار در هولون فردی

سطوح رفتاری رشد (راست فوقانی)	سطوح متناظر شعور (چپ فوقانی)	سطح رشد (ژرفای هستی شناسانه)
رفتار فر اشخصی	شعور روانی/ظریف	سطح 9
رفتار قنطورسی(هم آهنگ)	شعور سعه صدر	سطح 8
رفتار بشر دوستانه	شعور منیت پخته(بالغ)	سطح 7
رفتار هدفمند	شعور بینشی(چشم اندازانه)	سطح 6
رفتار مسئولانه	شعور مفهومی	سطح 5
رفتار قانونمند	شعور نمادین	سطح 4
رفتار احساسی	شعور تحریکی-انگاره ای	سطح 3
رفتار واکنشی	شعور اوروبورس(مار منش)	سطح 2
رفتار فیزیولوژیکی	شعور پله ماتیک(ناتوان از تفکیک)	سطح 1

جدول 2-3 سطوح رشد یابنده شعور و رفتار در هولون جمعی(بنمایه 8)

سطوح رشد متناظر فرهنگ (چپ تحتانی)	سطوح رشد اجتماع (راست تحتانی)	سطح ساختار پایه
فرهنگ شهروندی جهانی	موسسات دمکراتیک جهانی (جنبه هائی از سازمان ملل، ان جی او ها)	سطح 7
فرهنگ شهروندی ملی	موسسات دمکراتیک(پارلمان ها، دستگاه قضائی، "پیمان اجتماعی"، لایه های دولتی)	سطح 6
امپراتوری، فرهنگ اسطوره ای	حکومت های اولیه ملی، موسسات پادشاهی	سطح 5
فرهنگ جادویی	جوامع فنودالی با تشکیلات برده داری، کار اجباری، جنگ سالاران محلی و دوک ها(اعیان انگلیسی)	سطح 4
فرهنگ آرکائیک(کهن اولیه)	جوامع معیشتی اولیه	سطح 3
فرهنگ تیفونیک(در لحظه اکنون زیستن)	جوامع وابسته(به امر بقاء)	سطح 2
فرهنگ اوروبوریک(مار منش)	جوامع جانوران(گله گرگ ها، گروه های اجتماعی پستانداران)	سطح 1

او سخت باور دارد که ویلبر محتاج بازنگری ژرفی به کوادرننت دست راست میباید. (او در بخش سوم از سری مقالات "از درون چشم AQUAL"⁵⁴ به تفصیل به سطوح رشد یابنده سالم و بیمارگونه رفتار در مقیاس فرد و جمع پرداخته است که علاقمندان میتوانند آن را مورد مطالعه قرار دهند.)

سپس ادواردز مثال بازی شطرنج ویلبر را مورد بحث قرار میدهد. در جایی که ویلبر تنها دو بازیگر را که متعهد به رعایت قانونمندی شطرنجند به عنوان اعضای تیم بازی بشمار آورده، و حتا ناظر این بازی را در خارج بازی قلمداد میکند، ادواردز حتا افرادی را که در بیرون، بازی را دنبال میکنند و یا به نحوی در تشویق و کمک بازیکنان نیز نقش دارند را هم اعضای این جامعه شطرنج باز قلمداد میکند. چرا که در بازی ها همیشه تماشاگران، مربیان، کارگردانان و بسیاری دیگر از مسئولان به نحوی در رویداد بازی نقش دارند و همین نقش آن ها گرچه ناچیز هم باشد مهم شمرده میشود. هیچ بازی بدون تماشاچی و واکنش آن ها قابل تصور نیست. بنابراین نه فقط تلاقی های باطنی بلکه تلاقی های رفتاری نیز در شکل گیری هویت جمعی بسیار نقش بازی میکند. **هویت چه در مقیاس فردی و چه در مقیاس جمعی هم باطنی (کوادرنت دست چپ) و هم ظاهری یا رفتاری (کوادرنت دست راست) است.**

موضوع مهم دیگری که ادواردز مایل است تا به آن به پردازد موضوع تفاوت **خودبودگی** و یا عامل حکمرانی در دو هولون فردی و جمعی است که مورد تاکید ویلبر است. در مورد خودبودگی هولون واحد مرکب ویلبر مثال سگ خود را مطرح میکند که حاکم بر تمام اجزاء یا زیرهولون های خود بوده در صورتی که یک هولون جمعی روی هولون های فردی هیچ گونه کنترلی نداشته و خودبودگی یا حکمرانی هولون جمعی تنها بر زیرهولون های هولون جمعی که همان تلاقی های مشترک هولون های واحد مرکب اند صورت میگیرد. ادواردز تاکید ویلبر را رد میکند و معتقدست که اولاً خودبودگی هولون واحد مرکب قطعی نبوده و خودبودگی یا حکمرانی هولون جمعی هم میتواند بر روی خود هولون واحد مرکب نیز پیاده شود.

او این پرسش را مطرح میکند که آیا سگ ویلبر در زمانی که در درون اطاق می چرخد روی موها، پوست، ریزش بزاق دهان خود کنترل دارد؟ آیا افراد معلول روی دست و پای فلج خود کنترل دارند؟ اگر کنترل ندارند پس نباید دست و پای فلج آن ها اجزاء بدنشان بشمار بیایند. بنابراین جزء بودن حتما به معنای تحت کنترل قطعی قرار گرفتن نیست.

هولون جمعی هم نه فقط روی تلاقی های مشترک زیرهولونی خود کنترل دارد حتا میتواند روی یکایک اعضای خود یا هولون های واحد مرکب کنترل داشته، به تنظیم، تغییر و یا تداوم رفتار و حتا تفکرات آن ها حکمرانی بکند. آیا در یک جامعه افراد تابع قوانین راهنمایی و رانندگی نیستند؟ آیا در یک جامعه افراد موظف به پرداخت مالیات نیستند؟ آیا این یک مقررات یا قانون همگانی نیست که افراد جامعه در ملاء عام از نوعی لباس استفاده کنند؟ آیا در یک خانواده، سرپرست خانواده در چهارچوب مسئولیت ها و اختیارات عرف خانواده روی یکایک اعضای خانواده خود نفوذ ندارد، در تنظیم راه و روش زندگی روزانه، اخلاق بچه ها، تعلیم و پرورش آن ها مدیریت نمی کند؟... و غیره.

⁵⁴ به پانوشت 37 نگاه کنید.

ادواردز در جمع‌بندی خود تفاوت فاهشی بین هولون فردی با هولون جمعی نمی‌بیند، البته دو هولون از هولارکی خاص خود برخوردارند. هولون جمعی نیز از شعور جمعی (کوادرنت دست چپ فوقانی)، رفتار جمعی (کوادرنت دست راست فوقانی)، فرهنگ جمعی (کوادرنت دست چپ تحتانی) و ساختارها و رفتارهای اجتماعی در مقابل اجتماعت بزرگتر (کوادرنت دست راست تحتانی) برخوردار است. در دو کوادرنت فوقانی هویت واحد هولون جمعی و در دو کوادرنت تحتانی هویت اجتماعی هولون جمعی پیدایش می‌یابد.

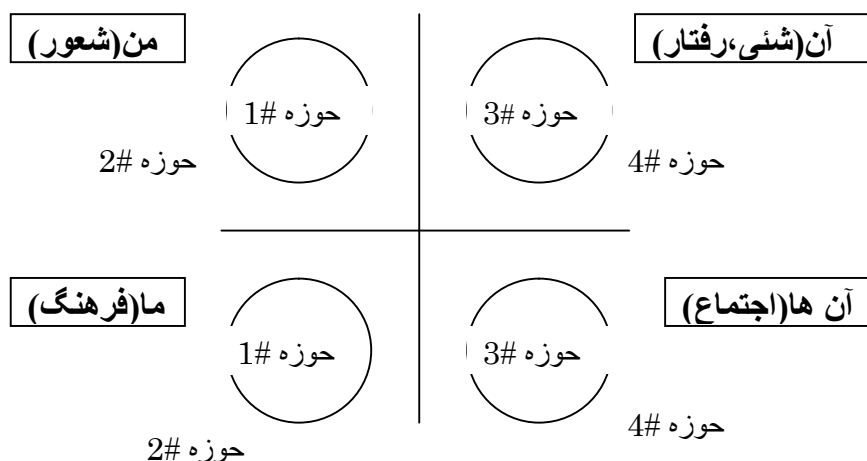
البته ادواردز از کنه احساس ویلبر که نگران رواج اقتدارگرایی و استبداد حکومت‌ها بر روی افراد جامعه است کاملاً با خبر است. ولی او بر این باور است که انحراف به گرایش‌های بیمارگونه در نوع حکمرانی و خودبودگی، هم در نوع هولون فردی که نسبت به اجزاء خود و هم در هولون جمعی که نسبت به اعضای خود روا داشته میشود قابل تصور است. ادواردز اصولاً در این مورد که هولون‌های واحد مرکب نه جزء بلکه اعضای یک جامعه هستند با ویلبر موافق است ولی حکمرانی هولون جامعه را بر اعضای خود انکار نمی‌کند. نوع حکمرانی وابسته به مناسبات متقابل بین هولون‌های فرد و جمع است. اگر حکومت‌ها و دولت‌ها به موازات برقراری قوانین و مقررات ضامن عدالت و آزادی‌های فردی و اجتماعی باشند آیا باز جای نگرانی از استبداد و خودکامگی باقی می‌ماند؟

(ما در فصل پیشین به شش نوع نمادین تقلیل‌گرایی در هولون واحد مرکب انسان اشاره کردیم. این نمونه‌ها در مورد هولون جمعی نیز قابل پیش‌بینی هستند.)

فصل چهارم- چشم اندازهای هولونی، ریاضیات انتگرال

در این فصل ما با استناد به بخش "ضمیمه B" برگزیده C (بنمایه 5) و کتاب روحانیت انتگرال (بنمایه 9) و یلبره معرفی بحث چشم اندازها⁵⁵ و ریاضیات انتگرال می پردازیم. در سطور پیشین ما بطور مفصل و بارز به معرفی نظریه انتگرال پرداختیم و گفتیم که در کاینات تمام واقعیت ها اعم از نوع فیزیکی، زیستی و معنوی، هولون(کل/جزء) درون هولون درون هولون..... اند. ضمنا با معرفی اصول بیستگانه هولون یادآور شدیم که واقعیت ها بخاطر ذات هولونی خود از هم جدا، منزوی نیستند و بعوض هر کدام بشکلی با هم در پیوندند. ویلبر در نوشتار حاضر در پیروی تاکیدات قبلی خود اصرار دارد که حتا هولون نیز قبل از اینکه هولون باشد "چشم انداز" است. عبارتی هیچ واقعیتی خود بنیاد یا فی نفسه نیست. تمام واقعیت ها، تمام هولون ها در رابطه با ضمیر اشخاص بازتاب می یابند. آنچه که بازتاب می یابد در عین اینکه جدا از واقعیت نیست و واقعیت فی نفسه هم نیست، بلکه بیان چشم انداز موجودات حساس⁵⁶ است. به عبارتی هر واقعیت در رابطه با "من"، "شما"، "او، آن" ضمیر مفرد و یا ضمائر جمع موجودیت یا بازتاب می یابد. عاشق در رابطه با عشق و معشوق است که اعاده وجود میکند. عاشق فی نفسه یا معشوق فی نفسه وجود خارجی ندارند. عشق محض بدون عاشق و معشوق هم قابل تصور نیست. حتا یک اتم هم یک اتم نیست بلکه یک شخص(ضمیر آن) است. این شخص نیز به نوبه خود از چشم انداز برخوردارست(حساسیت کنشی و واکنشی در برابر محیط). من هم از چشم انداز شخص اول به آن اتم در موضع شخص سوم "آن" نگاه میکنم. هرگز دچار تردید نشوید، در دنباله مطلب آشکار و آشکارتر خواهد شد.

ویلبر در شکل 1-4 به چهار حوزه در هر هولون یا تمام هولون ها تاکید میکند که هشت چشم انداز تولید میکنند.



شکل 1-4 حوزه ها و چشم انداز ها در هولون ویلبر

⁵⁵ perspectives

⁵⁶ sentient beings

حوزه 1# (داخل کوادرنت چپ فوقانی- شعور)- من میتوانم خود را از درون تجربه کنم. این درون نگری، مراقبه و یا تجربیات تاملی و دینی، حتا رویا پدیده هائی هستند که در قلمرو پدیدارشناسی⁵⁷ مورد مطالعه قرار میگیرند. آن ها از طرف خود تجربه کننده قابل بازتاب نیستند. البته این تجربیات شخصی میتوانند بوسیله نشانه های زبانی تعبیر و وصف شوند ولی تنها تجربه مستقیم همان پدیده ها شیوه دسترسی به آن ها و معیار قضاوت درست در باره آن ها خواهد بود. تجربه روحانی، عرفانی در موقعیت مکاشفه همیشه بوسیله شخص تجربه کننده تعبیر میشود که البته عمق مضمون تعبیر به سطح شعور و برداشت (چشم انداز) آن شخص وابسته است. بی جهت نیست که ما اغلب با تعاریف، قرائت های متنوع از دین و روحانیت توسط اشخاص مختلف روبرو هستیم. تجربیات فردی از جمله احساس رضایت، رهائی، سبکی، عشق، نورانی، تنش، حرارت و سنگینی و غیره **حالات** یا **موقعیت** های پدیداری هستند که ممکنست برای هر کسی رخ دهد. شخص تجربه کننده صریحا این پدیده ها را توصیف و بنحوی تعبیر میکند. یکی از تهدید کردن احساس سبکی میکند حال آنکه دیگری از آزادی بخشی احساس سبکی میکند. هر دو شخص تجربه کننده حالات روحی خود را توصیف میکنند و برای وقوع آن هم دلیل می آورند (یا تعبیر میکنند). آنچه این دو شخص را از هم متمایز میکند ساختار و یا سطح شعور آنهاست که باعث ارائه دو نوع تعبیر متفاوت از یک پدیده همسان است. ساختار شعور این دو شخص که برای خودشان نامعلومست مقوله ایست که باید در حوزه 2# پژوهش شود.

حوزه 2# (خارج کوادرنت چپ فوقانی- شعوری)- اما من میتوانم "خود" یا پدیده های تجربی فردی در حوزه # 1 را از خارج یا بطور عینی (علمی) برانداز کنم؛ برابر با دید شخص سومی، آنطوری که دیگران به من برخورد میکنند. مطالعه این حوزه در قلمروی مقوله ساختارگرایی⁵⁸ امکان پذیر است. ساختار شعوری گویای الگوی ثابت و دایمی است که به سطح یا مرحله رشد شعور شخص نیز اطلاق میشود. در دنباله به معرفی نمونه ای از سلسله مراتب تسلسلی ساختارهای شعوری که ویلبر به کرات در نوشتارهای گوناگون به آن استناد میکند می پردازیم. این طبقه بندی شعور منسوب به گبسر⁵⁹ است؛ ولی در نظر ویلبر هنوز ناکامل بوده و نیازمند تعدیل است. سیر تکامل هر سطح: سطح پیشین را در خود شامل کرده از آن فراسو می رود.

آرکائیک ← جادو جنبلی ← اسطوره ای ← معقول ← کثرت گرا ← انتگرال

آرکائیک- Archaic

این مرحله شامل تن جسمانی، حسّیات، ادراکات و هیجانان می باشد. در این مرحله زندگی عمده شخص مصروف حفاظت از تن جسمانی، تهیه غذا، پوشاک، مسکن و بر آوردن احتیاجات غریزی دیگر از جمله جنسی می شود. این مرحله مخصوصا در اولین اجتماعات انسان، طفل نوزاد، سالمندان کودن و بیماران آلزایمر و افراد خیابانی با نارسائی های روانی دیده می شود.

جادو جنبلی- Magic

این مرحله شخص شامل انگاره ها، نمادهای ساده، پندار های ناقص ابتدائی و یا تولیدات ذهنی

⁵⁷ phenomenology

⁵⁸ structuralism

⁵⁹ Gebser

نازلی که «جادویی» و خرافی اند می باشد. در این حالت منیت خاصیت تغلیظ، جانشینی، «قدرت مطلق تفکر» و غیره را دارد. در این مرحله تفکیک بین عین(اوبژه) و ذهن(سوبژه) ناقص است. شخص با گرایشات خود خواهانه (نارسیستیک) دنیا را امتداد وجود خود دانسته و در نتیجه فکر میکند می تواند آن را به میل خود تغییر دهد. این مرحله در ساختمان ذهنی جوانان سرکش، قهرمانان رزمی، استبداد فئودالی، هنرمندان دیوانه وار راک، چپاولگران و شرکت های قبیله ای و غیره مشاهده می شوند.

اسطوره ای-Mythic

این مرحله از جادوچنبلی پیشرفته ترست ولی هنوز قادر به داشتن یک پندار عقلانی یا دلیلمند تئوریک و تحلیلی نیست. در این مرحله اراده از منیت که دیگر خود را قادر به تغییر مناسبات نمی یابد به نیروی دیگر که همانا خدایان و زنخدایان می باشند انتقال می یابد. خود با اجتناب از جادوگری به دعا جهت استمداد از نیروهای ماورائی در ایجاد معجزات روی می آورد. از ویژگی نارسیستی و خود پسندی او کاسته می شود. تام گرایی و اطاعت کورکورانه از آئین ها، دستورات و قوانین مطلق از خصوصیات این ساختار فکری می باشد.

معقول-Rational

در این مرحله نه از معجزات شخصی من و نه از آن چه که منسوب به خدایان و زنخدایان می شود خبری نیست. شخص بالاجبار باید با کمک شواهد و اسناد معتبر به فهم مناسبات کاینات به پردازد. این مرحله، نوید بستن نطفه های طرز تفکر علمی را به ارمقان می آورد که الزاما همراه با کاهش بیش از پیش نارسیسیسم است. غالب شدن علم و برخورد ماتریالیستی در تمام شعون زندگی از خصوصیات این ذهن است. پیدایش شرکت های تجارتي و بازرگانی و رژیم های حامی آنها، افزایش قدرت های سیاسی استعمارگرانه هم در این مرحله قابل ذکر است.

کثرت گرا-Pluralistic

این مرحله که به سعه صدر نیز نامیده میشود عالی ترین سطح ذهن حوزه زمخت(تن جسمانی) می باشد که تمایل به ترکیب، وحدت شناخت ها دارد. سعه صدر وحدت را با بی اعتنائی به تفاوت ها خواستار نیست بلکه با در برگرفتن، به آغوش کشیدن تمام تفکرات متفاوت آنرا عملی میکند. سعه صدر با کثرت گرایی جهانی وحدت را در تنوع می یابد. تاکید بر گفتمان فرهنگ ها، روابط فارغ از وابستگی های قومی و پنداری در وسعت جهانی از خصوصیات این ذهن است. این مرحله شعور مخصوصا در فعالیت های دفاع از حقوق بشر، اکوروان شناسی، اکوفمنیسم و جنبش های تنوع طلبی مشاهده می شوند. ایجاد یک نظم جهان رواء، نه بر پایه قوانین برونی بلکه بر اصل ذات زندگی و شعور که وحدت جهان شمول را در تئوری و تحقق به همراه خواهد داشت از اهداف نهائی این مرحله می باشد.

انتگرال-Integral

مرحله انتگرال گبسر محدود به تلفیق و تعادل بین تن و ذهن است که ویلبر آنرا با مرحله قنطورسی خود مقایسه میکند. قنطورس؛ با تمثیل به موجود افسانه ای که نیم تنه بالائی انسان و نیم تنه پائینی اسب را دارد وحدت تن و ذهن را در شخص توصیف میکند. ویلبر این مرحله را برابر با سطح سعه صدر ابتدائی خود می داند. در این مرحله فرد با هماهنگی و وحدت تمام عناصر زمخت شخصیتی مثل جسم تن، خود،

نقاب⁶⁰، سایه⁶¹، به ورای آنها اوج گرفته و از تکیه و یا بکار گرفتن آنها در مناسبات پرهیز میکند. سطح انتگرال ویلبر به فرای شخص، تا به اوج جوهر وحدانیت یا سرزمین نادوگانه تکامل می یابد.

ما در فصول آینده مفصلاً به بحث رابطه حالات (حوزه #1) و ساختارهای شعوری (حوزه #2) می پردازیم. (به فصل هفتم نگاه کنید).

ضمناً من میتوانم هم از داخل و هم از بیرون به "ما" (کوادرنت چپ تحتانی- فرهنگی) برخورد کرده آنرا مورد مطالعه قرار دهم. مطالعه "ما" از داخل در قلمروی علم تاویل⁶² و مطالعه "ما" از خارج مربوط به علم مردم شناسی فرهنگی⁶³ میشود.

حوزه #3 (داخل کوادرنت راست فوقانی- شیئی، رفتاری) بوسیله اتوپوئیس⁶⁴ (از جمله علم شناخت) و حوزه #4 (خارج کوادرنت راست فوقانی- شیئی، رفتاری) بوسیله علوم امپریال⁶⁵ (از جمله فیزیولوژی اعصاب) مورد مطالعه قرار میگیرند.

ضمناً من میتوانم هم از داخل و هم از خارج به کوادرنت راست تحتانی (اجتماع) برخورد کرده آنرا مورد مطالعه قرار دهم. مطالعه اجتماع از داخل در قلمروی اتوپوئیس اجتماعی و از خارج مربوط به قلمروی نظریه سیستم ها میشود.

بنابراین ما با چهار حوزه، درون و برون چهار کوادرنت، از هشت چشم انداز (و روش شناسی های خاص خود) برخوردار خواهیم بود.

ویلبر به ضمائر سه شخص اول، دوم و سوم مفرد و جمع تاکید میکند که هر کدام از چشم اندازهای بنیادی برخوردارند. رابطه نسبی این اشخاص با هم به پیدایش معادلات ریاضی انتگرال می انجامد که در دنباله به آنها می پردازیم. ویلبر خود اذعان دارد که گسترش معادلات ریاضیات انتگرال در مراحل بسیار ابتدائی قرار دارد و تکمیل آن شاید سال ها به درازا بکشد. قبل از پرداختن به روابط معادلات ریاضی انتگرال لازمست با تعریف ضمائر در زبان و علائم اختیاری ریاضیات مورد بحث آشنا شویم.

تعریف ضمیر اشخاص و علائم ریاضیات انتگرال- شخص اول شخصی است که صحبت میکند. شخص دوم شخصی است که با او صحبت میشود. شخص سوم شخصی است که در مورد او صحبت میشود. هر شخص، اول- دوم- سوم، از جانب خود میتواند در جامه ضمیرشخص اول موضع داشته باشد. شخص سوم شامل او (مرد)، او (زن) و آن (شیئی) است. شخص اول جمع "ما"، شخص دوم جمع "شماها" و شخص سوم جمع "آن ها" و "آن اشیاء"

60 - اصطلاحی در روان شناسی یونگ است که اشاره به تظاهر شخص برای پوشاندن واقعیت های کرداری او میباشد. persona
61 اشاره به سرکوب آگاهانه یا ناخودآگاه تمایلات درونی شخص است- اصطلاحی در روان شناسی یونگ.

62 hermeneutics

63 cultural anthropology

64 یک سیستم و یا ساختار سیستمیک به مانند سلول که هم در حوزه - (e.g. cognitive science) autopoiesis
ساختاری و هم در حوزه کارکردی از عهده خودگردانی، سازماندهی یا تولید و بازتولیدی خود برآید اصطلاحاً به اتوپوئیتیک نامیده میشود. قابلیت اتوپوئیس سیستم اتونومی یا هویت سیستم را تضمین میکند. تغییر و تحولات درونی سیستم تحت لوای مکانیزم "تشخیص و شناخت" همان سیستم صورت میگیرد. اتوپوئیس محدود به قلمروی زیست نمیشود. اتوپوئیس در زمینه ساختارهای اجتماعی نیز کاربرد دارد.

65 empiricism (e.g. neurophysiology)

میباشند.

علائم ریاضیات انتگرال ویلبر به قرار زیر است:

شخص P^{66}

شخص اول عام $1P$

شخص اول خاص(من) با چشم انداز $1P(1P)$

شخص اول خاص از چشم انداز شخص اول $1P(1P) \times 1P(1-P)$

شخص دوم عام $2P$

شخص دوم خاص(شما) با چشم انداز $2P(1P)$

شخص دوم خاص از چشم انداز شخص اول $2P(1P) \times 2P(1-P)$

شخص سوم عام $3P$

شخص سوم خاص(او، آن) با چشم انداز $3P(1P)$

شخص سوم از چشم انداز شخص اول $3P(1P) \times 3P(1-P)$

شخص اول جمع(عام) $1P*PI$

شخص اول جمع خاص(ما) با چشم انداز $3P*PI(1P*PI)$

شخص اول جمع خاص(ما) با چشم انداز شخص اول $3P*PI(1P*PI) \times 3P*PI(1-P*PI)$

شخص دوم جمع(عام) $2P*PI$

شخص دوم جمع خاص(شماها) $2P*PI$

شخص دوم جمع خاص(شماها) با چشم انداز $2P*PI(1P*PI)$

شخص دوم جمع خاص(شماها) با چشم انداز شخص اول $2P*PI(1P*PI) \times 2P*PI(1-P*PI)$

شخص سوم جمع(عام) $3P*PI$

شخص سوم جمع خاص(آن ها، اشیاء) $3P*PI(1P*PI)$

شخص سوم جمع خاص(آن ها، اشیاء) با چشم انداز $3P*PI(1P*PI)$

شخص سوم جمع خاص(آن ها، اشیاء) با چشم انداز شخص اول $3P*PI(1P*PI) \times 3P*PI(1-P*PI)$

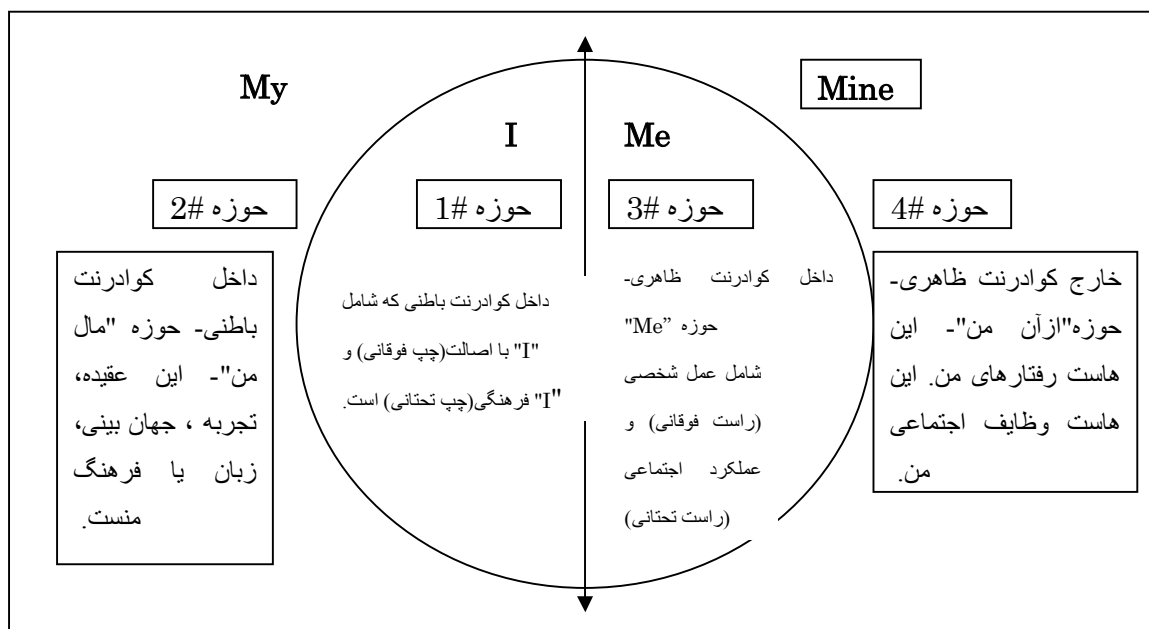
در جدول 1-4 حوزه ها و چشم اندازهای ویلبر جمع بندی شده اند.

⁶⁶ P= person

جدول 4-1 جمع‌بندی حوزه‌ها و چشم‌اندازها در مدل هولون ویلبر

توصیف زبانی	علائم ریاضی انتگرال	چشم‌انداز	حوزه چشم‌اندازی
چشم‌انداز ضمیر شخص اول مفرد (بدون بازتاب)	$1P(1P) \times 1P(1-P)$	چشم‌انداز من	#1 داخل چپ فوقانی
چشم‌انداز شخص اولی از واقعیت ضمیر شخص اول مفرد	$1P(1P) \times 1P(1-P) \times 1P$	چشم‌انداز من در مورد خودم	#2 خارج چپ فوقانی
چشم‌انداز ضمیر شخص سوم (بدون بازتاب)	$3P(1P) \times 3P(1-P)$	چشم‌انداز او (آن)	#3 داخل راست فوقانی
چشم‌انداز شخص اولی ضمیر شخص سوم از واقعیت شخص سوم	$3P(1P) \times 3P(1-P) \times 3P$	چشم‌انداز او (آن) در مورد خودش	#4 خارج راست فوقانی
چشم‌انداز شخص اولی ضمیر ما (بدون بازتاب)	$1P * PI(1P * PI) \times 1P * PI(1-P)$	چشم‌انداز ما	#1 داخل چپ تحتانی
چشم‌انداز شخص اولی جمع از واقعیت ضمیر شخص اول جمع	$1P * PI(1P * PI) \times 1P * PI(1-P) \times 1P * PI$	چشم‌انداز ما در مورد خودمان	#2 خارج چپ تحتانی
چشم‌انداز ضمیر شخص سوم جمع (بدون بازتاب)	$3P * PI(1P * PI) \times 1P * PI(1-P * PI)$	چشم‌انداز آن ها (آن اشیاء)	#3 داخل راست تحتانی
چشم‌انداز شخص اولی شخص سوم جمع از واقعیت ضمیر شخص سوم جمع	$3P * PI(1P * PI) \times 3P * PI(1-P * PI) \times 3P * PI$	چشم‌انداز آن ها (آن اشیاء) در مورد خودشان	#4 خارج راست تحتانی

بد نیست در اینجا مدلی را که بوسیله مارک ادواردز (بنمایه 10) نیز پیشنهاد شده است معرفی کنیم. ادواردز معتقد است که مدل او (شکل 2-4) در مقابل مدل ویلبر (شکل 1-4) شفافتر و قابل فهم ترست.



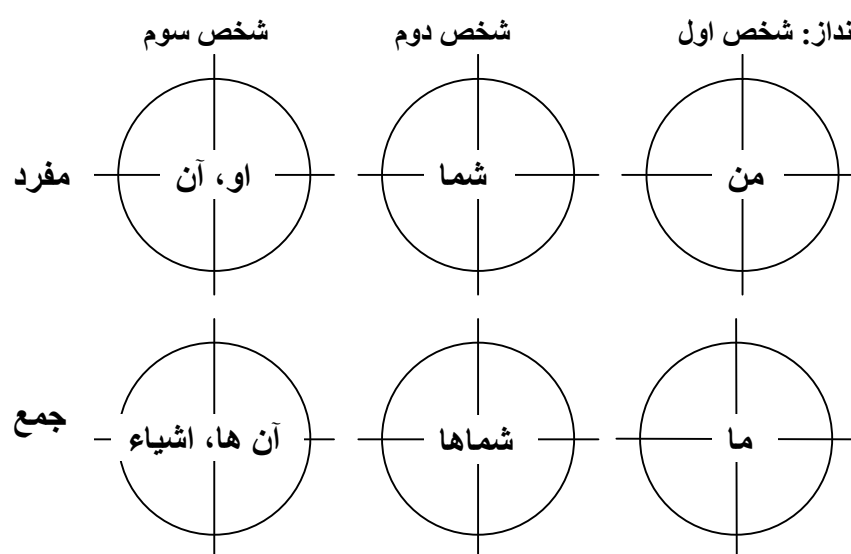
شکل 2-4 مثال هولون شخص خاص (من) با چهار حوزه و هشت چشم انداز- مارک ادواردز

حوزه ها و چشم اندازها در دیگر اشخاص خاص مفرد و جمع همانند مثال شخص اول "من" که در شکل 2-4 ارائه شد قابل تصور است.

باید دقت کرد که ویلبر در الگوی هولونی خود برای توصیف کوادرننت ها از ضمیر اشخاص استفاده کرده است، و آن هم در دو کوادرننت فوقانی ضمیر اشخاص مفرد و در دو کوادرننت تحتانی ضمیر اشخاص جمع را قرار داده است. با وجود اینکه خود ویلبر به وجود چشم اندازها تاکید میکند ولی او در مدل هولونی خود با قرار دادن هولون فردی و جمعی در کوادرننت ها گوئی دچار التقاط بعد کوادرننت با واقعیت هولون شده است که از سوی برخی از روشنفکران نظریه انتگرال از جمله مارک ادواردز مورد انتقاد سخت قرار گرفته است. ادواردز براین باورست که مدل او (شکل 4-2) قادر خواهد بود که نکات شبهه آمیز مدل ویلبر را تعدیل کند.

ضمنا ویلبر به جای سه ضمیر شخص مفرد "من"، "شما" و "او، آن" به "من" و "آن" بسنده کرده و ضمیر "شما" را در "ما" ادغام نموده است. ضمیر شخص دوم شما خود یک هولون و دارای چهار بعد است نباید کلا در کوادرننت چپ تحتانی "ما" که درونی جمع است جای داده شود. زیرا با چنین روشی این شبهه بوجود می آید که ضمیر شما تنها زمانی واقعیت خواهد داشت که در بعد درونی به مشارکت به پردازد. یعنی که شما اگر تنها در حوزه ذهنی با من هم رای بودی میتوانی با من به "ما" تبدیل شوی. اشتراکات رفتاری من و شما مد نظر قرار نگرفته است.

افزون بر این ضمیر جمعی "شماها" در مدل او حذف شده و آن‌ها (اوها) را به "آن اشیاء" تنزل داده است، که این موارد نیز شبیه آمیزند و باید اصلاح گردند. ادواردز در راستای ادعای اصلاح مدل ویلبر به ارائه ترسیم‌های خود مبادرت می‌ورزد. ادواردز شش هولون بنیادی، ضمیر اشخاص مفرد و جمع را ارائه می‌دهد که با چشم اندازه‌های بنیادی خود در ارتباط با هم قرار می‌گیرند. شکل 3-4 این شش هولون را به نمایش می‌گذارد. هر هولون در موضع شخص اول از درون و برون هر کوادرنت به خود و دیگران (شما، شماها، او، آن‌ها، آن و اشیاء) نظر می‌اندازد.



شکل 3-4 شش هولون بنیادی با چشم اندازه‌ها

مجددا یادآور می‌شویم، حوزه #1 ویلبر که وصف‌کننده تجربه شخصی شخص اول (مفرد و جمع) است قابل بازتاب نیست. چشم اندازه داخل شخص اول (کوادرنت باطنی) تجربی بوده و هنگامی که با علائم زبانی بوصف کشیده شود تبدیل به یک برخورد عینی یا دیدگاه برونی به این کوادرنت باطنی می‌شود. بنابراین هر چشم اندازه داخلی به کوادرنت باطنی تجربه شخصی شخص اول بشمار می‌آید که قابل بازتاب نیست. برای مثال تجربه یک پدیده روحانی یا حتی یک رویا تنها بوسیله تجربه همان پدیده قابل شناخت است. البته این پدیده می‌تواند با نشانه‌های زبانی بوصف کشیده شده و تعبیر شود ولی شناخت آن تنها با تجربه همان پدیده ممکن خواهد بود و بس. اگر از حوزه #1 صرف کنیم حدود 42 چشم اندازه تنها برای ضمیر شخص اول (من) قابل تصور است که مارک ادواردز در مقاله خود⁶⁷ جمع‌بندی کرده است. برای نمونه فرمول ریاضی چشم اندازه فرد (شخص اول، شخص دوم، شخص سوم) را نسبت به جمع (ما، شماها، آن‌ها) او را در اینجا نقل می‌کنیم (جدول 2-4).

⁶⁷ مقاله ای که در پا نوشت 72 معرفی شد.

جدول 2-4 چشم انداز شخص اول شخص مفرد در باره هولون جمع

شخص سوم (جمع)	شخص دوم (جمع)	شخص اول (جمع)	چشم انداز
نظر من در باره آن ها (ایشان) $1P(1-P)x3P*PI$	نظر ما در باره شماها $1P(1-P)x2P*PI$	نظر من در باره ما(خودمان) $1P(1-P)x1P*PI$	شخص اول (مفرد)
نظر شماها درباره آن ها (ایشان) $2P(1-P)x3P*PI$	نظر شماها در باره شماها(خودتان) $2P(1-P)x2P*PI$	نظر شما در باره ما $2P(1-P)x1P*PI$	شخص دوم (مفرد)
نظر او، آن در باره آن ها (ایشان)(خودشان) $3P(1-P)x3P*PI$	نظر او، آن در باره شماها $3P(1-P)x2P*PI$	نظر او، آن در باره ما $3P(1-P)x1P*PI$	شخص سوم (مفرد)

توجه: ادواردز شخص خاص با چشم انداز شخص اول را به $P(1-P)$ خلاصه کرده است.

کاربرد ریاضیات انتگرال:

شناخت من از شما: چشم انداز ضمیر شخص اول من از شخص اول شما در کوانت باطنی:
 $1P(1P)x1P(1-P)x2P(1P).....(1)$

یا درک شخص اول من از شخص اول شما. در این جملات سه بخش مشاهده میشود.

1. من فضای هستی که شما را در موضع شخص دوم می انگارد.
2. شخص اول (من)....وجه هستی من که فوراً در تبدلات ظاهر میگردد
3. شما(ضمیر شخص دوم)....بُعد هستی که در رابطه با من ظاهر میشود

درک شما در باره خودتان:
 $2P(1P)x2P(1-P)x2P(1P).....(2)$
 اگر فرمول (1) با (2) برابر باشد به رخداد تفاهم دو طرفه تلقی میگردد. به این معنا که درک من از شما با درک شما از خودتان همخوانی دارد:

$$1P(1P)x1P(1-P)x2P(1P)=2P(1P)x2P(1-P)x2P(1P)$$

مثال دیگری: نظر شخص اول جمعی من(بعنوان نماینده جامعه خودمان) در باره جامعه ژاپن با نظر شخص اول جمعی شما(نماینده جامعه خودتان) یکسانست:

$$1P(1P)x1P(3-P*PI)x3P*PI=2P(1P)x2P(3-P*PI)x3P*PI$$

ما در مثال های فوق روی سه شخص اول، دوم و سوم یا 123 تمرکز کردیم، ویلبر معتقد است که حتی هفت شخص قابل تصور است. شامل کردن چشم انداز سه شخص اول، دوم و سوم شخص چهارم است و اشخاص بعدی..... $123x123x123x.....$

گسترش تدبیر چشم اندازها نیز در راستای اثبات و تاکید این مهم است که در کاینات تنها حقایق نسبی وجود دارد و این حقایق هم تا بینهایت پیچیده و عمیق شده، تکامل می یابد.

بنابراین:

اثبات کاینات= ارتفاع+ چشم انداز= سطح+ خط+ موقعیت + قلمرو+ کوانت+ چشم انداز.

فصل پنجم- مفهوم انتگرال از خدا

در این فصل ما کوشش میکنیم تا با بهره گیری از مطالعات انتگرال در فصول قبل، یک نمونه کاربردی این نظریه را در برخورد با مقوله حق(حقیقت مطلق) شناسی ارائه بدهیم. گو اینکه در بخش هائی از این مقاله احتیاج به توضیح دقیقتری احساس میشود ولی ما بخاطر طولانی نشدن مقاله در حد امکان از تکرار اصول نظریه انتگرال پرهیز کرده ایم. در صورت لزوم مراجعه به فصول قبل را توصیه میکنیم.

مطلق یا نادوگانه(لاهوت) بودن خدا پیش فرض ماست. آنچه که نسبی یا دوگانه است این جهانیست. بنابراین خدا نه اینست و نه آن، بلکه هم اینست و هم آن. پس خدا "همه" است. این معنای مطلق بودنست. اینکه میگویند خدا همه جاهست، همزمان خدا در هیچ جایی نیست. اگر اینجاست پس جای دیگر نیست، در آن صورت پس آن خدا نیست. به عبارتی، معشوق و معبود ما صورت بی صورت است، نامدار بی نامست.

"همه" بودن خدا شامل تمام جهان معلوم(جهان قابل لمس = جهان فیزیکی و زیستی) و تمام

جهان پنهان(جهان غیر قابل لمس = جهان فکرومعنا) ولی خدا ملزم به این همانی دادن به هیچ یک از آن ها نیست. اینست آنچه که مطلق است. به وصف در نیامدن، خداست. آنچه که بوصف آید تنها حقیقت نسبی است نه حقیقت مطلق. آیا درست است که شأن خدا را به ارزش های نسبی تقلیل دهیم:

زیبا- زشت،	خوب- بد،	سنگین- سبک،	آسان- سخت،	دانا- جاهل،	سریع- کند،
هوشیار- کودن،	فراخ- تنگ،	تنومند- رنجور،	شایسته- بی کفایت،	روشن- تاریک	
روز- شب،	گرم- سرد،	آرامش- تنش،	صلح- جنگ،	اکبر- اصغر،	
با ارزش- بی ارزش،	مهربان- نامهربان،	پاک- پلید،	نمایان- نهان،	خودی-	
غیرخودی،	آسمانی- زمینی،	غنی- فقیر،	مومن- کافر،	حاکم- تابع،	

هنگامی که فریاد "اکبر" سر میدهیم تلویحاً به وجود "اصغر"ی هم دلالت کرده، از یکتاپرستی منحرف شده ایم. گو اینکه ما این صفات را بطور مطلق بیان میکنیم، و اغلب هم به مطلق گرائی مسموم میشویم ولی اگر دقت کنیم هیچ یک از این صفات مطلق نیستند و هر کدام یک طیف دارند و تابع ضریبی از زمان و مکان و چشم انداز فردی هستند. پس همه آن ها تنها حقایق نسبی اند و در نتیجه از وجوه تکاملی برخوردار. تنها یکی از دیگری حقیقی ترست. و اما این "همه" چیست؟ خوب "همه" شامل همه چیزاست، ولی چیزی به نام "همه" نداریم. "همه" یعنی وحدت تمام ذرات کاینات، یکی شدن آن ها. زمانی که رودها و جویبارها به دریا ریختند فقط دریا یا آب خواهیم داشت، تمایز بین رودها و جویبارها زمانی که به دریا میریزند از میان میرود.

خدا لبریز (از کاینات) تهی(فارغ از مرزها) است.

ما درست از چیزی سخن میگوئیم که مولوی قرن ها پیش به مریدانش می آموخت:
نه ترسا نه یهودم من، نه گبرم نه مسلمان،

نه شرقیم نه غربیم، نه بریم نه بهریم،
دوئی از خود بدر کردم یکی دیدم دو عالمرا،
یکی جویم یکی دانم یکی بینم یکی خوانم.

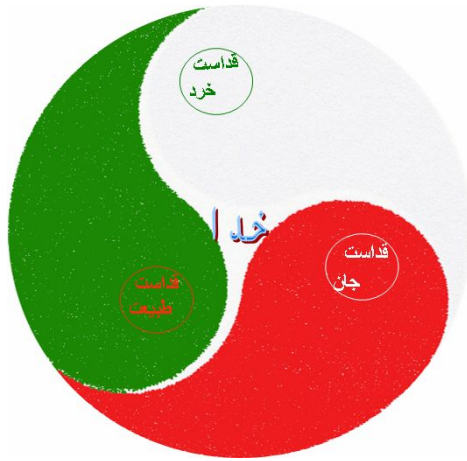
انکار دوگانگی مد نظر مولوی نیست، بلکه او خود را به هیچ یک از آن ها که همگی نیز نوعی از حقایق نسبی اند محدود نکرده، همه آن ها را در خود شامل میکند ولی به فرای آن ها اوج میگیرد.

هر چه بیشتر شود به سوی خداست. بیشتر شدن منظورست نه بیشتر بودن. شدن به معنای وحدت یافتن فعال؛ هم آهنگ شدن ذرات کثیر پراکنده. واقعیت ها از قابلیت اتحاد و هم آهنگی برخوردارند. چرا که باید "همه" را تحقق بخشند. چرا که هر واقعیتی و تمام واقعیت ها هولونی اند؛ کل هائی هستند که همزمان اجزاء کل های بزرگترند. به عبارتی هیچ واقعیتی نیست که در عین خود بنیاد (کلیت) بودن در رابطه با واقعیت دیگری (جزئیت) قرار نگرفته باشد. (به اصول بیستگانه هولون در فصل اول نگاه کنید.) کافی است به واقعیت های اطراف خود یک نظر سطحی بیاندازید پدیده وابستگی، پیوند و ارتباطات بین ذرات بظاهر پراکنده را درک خواهید کرد. تخم در تماس با آب و خاک، هوا و نور خورشیدست که پتانسیل سبز و شکوفا شدن خود را نشان میدهد. عشق بدون عاشق و معشوق معنا ندارد. گیاه، جانور و انسان در یک رابطه تنگاتنگ اکولوژیکی همزیستی میکنند. پس ذرات کاینات یا واقعیت ها و یا هولون ها برای "همه" شدن و یا پیوستن به "همه" لازمست دست بدست یکدیگر بدهند. نیروی خود بنیادی و پیوند دهندگی در ذرات کاینات که جدا از راز "همه" نیست، باید گوهر یا سرشت مشترک "همه" را داشته باشند. راستی این همان گوهر خدائی است که در انتها "همه" را تشکیل میدهد. این گوهر خدائی به واژه های گوناگون از جمله "تخم" (جمالی)، "موند" (لایپنیتز)، "انتلکی" (ارسطو)، "ساختار عمیق" (کن ویلبر)، "عشق" (مولوی)، ذره نور، فَرَوَهَر (فَرَوَشی=فَر)، بودی..... و غیره یاد شده است.

گوهر خدا در عناصر چهارگانه آب، باد، خاک، آتش، یا اتم، سلول، اندام، گیاه، جانور، انسان و فکر، ایده، نماز، ذکر و روان و غیره وجود دارد. ولی هیچ کدام از آن ها خدا نیست بلکه همه که جمع شدند آنوقت به واحد خدا یا "همه" خواهیم رسید. وجود خدا یا گوهر او را محدود به یک حوزه کردن در قهقرای تقلیل گرائی سقوط کردن است. ذرات کاینات را میتوان در سه قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی جمع بندی کرد. پیوند سه قلمرو آهنگ موزونی برای یگانه رقص فراگیر و دلپذیر چرخه کاینات فراهم می آورد (شکل 1-5).

گوهر خدائی در سه قلمرو به مانند موتور یا انگیزه ایست که واقعیت را در مسیر باروری، نوزائی، تعالی جوئی (کلیت)، اتحاد و پیوندیابی و هم آهنگی (جزئیت) هدایت میکند، چرا که رسالت شکل دهندگی "همه" را در تمام جهات، هم در تنوع و هم در عمق واقعیت ها بعهده دارد. دور از ذهن نیست که بیشتر، بزرگتر و عمیقتر شدن سه قلمرو امر شکل گیری "همه" را تسهیل و تسریع کند. اگر خدا "همه" یا واحد را در "بسیار" بزیور گوهر خود در جهان منتشر کرد، زمان آنست که "بسیار" های گوهر مند به پایگاه معشوق ازلی و ابدی خودشان که "همه" یا واحد است باز گردند. یک به بسیار تبدیل شد، بسیار به یک تبدیل میشود. اینست راز خداشناسی، اینست هدف و مقصود نهائی زندگی. و بالاخره اینست ایثار "همه" در انتشار بسیار، و عشق

"بسیار" در وحدت یابی.



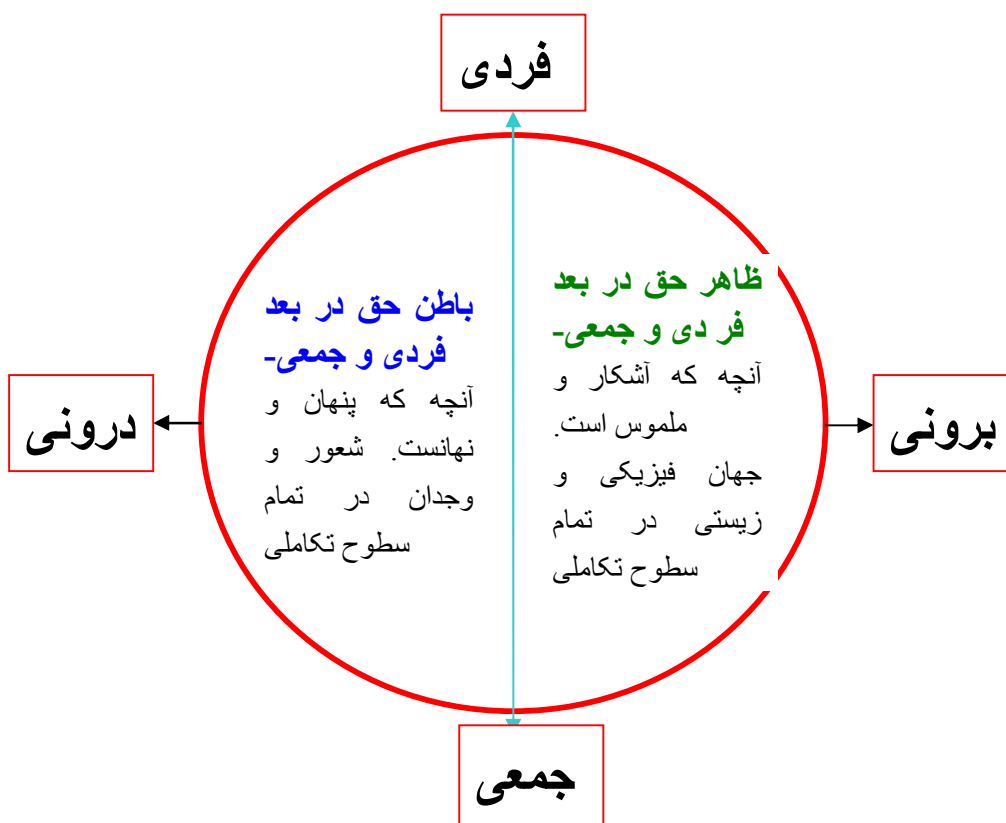
شکل 1-5 مدل رابطه خدا با سه قلمروی طبیعت، جان و خرد. خدا به مانند عصاره و یا شیره چسبنده و کشاننده ای است که چرخش و هم آهنگی سه قلمرو را ممکن میکند. هر قلمرو در رابطه با قلمروی دیگر به چرخش ادامه میدهد. در سر(چشم) هر ماهی که نماینده یک قلمرو است نام قلمرو به رنگ قلمروی مجاور نگاشته شده است. این به آن معناست که گوهر خدائی(تغییر و تحوّل) در درون خود واقعیت مستترست. دم ماهی شروع فاز جدید تکامل و سر ماهی آمادگی قلمرو را برای تحوّل به قلمروی بعدی حکایت میکند. طبیعت به جان و جان به خرد تحوّل می یابد. و این گردش تکاملی تا بینهایت ادامه می یابد. قداست سه قلمرو، وحدت آن ها را در "همه" یا خدا به ارمغان می آورد.

آیا وحدت تن، جان و خرد خدائی نیست؟ آیا وحدت و یکپارچگی بیشتر انسان ها خدا گونه تر نیست؟ آیا وحدت و هم آهنگی طبیعت بی جان با جانوران و گیاهان و انسان به خدا نزدیکتر نیست؟ اگر به پذیریم که خدا عبارت از "همه" است پس هر چه حلقه پیوستگی در هستی های قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی بزرگتر باشد طبیعتاً به حوزه "همه" نزدیکتر خواهیم شد. هرچه واقعیت در یک قلمرو از پیچیدگی و محتویات بیشتر برخوردار باشد طبیعتاً غلظت گوهر خدائی آن بیشتر خواهد بود. وجود گوهر خدائی در یک انسان بیشتر از یک سنگ و یا یک موش است. گوهر خدا در واقعیت های پنج سطح تسلسلی کاینات: ماده، حیات، ذهن، روح، ذات، به نسبت افزایش تکامل آن ها غنی ترست (شکل 1-1 را نیز مورد مراجعه قرار دهید). افزون بر این گوهر خدائی هر چیزی زیادتر باشد آن هستی از اهمیت، ارج و معنای بیشتری برخوردار خواهد بود. به عبارت دیگر گوهر خدائی هم در تنوع ذرات(سه قلمروی) کاینات و هم در سطوح رشد و تکامل آنها نقش بازی میکند؛ گوهر خدائی هم در وسعت و هم در عمق حضور می یابد. پس باید گفت که مفهوم خدا نیز که بازتاب گوهر خدائی در واقعیت هاست دارای وسعت و عمق است. اگر اینطورست پس باید مفهوم یا چشم انداز از خدا متغیری از حقیقت نسبی باشد. همینطورست. خود خدا حقیقت مطلق است ولی خدا در ذهن ما، یا در چشم انداز ما از نسبییت برخوردارست. ما در راه شناخت خدا، گوهر خدائی را بطور نسبی کشف میکنیم و بر پایه کشف خود خدا را تعریف میکنیم، خدا را تجربه میکنیم، خدا را تبلیغ میکنیم. بنابراین کشف گوهر خدائی در واقعیت های گوناگون(وسعت زیاد یا محور افقی) و تکامل یابنده(با ژرفا یا محور عمودی) سبب پیدایش مفهوم تکامل یابنده خدا میگردد. آیا رسیدیم به جایی که بتوانیم بگوئیم مفهوم خدا نیز پویا و تکامل یابنده است؟ شکی در آن نیست. بگذریم از آن هائی که همیشه حرفشان یکیست. تفاوت بین خداشناسی پویا و خداشناسی خشک و بی مزه و بنیاد گرا همین جاست.

آیا کشف "همه" ممکنست؟ نمیدانیم. ظاهراً خدا را میشود تجربه یا احساس کرد ولی قابل وصف

نیست. هر زمانی که خدا بوصف آید به یک حقیقت نسبی تقلیل می یابد. در هر صورت باید سعی کرد هر چه بیشتر گوهر خدا را کشف کرد. "همه" بودن خدا دست ما را درکشف وجود او در همه چیز باز میگذارد؛ هم در قلمروی فیزیکی، هم در قلمروی زیستی و هم در قلمروی معنوی. ولی باید متوجه بود که خدا محدود به یک قلمرو نیست، در تمام قلمروها وجود دارد. بازتاب گوهر خدائی واقعیت های سه قلمرو یا مفهوم خدا چشم انداز نیست تحت نفوذ چهار کوانت (یا بعد) برونی فردی (رفتاری، فیزیکال) و جمعی (اجتماع)، درونی فردی (شعور فردی) و جمعی (فرهنگ).

یک مفهوم خدا همانند هولون های دیگر با پیروی از اصول هولون ها حداقل در ذهن دارنده آن تحت نفوذ شرایط فرهنگی، اجتماعی، رفتارها و آگاهی های فردی و جمعی قرار دارد. شکل 2-5 ساختار و محتویات یک هولون مفهوم خدا یا چشم انداز آن را به اختصار نشان میدهد. بعد برونی ظاهر حق (فردی و جمعی)، و بعد درونی باطن حق (فردی و جمعی) است. همان طور که در بالا نیز اشاره شد مفهوم خدا همیشه نسبی است و بیان این نسبییت بوسیله من و شما، او یا ما، شماها و آن ها صورت میگیرد.



شکل 2-5 هولون مفهوم خدا

هر ضمیر شخصی بنابر انگاره ها، احساسات، پژوهش ها، رفتارها، اندیشه ها، بینش ها، مناسبت ها و خردهای خود، که جمعا به سطح شعور شخص اطلاق میگردد، در برخورد با

گوهر خدائی در سه قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی، و متأثر از چهار کوادرننت دست به ارائه یک مفهوم از خدا میزند که طبیعتاً همه آن‌ها درستند ولی بطور نسبی. چرا که اصولاً مفهوم خدا نسبی است. ولی باید دقت کرد که این نسبیت از کمیت و کیفیت نسبی برخوردار است. متناسب با سطح شعور فرد، مفهوم خدا میتواند از کمیت و کیفیت بالاتری برخوردار باشد. و اما کدام مفهوم از کمیت و کیفیت بیشتری برخوردار است؟ با توجه به توضیحات بالا جواب این سوال نباید مشکل باشد. مفهومی که از محتویات کاینات، هم در تنوع و هم در ژرفا، بیشتر در خود شامل داشته و به هم آهنگی و وحدت بین آن‌ها دست زده باشد از اعتبار، اهمیت و ارزش و ارج بیشتر برخوردار خواهد بود. چرا که به "همه" نزدیکتر شده است. بدون شک همانطور که میشود از خدانشناسی خردمندانه، پویا و جهان محور سخن به میان آورد از نوع طبیعت گرانه و غریزی، اسرارآمیز، اساطیری، قوم گرانه و خودپسندانه و غیره نیز نمیتوان غافل بود. آن چه که ما در فصل دوم در باب چشم اندازها شرح دادیم در مورد مفهوم خدا نیز صادق است. اجازه بدهید بعنوان عناصر موثر در ترکیب چشم انداز یا مفهوم خدا اجالتاً فرمول 3X4X6 را پیشنهاد کنیم:

3 قلمرو (فیزیکی، زیستی، معنوی)

4 کوادرننت یا ابعاد هولونی مفهوم خدا

6 ضمیر اشخاص (من، شما، او، ما، شماها، آن‌ها)

حداقل برای هر شخص ضمیری در یک سطح مشخص شعوری 12 مفهوم خدائی و برای مجموع ضمائر شخصی 72 مفهوم خدائی قابل پیش بینی است. این همان چهره های متفاوت دین و یا هر مقوله معنوی دیگر است.

آیا ما انسان‌ها با شامل کردن هر چه بیشتر ذرات کاینات در خود میتوانیم به قله "همه" دست بیابیم؟ بدون شک در جهان با حقایق نسبی این آرزو تحقق پذیر نیست. "همه" یا وحدت کایناتی تنها به تجربه بصورت حالات وجد و مستی روحانی حاصل میشود که در حصول آن روش های مراقبه، مکاشفه عرفان، نیایش ها، ذکر، نماز و حج و غیره توصیه شده است. ولی این حالات تنها بعد فردی داشته و موقتی اند. با وجود اینکه تجربیات روحانی از راه های متفاوت برای همه افراد قابل حصول است ولی افراد تجربیات روحانی خود را به نسبت سطح شعوری که در آن جای دارند می سنجدند، تعبیر میکنند و به آن ارزش میدهند. یک جهان بینی (چشم انداز) خود محور (Egocentric) تجربه روحانی را تنها در آینه منافع فردی باز می یابد، در حالیکه یک بینش جهان محور (world-centric) خدا را در هم آهنگی جهانی باز تاب میدهد. گو اینکه هر دو چشم اندازها ارزشمندند ولی نوع پسین آن بیشتر در راستای ایجاد "همه" گام برمیدارد، بنابراین از کیفیت جهان شمول تری برخوردار است. (این مبحث را تحت عنوان تفاوت بین حالات رفیع روحانی و مراحل ساختاری شعور فرد، در فرصت های بعدی دنبال خواهیم کرد.)
اجازه بدهید ببینیم راه یافتن به درگاه خدا یا تجربه فردی "همه" از جاده نیایش و نماز با چه فراز و نشیب هائی روبرو خواهد بود.

نگرشی انتگرال به واقعیت نماز (نیایش)

مراجع روحانی در وصف نماز به ابعاد نیک اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی و روشندلی فردی و

غیره بسیار سخن گفته اند. اگر قرار باشد از مطلق گوئی و تام گرائی حذر کنیم باید صادقانه به پژوهشی در باب اثرات نماز و عبادت در رابطه با چشم انداز فرد و جمع به پردازیم. واقعیت نماز هم یک هولون است که حداقل از چهار بعد یا کوادرننت برخوردارست (شکل 3-5). شخص نماز گزار در برخورد با این چهار بعد، چشم انداز یا دیدگاه خود را دارد. برخورد با مقوله رفتار فردی و جمعی، تجربه روحانی و احساسات دینی فردی و جمعی میتواند ابتدائی و ساده لوحانه، اساطیری، خودپسندانه، بنیادگرایانه، قوم گرایانه، خردمندانه، انسان دوستانه، فراسویانه و غیره باشد. (برای توضیحات بیشتر به فصل چهارم نگاه کنید.) همانطوری که در بالا ذکرش رفت میتوان گوهر خدائی را در تمام قلمروهای هستی و یا چهار



شکل 3-5 یک هولون نماز

کوادرننت یافت. هر قدر چشم بینش ما از توانائی نازک بینی و ژرف گرائی بیشتر بهره مند باشد طبیعتاً دست آورد کشف گوهر خدائیش افزون تر خواهد بود. کشف بیشتر گوهر خدائی قدم در جاده تحقق بسوی "همه" گذاشتن است. شامل کردن وسعت بیشتر و عمق ژرفتر دسترسی به یک مفهوم انتگرال از خدا را ممکن میسازد. با توجه به شکل 3-5 و تامل در چهارچوب کوادرننت ها میتوان به گونه های متفاوت تقلیل گرائی در برخورد با نماز و عبادت شناخت حاصل کرد. برون گرائی (Exteriorism):

- 1- فردی- وزنه سنگین در کوادرننت راست فوقانی. فرد برای رفتار ظاهری خود در کنش عبادت اهمیت خاص قایل شده ولی به بعد باطنی آن بی توجه بوده و یا ارزش شایسته برای آن قایل نمی شود. ارزش های باطنی به آداب و رفتارهای ظاهری تقلیل داده میشود.
- 2- جمعی- وزنه سنگین در کوادرننت راست تحتانی. رفتار جمعی را در عبادت ها پر اهمیت دانستن و رفتار فردی را بی اهمیت پنداشتن. اهمیت نماز به تنها شرکت در نمازهای جماعت و همکاری های دینی جمعی تقلیل پیدا میکند.
- 3- برون گرایی کامل- تنها به رفتارهای ظاهری چه از نوع فردی باشند یا جمعی(کوادرننت های سمت راست) اهمیت دادن و به معانی باطنی عبادت بی توجه بودن. باطن در ظاهر معنی پیدا میکند. نمونه بارزی از نوع روحانیت Exotericism است.

درون گرایی(Interiorism):

- 1- فردی- وزنه سنگین به کوادرننت چپ فوقانی منتقل میشود. به بعد باطنی رفتار فردی در عبادت ارزش دادن و رفتار و آداب ظاهری را در عبادت ها بی اهمیت دانستن. رفتارها و آداب ظاهری به واقعیت های باطنی تقلیل می یابند.
- 2- جمعی- وزنه سنگین در کوادرننت چپ تحتانی. بعد باطنی جمعیت عابد احساسات، انگاره ها و اندیشه های فردی را تحت الاشعاع قرار میدهد. شرکت فعال در نمازهای جماعت به فراگیری باطن جمع یا رسومات و اخلاق محض دینی تقلیل پیدا میکند.
- 3- درون گرایی کامل- وزنه سنگین ارزش عبادت تنها در کوادرننت های چپ یا مقوله باطنی خودنمایی میکند. کلا رفتار ظاهری به معنویات تقلیل داده میشود. نمونه بارزی از نوع روحانیت Esotericism است.

فرد گرایی(Individualism):

فرد مومن تنها رفتار و انگاره های خود را در برخورد با مقوله نماز و عبادت معیار سنجش قرار میدهد و برای شراکت در مجالس یا اجتماعات عبادی و مقدس و سهیم بودن در احساسات مشترک جمعی اهمیت شایان قایل نیست.

جمع گرایی(Collectivism):

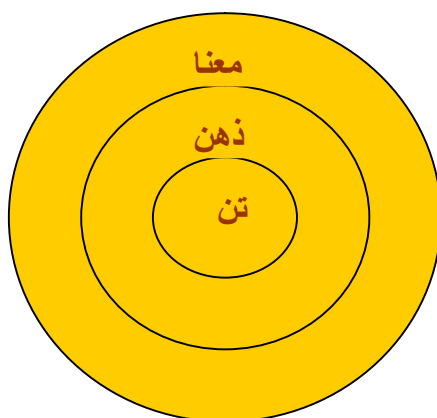
این نوع تقلیل گرایی دینی ذوب در جمع است. بر خلاف تقلیل گرایی فردی احساسات و مصاحبت های مشترک جمعی را معیار سنجش ایمان خود میدانند. تمایل جمع به خواسته ها، پندارها و خیالات فرد می چربد، فرد به جمع تقلیل پیدا میکند.

یک برخورد انتگرال به مقوله نماز و نیایش از تقلیل گرایی پرهیز کرده و با ایجاد هم آهنگی و تعادل بین هر چهار کوادرننت، آن ها را در خود شامل کرده و با فراروی از آن ها به رشد، تحول و تکامل ادامه میدهد.

فصل ششم- حقوق بشر انتگرال

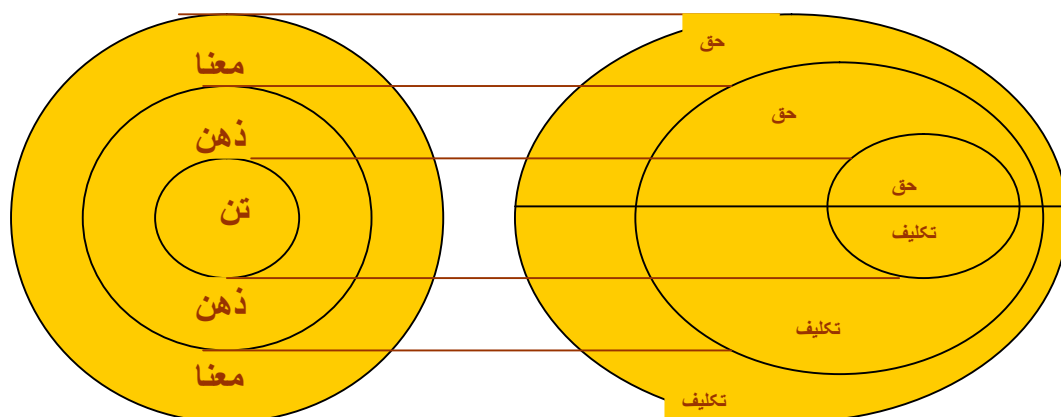
قبل از ورود به بحث حقوق بشر ابتداء لازمست یک تعریف جامع و جهانشمول از خود "بشر" ارائه دهیم. زیرا که ارائه چنین تعریفی دسترسی به یک چارچوب منطقی-علمی حقوق بشر را نیز امکان پذیر میکند.

در سلسله مراتب تکامل، "بشر" تکامل یافته ترین موجود زنده بر روی کره زمین است. هستی "بشر" از سه حوزه فشرده "تن"(body)، "ذهن"(mind) و "معنا"(meaning) تشکیل میگردد. سه حوزه هستی بشرمشترک و جهانشمول است. واقعیت این سه حوزه مخلوق تخیلات و ترسیم های محض ذهنی نیست بلکه حاصل پژوهش های علمی و تجربیات عینی و ذهنی بشر در طول تاریخ درازمدت تکامل است. علوم فیزیک، شیمی، زیست شناسی، روان شناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی، علم تاویل، الهیات و دیگر علوم انسانی جمعا بر وجود این سه حوزه و روابط ناگسستنی بین آن ها شهادت میدهند. صیانت از این سه حوزه، پرورش و هدایت و برقراری تعادل بین آن ها موضوع حقوق بشر است. گو این که این سه حوزه از هم قابل تفکیک اند ولی در رابطه تنگاتنگ با هم قرار دارند. رابطه آن ها نسبت به هم به مانند حجرگان توی در توی است(شکل 1). به گویش دیگر هر حوزه به مانند یک لایه در درون پیاز است. رشد لایه ها به ترتیب از درون به بیرون است. لایه بیرونی لایه درونی خود را می پوشاند و همزمان بوسیله لایه بیرونی تر پوشیده میگردد. بدون تن، ذهن پیدایش نمی یابد، و بدون ذهن معنا به بیراهه کشانده، متلاشی میگردد. وجود لایه تن برای تعالی ذهن و لایه ذهن برای ارتقای معنا ضروری است. به گویش دیگر معنا ذهن را در خود فراگرفته ولی در چارچوب آن محدود نگردیده از آن فرارفته حوزه نوینی را ایجاد میکند. لایه ذهن، تن را در بر گرفته ولی از آن فرارفته حوزه جدیدی را ایجاد میکند. تن اساس هستی بشردر سه حوزه، بنابراین بنیادی ترین حوزه یا لایه وجود بشریست. ناگواری و رنجش تن سبب افت، شوربختی و بالاخره تخریب دو لایه دیگر میگردد. تن در دامن تدابیر ذهن و معنا حفاظت میشود چرا که وجود سالم آن اساس تعالی ذهن و معناست. اگر تن اساسی است ذهن و معنا، حافظ تن و زندگی، از اهمیت ویژه و انکارناپذیری برخوردارند.



شکل 1- سه حوزه یا لایه هستی بشر- یکی در درون دیگری واحد منجسم و هم آهنگ وجود انسان را تشکیل میدهند.

اگر به پذیریم که هستی بشر از حوزه های تفکیک شده تن، ذهن و معنا شکل گرفته است، حقوق یا اختیارات بشر نیز متناسب با هر یک از این حوزه ها قابل تصورست. حقوق یا اختیارات، این همانی با خودبودگی، عاملیت و یا منیت شخص دارد که نماد انجسام و سلامت اوست. ولی باید در مد نظر داشته باشیم که حقوق یا اختیارات بشر در حوزه های سه گانه همیشه به همراه تکالیف یا مسئولیت های بشر در محیط زیست جمعی مطرحند(شکل 2). اگر فرد خوراک، پوشاک، مسکن و غیره طلب میکند مجبورست در مناسبات تولید شرکت کند مگر اینکه از معذوریت قانع کننده ای بر خوردار باشد. اگر مقرر میگردد که کسی نباید مورد اذیت و شکنجه قرار گیرد تکلیف دست نزدن به عمل مشابه توسط خود شخص شاکی نیز محفوظ نگاهداشته شده است. تکالیف یا مسئولیت ها این همانی با دیگربودگی شخص دارد که نشانگر انگیزه سازگاری، همکاری و همزیستی او در محیط زندگی است. نه اختیار تام و مطلق داریم و نه تکلیف یا مسئولیت صرف وجود دارد.



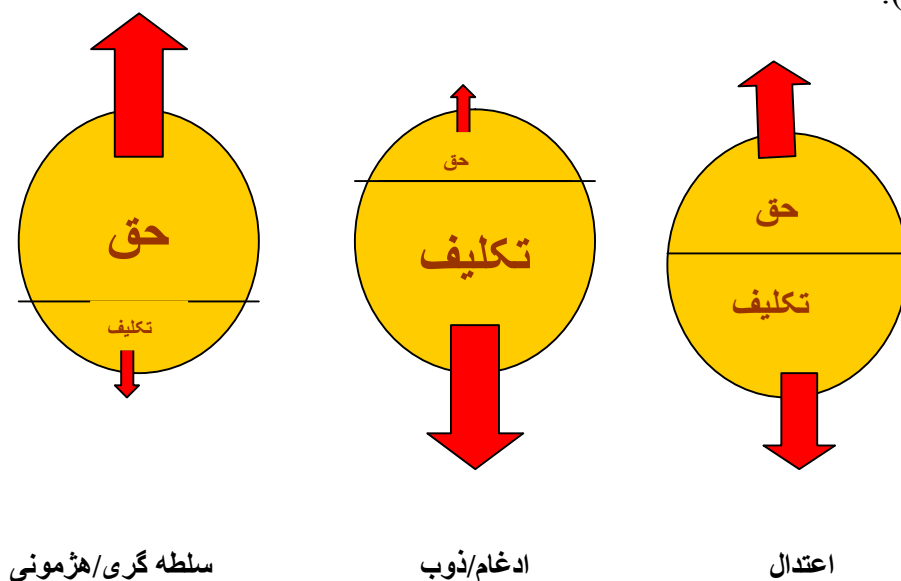
شکل 2- رابطه گرافیک حقوق و تکالیف بشر با سه حوزه هستی تن، ذهن و معنا

جدول 1- حقوق و تکالیف مربوط به حوزه های هستی بشر به اختصار در آمده است.

حوزه هستی بشر	حقوق(اختیارات) بشر	تکالیف(مسئولیت های) بشر
تن(زندگی)	خوراک- پوشاک- مسکن- بهداشت- امنیت جانی	شرکت در مناسبات تولیدی و اقتصادی، کوشش در حفاظت از سلامتی تن، پرهیز ازناامنی و اذیت دیگران، همکاری در برقراری امنیت فردی و اجتماعی
ذهن(معقولیت)	آموزش- پژوهش- علم- تجربیات و آزادی درفعالیت های فردی و اجتماعی(اعم از سیاسی و اقتصادی)	یادگیری و آموزش، کاربرد روش های علمی- منطقی در ارانه و حل معضلات فردی و اجتماعی
معنا(معنویت)	آزادی های فرهنگی و عقیدتی- تجربیات دینی و روحانی	پرداختن به فعالیت های هنری- فرهنگی و عقیدتی در چارچوب شعور و فرهنگ جمعی

حقوق و تکالیف مربوط به حوزه های تن، ذهن و معنا در جدول 1 به اختصار در آمده اند. مضمون حقوق (اختیارات) و تکالیف (مسئولیت ها)، هم در زمینه رفتاری (ظاهری) و هم در زمینه شعوری (باطنی) در دویعد فردی و جمعی قابل تصورند. (این چهار بعدی است که برای هر واقعیتی صدق میکند. به جزئیات آن در فصل های قبل مراجعه کنید).

حقوق (اختیارات) و تکالیف (مسئولیت ها) باید در تعادل و هم آهنگی با هم طرح و تحقق بیابند. در حالی که بشر خود یک کل (مختار) است، جزء (مسئول) در یک کل بزرگ ترست. بشر در حقیقت همانند یک هولون⁶⁸ یا کل و جزء کل بزرگترست. حقوق یا اختیارات بشر حکم نیمه بالائی تن او و تکالیف یا مسئولیت ها حکم نیمه پائینی تن او را دارند. تناسب و تعادل بین اختیارات و مسئولیت ها ضامن سلامت، و نا هم آهنگی بین آن ها سبب بیماری شخص میگردند. افزایش تکالیف و مسئولیت های فردی و جمعی همراه با کاهش اختیارات سبب انقباض، ادغام و ذوب فرد و اجتماع، و در مقابل اختیارات مفرط و کاهش مسئولیت ها باعث استبداد و سلطه گری فردی و جمعی خواهد گردید. بی شک تعادل بین اختیار (حق/آزادی) و مسئولیت (تکلیف/فشار) در بعد فردی و جمعی پیش شرط تعالی بشر در سه حوزه هستی است (شکل 3).



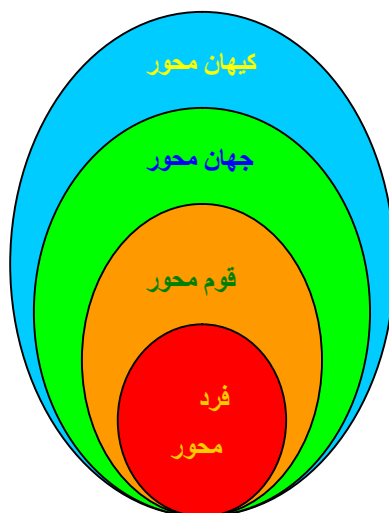
شکل 3- سه نوع رابطه بین حق و تکلیف

خواه ناخواه رابطه بین حقوق و تکالیف حکایت از وجود نوعی همبستگی یا تعامل در محیط زندگانی بشر میکند. این همبستگی ممکنست در بعد فرد با خود، فرد با فرد، فرد با اجتماع و بالاخره اجتماع با اجتماع نمایان گردد، که در هر صورت تناسب بین حقوق و تکالیف تعیین کننده چگونگی این همبستگی خواهد بود.

حقوق و تکالیف مفهومات مطلق، ازلی و ابدی نیستند، بلکه آن ها تابعی از شرایط زمان و مکانند که با بازتاب یافتن در ذهن از سوی دیدگاه های ما بواقعیت می پیوندند. این دیدگاه ها ممکنست در سطح فردی، خانواده، قوم، کشور و بالاخره تا در سطح جهانی خودنمایی کنند. ما

⁶⁸ holon=hol+on=whole/parts

نیاز داریم تا به تشریح مفهوم بسیار مهم ساختار سطوح دیدگاه (یا چشم انداز)⁶⁹ های فرد و جمع به مقوله حقوق بشرنیزبه پردازیم. اجازه بدهید اجالتا به چهار سطح دیدگاه، فرد(خود)⁷⁰ محور، قوم محور⁷¹، جهان محور⁷² و کیهان محور⁷³ اشاره کنیم(شکل 4). هر یک از این چهار دیدگاه مساله حقوق(و تکالیف) بشر را در چارچوب سطح شعور و چشم انداز خود می بیند



شکل 4- چهار دیدگاه

رابطه سطوح نسبت به هم به مانند همان لایه های پوششی پیاپی است که در توصیف حوزه های ترکیب کننده ساختار "بشر" ارائه شد. لایه بیرونی با شامل کردن لایه درونی در خود، به فرای آن رشد میکند. این لایه بوسیله لایه بیرونی تر دربرگرفته میشود و الی آخر. هر کدام از دیدگاه ها در چارچوب خود به نسبتی از حقوق و تکالیف بشری باور داشته و به رفتاری در راستای تحقق آن ها مبادرت میورزند. البته که تعبیر و باورهای همه آن ها در زمینه حقوق بشر در چارچوب دیدگاه خودشان توجیه پذیرست. آنچه که قابل توجه است تفاوت نسبی در گستردگی میدان فراگیری حقوق بشر در دیدگاههاست. هر چه در محور عمودی سطوح به بالا اوج گیریم، با گشاده نظری و کثرت گرائی بیشتر یا با نسبتی فراگیرتر به حقوق(و تکالیف) افراد بشر برخورد خواهیم کرد. اما هر کدام از سطوح از بیماری بیش خواهی در امان نخواهند بود. اگر دقت شود حروف درون هر لایه به رنگ لایه بعدی یا فوقانی نگاشته شده است. این نوع نگارش به قصد تاکید بر وجود گوهر قابلیت اوج گیری به سطح فوقانی در هر لایه است. هر لایه میتواند در صورت نیت و تلاش، خود را به سطح لایه فوقانی ارتقاء داده و از حبس در درون لایه خود آزاد گردد.

⁶⁹ perspective

⁷⁰ Egocentric

⁷¹ Ethnocentric

⁷² Worldcentric

⁷³ Cosmocentric

فرد محور، حقوق شخصی خود را در مرکزیت مناسبات میبیند و نه تنها به چگونگی وضع حقوق دیگران بی اعتناست چه بسا بسادگی حاضرست تا حقوق دیگران را نیز به نفع خود مصادره کند و به بیماری سلطه گری دچار شود. سلطه بر حقوق دیگران بشکل آزار و اذیت جسمانی، غارت مال و ثروت، تحمیل سلیقه و فکر، باورهای اعتقادی و دینی بر دیگران، بالاخره آن چه که در سه حوزه تن، ذهن و معنا قابل تصورست.

قوم محوری که بی گمان در دنیای امروز پدیده غالبی است حقوق بشر را در چهارچوب منافع قوم، جامعه همگن و هم مسلک و یا حداکثر درون مرزهای کشور خود رعایت میکند و به چگونگی حقوق بشر در فرای مرزهای خود بی اعتناست. بیماری قوم محوری مصادره حقوق اقوام دیگر به نفع قوم خود است. مصادره حقوق گروه و اقوام و یا کشورهای دیگر چه مالی و چه فرهنگی و ایدئولوژیکی و اعتقادی و دینی اشکال پیش روی در روابط غامض دنیای امروزست.

اما زمانی که چشم انداز حقوق بشر از محدوده مرزها فرا رفت و خصلت جهان پیوستگی آن در مد نظر قرار گرفت آنوقت است که میتوان به شوربختی ها و معضلات حقوق (و تکالیف) بشری در سطح جهان پایان بخشید، که البته تا تحقق این آرمان راه درازی در پیش داریم. باری، محبوس شدن در حجره تنگ دیدگاه خود و امتناع به صعود در سطوح فرازین همیشه با احتمال انحراف از وضع اعتدال و پرتاب به قهقرای سیاه چال بیش خواهی و گریز از بار مسئولیت ها روبرو خواهیم بود.

اما جهان بینی بشر تا زمانی که به سطح کیهان یا کاینات محور ارتقاء نیابد گریز از انحرافات زیاده خواهی و بیماری دیگرخواهی افراطی ناممکن است. سطح کیهان محور که حتا حقوق اعضای دیگر طبیعت بی مرز از جمله جانوران، گیاهان و کل اکولوژی را نیز در مد نظر می آورد و در پی تحقق یک رقص هم آهنگ و منجم در سطح کیهان و کاینات است راز نجات بشر را در خود نهفته دارد.

به باور قلمزن این سطور، اعلامیه حقوق بشر، به جهت کارآمدتر شدن بهترست از ویژگی های زیر برخوردار باشد.

الف. بر پایه آگاهی از سه حوزه ترکیب دهنده نوع "بشر"، حقوق هر یک از این سه حوزه بطور روشن و منظم گنجانده شود. افزون بر تاکید رعایت و تضمین این حقوق برای آحاد مردم، برقراری یک تعادل پویا بین حقوق و تکالیف که ضامن یک رشد فردی، اجتماعی و فرهنگی پایدار خواهد بود ضروری است.

ب. بی شک اعلامیه حقوق بشر از متنی جهانشمول یا با دیدگاهی جهان محور تدوین خواهد شد ولی لازمست در فرآیند تحقق آن سیرنسیبی صعودی یا تعالی سطوح دیدگاه ها که از سطح فردمحور، قوم محور، جهان محور و غیره عبور میکند تشویق و پی گیری گردد.

پ. باید نشان داد که مفهوم حقوق بشر یک شگرد یا دسیسه سیاسی نیست و مفاد آن بر اساس داده های واقعی و علمی در راستای حفاظت، پرورش و تعالی سه حوزه هستی انسان تدوین شده اند. و رابطه رشد و تعالی سالم سه حوزه هستی در شخص را با توسعه فراگیر و متعادل اجتماعی و فرهنگی به اثبات رساند. به عبارتی موضوع حقوق بشر در مورد کشور خاصی باید در رابطه با آمار و شواهد عینی اجتماعی- فرهنگی، اقتصادی، آموزشی و بهداشتی و غیره که

در سازمان ملل نیز موجود است مطرح گردیده و از پایه های علمی و منطقی قانع کننده ای نیز برخوردار باشد.

ج. برای تحقق نظام حقوق بشر مشترک و جهانی لازمست کشورهای جهان در تمام زمینه ها با هم تشریک مساعی کنند. محدودیت ها و معذورات احتمالی بومی در رعایت حقوق بشر باید در رابطه با ویژگی های اجتماعی- فرهنگی و پتانسیل های عینی و ذهنی موجود در محل مورد نظر مورد توجه قرار گرفته، و جامعه جهانی در رفع این محدودیت ها و کمبودها یاری رساند. البته خصوصیات داخلی یا بومی باید از طریق نظرخواهی و تصمیم جمعی جامعه و سازمان های حقیقت یاب بیطرف، نه بوسیله سیاستمداران و حاکمان محلی، شناسائی شوند.

فصل هفتم- روحانیت در نظریه انتگرال شعور

ما قبل از این که مستقیم به جُستار روحانیت⁷⁴ به پردازیم لازم میدانیم ابتداء به تشریح سه اصطلاح فنی با اهمیت در نظریه انتگرال یعنی "احوال"⁷⁵، ساختار⁷⁶، "سطوح"⁷⁷، و پیوند بین آن ها به پردازیم. با روشن شدن خصلت این سه اصل مسیر تعریف روحانیت و همچنین مسایل در حاشیه آن نیز هموار خواهد شد. (در تعاریف این سه اصل بنمایه های 11، 12 و 13 مورد مطالعه قرار گرفته اند.)

این سه اصل در هر یک از چهار بعد یا کوادرننت های هولون، عینی منفرد(کوادرنت راست فوقانی)، ذهنی منفرد(کوادرنت چپ فوقانی)، عینی جمع یا اجتماعی(کوادرنت راست تحتانی)، ذهنی جمع یا فرهنگی(کوادرنت چپ تحتانی) یافت میشوند. ما در این فصل به معنای سه عنصریاد شده در هولون ذهنی منفرد(یا کوادرنت چپ فوقانی) یا شعور شخص به عنوان نمونه، که آن هم نمونه بسیار با اهمیت و موضوع مباحثه داغ فرهنگ ها در عصر ماست می پردازیم. **حالات شعور**- در نظریه انتگرال به وجود پنج حال یا حالت تاکید شده است، که در تمام افراد از جمله کودکان امکان تجربه آن ها از ابتدای تولد وجود دارد. **قالب⁷⁸ این احوال در آنجا بیرون فارغ از ذهن انسان وجود دارند ولی متون و مضمون آن ها گوناگون و تابع شرایط اجتماعی- فرهنگی است.** پی آیند آگاهی بر تجربه این احوال **هوشیاری⁷⁹** یا بیداری(و نه لزومن افزایش نیروی شناخت) است. سه حالت اول پدیده های در بیداری، رویا و خواب عمیق(بدون رویا) است که به احوال معمولی یا طبیعی منسوبند، و دو حال دیگر که به احوال دگرگون یا غیر معمول نامبرند، از نوع دگرگون سه حالت اول قید میشوند. احوال دگرگون میتوانند از شیوه های طبیعی از جمله به عبادت و مکاشفه نشستن حاصل شوند، که شامل دو حالت توریا (turiya) و توری یاتی تا(turiyatita) هستند. احوال دگرگون ضمن ممکنست از راه های غیر طبیعی(مصنوعی) با استعمال دارو، مواد مخدر و مشروبات الکلی، سینه زنی، زنجیرزنی، غمه زنی و غیره که پی آیند آن مستی و نشئه، بی خودی از خودست منتج گردند(ما در این نوشتار قصد نداریم به احوال اخیر به پردازیم).

ویژگی این احوال یکی **ظهورموقت و گذرای آن و دیگری امکان تجربه آنها در آحاد افراد ولو**

74 ما این واژه را "روحانیت" ترجمه کردیم، که به نظر از ترجمه "معنویت" پذیراترست زیرا Spirituality- "روحانیت" معنویت را در خود شامل کرده از معنای فراتری برخوردارست. در این نظریه آگاهی بر شریعت و فقه با روحانیت برابر نیست ولی آن ها ممکنست به رشد ذهن در دسترسی به روحانیت یاری برسانند. روحانیت دسترسی به رموز نهانی و نهانی، وحدت با یکتا، آمیزش با مبداء(خدا، ذات، جوهر، حق، حقیقت) است که میتواند به اشکال گوناگون تحقق بیابد. ویلبر به چهار نوع رایج روحانیت اشاره میکند که در متن توضیح داده شده است.

75 States

76 Structure

77 Stages

78 contour-

مقصود صورت ظاهری و وجود محض آنست که با مضمون تفاوت دارد.

79 باید توجه کرد "هوشیاری" با شعور متفاوت است ولی از ارکان آن بشمار می آید. در Awareness- هوشیاری شما بر وجود پدیده ها آگاه میشوید ولی در شعور قابلیت تعبیر، تفسیر و تشریح پدیده ها را پیدا میکنید. رابطه بین هوشیاری و رشد شعور مقوله ایست شایسته پی گیری.

به ترتیب نامنظم است. آن ها می آیند و میروند، بدون این که برای زمان طولانی در شخص پایدار باقی بمانند.

1. در حالت بیداری که به حالت (بیداری) **زَمخت**⁸⁰ نیز نامیده میشود ما از طریق پنج حس بدنی به تجربه پدیده های دنیای عینی اطراف خود می پردازیم. هر فردی میتواند در بیداری کامل با به کارگیری حواس پنجگانه وجود سنگ، درخت، موش، ساختمان، شهر، فرمانروا و فرمان بر و غیره را تجربه کرده به هوشیاری خود بیافزاید.

2. در حالت رویا که به حالت (رویای) **لطیف**⁸¹ نیز نامیده میشود، در غیبت حواس پنجگانه و واقعیت های عینی ما میتوانیم یک سری از انگاره ها (تصورات)، احساسات، هیجانانگانه، ایده ها و افسانه های سرنمون (آرکی تیپ ها) و غیره را تجربه یا نظاره کنیم. مضمون رویا ها در پیوند با بافت فرهنگی و اجتماعی و شعور فردی یا در فضای چهار بعد هولونی شکل میگیرند.

3. در حالت خواب عمیق (بدون رویا) که به حالت **علی**⁸² نیز گفته میشود ما یک وضع بی شکل تهی، انقطاع کامل، آزادی از عینیات و ذهنیات را تجربه خواهیم کرد.

4. در حالت توری یا حالت مشاهده ای، شخص از توانائی نظارت بر هر سه حالات دیگر، زمخت، لطیف و علی برخوردارست؛ شخص در وضعیت بیدار و هوشیار کامل قادرست حالت رویا و یا خواب عمیق را تجربه کند که اصطلاحن به رویای بیدار⁸³ نامبر است.

5. در حالت توری یاتی تا، شخص در هر وضعیتی (بیداری، رویا، خواب عمیق) که باشد به هوشیاری پایدار و شناخت نادوگانه، وحدت با تمام دنیای هستی و آنچه که توصیف ناپذیرست دست می یابد.

همان گونه که اشاره شد سه احوال بیداری، رویا و خواب عمیق بدون رویا را هر کس از جمله نوزادان و کودکان میتوانند بدون آموزش و تمرین خاصی تجربه کنند، و مضمون تجربیات هم تابعی از سطح هستی اجتماعی و فرهنگی شخص است. اما دو حالت توری و توری یاتی تا بدون یادگیری و ریاضت قابل دسترسی برای هرکسی نیست. **احوال چون موقتی هستند عمومن در محور افقی همسطح با هم قرار دارند؛ یکی از دیگری برتر یا ممتازتر محسوب نمی گردد.** احوال زمانی که در پیوند با سطوح رشد یابنده و ساختار شعور در نظر گرفته شدند در محور عمودی قابل چینه بندی تکاملی (فرودست و فرادست) میگردند (جستاری که در دنباله پی گیری میشود).

پدیده هائی که در این پنج حالت ظهور میکنند مربوط به درون (ذهن) ضمیر شخص اول در کوادرنت چپ فوقانی میباشد که توصیف کارشناسانه آن ها در میدان مطالعه علم پدیدارشناسی⁸⁴ قرار دارد.

برخی هوشیاری بر پدیده های رفیع را که در حالات تجربه میشوند مصداق **رهائی** از خود و جهان واقعی، یا روحانیت میدانند. بی گمان این اولین تعریف از چهار تعریف روحانیت در

80 Gross waking

81 Subtle dreaming

82 Causal sleeping

83 lucid dreaming

84 phenomenology

نظریه انتگرال نیز بشمار می آید؛ هوشیاری بر احوال دینی- روحانی مصداق نوع روحانیت. باری تجربه پدیده ها در احوال یا بر اثر ظهور مکرر طبیعی آن ها و یا از طریق تمرین های ممتد و تخصصی سیر و سیاحت ممکنست به تجربیات هم ژرف تر و هم پایدار و همیشگی شخص تبدیل شوند و این آن زمانی است که احوال(موقتی) دیگر احوال نبوده به "ساختار" پایدار(شعور شخص) تبدیل میگردند.

با وجود این که ما احتیاج داریم تا در باب احوال به توضیحات دقیقتر و مفصلتری به پردازیم ولی اجازه بدهید اجالتن به جستار "ساختار" های شعور به پردازیم و در سطور آینده با برگشت مجدد به موضوع احوال، بیشتر به شفاف سازی آن بکوشیم.

ساختارهای شعور- ساختار شعور شخص که از طرفی میانگین(یا مرکز ثقل) تمام خطوط شعوری(از جمله خط شناخت، هنر، توانائی های فیزیکی و غیره که در ظرف شعور حاضرند) او را نیز نمایندگی میکند عبارتست از الگوی منجم، مشخص و پایدار شعور در شخص. ساختار شعور به مثابه پلکان ثابت و پایدار نردبان است؛ بر خلاف حالات که موقتی، سیال و نامتعادل هستند. ساختار شعور از طریق مطالعه حالات درونی شخص از برون و یا از موضع ضمیر شخص سوم حاصل میگردد. تعیین ساختار شعور شخص در میدان مطالعه شناخت ساختارگرائی⁸⁵، علم تأویل، مردم شناسی و قوم شناسی و غیره امکان پذیر میگردد. این علوم رده بندی ساختار شعور را از راه مطالعه و جمع بندی روابط شعوری بین مردم یک جامعه تنظیم و فرمول بندی میکنند. بنابراین ساختارهای شعوری یک مقوله بیناذهنی⁸⁶ و یا فرهنگی(در کوادرننت چپ پائینی) بوده و نه بازتاب دهنده ذهن فردی⁸⁷ که در کوادرننت چپ فوقانی قرار داشته و موضوع مطالعه پدیدارشناسی است. به عبارتی ساختار شعور فرد، بینش، جهان بینی و یا ارزش گذاری، لبریزی(از دانش عینی و ذهنی) او را بازتاب میدهد که مقوله ای از جنس پایدار و منحصر بفرد است. اما شخص در تجربه احوال گوناگون هرگز از ساختار خود واقف نیست. او تنها پدیده های احوال را تجربه میکند و آن ها را بنا بر میل، نیت و تفکر خود توصیف و تعبیر میکند. تعبیر شخص از پدیده های موقت که هر آن ممکنست در موقعیت بیداری، رویا و یا خواب عمیق تجربه کند، بازتاب دهنده ساختار شعور اوست ولو این که خود از آن بی خبر باشد.

کن ویلبر در کتاب "روانشناختی انتگرال"(بنمایه 9) نمونه های بسیاری از رده بندی های شعوری که بوسیله جمعی از پژوهش گران ارائه شده اند را معرفی کرده است. ما در این مقال به چند نمونه که از بین بقیه بیشتر و چشمگیرتر در نوشته های او مورد استناد قرار میگیرند می پردازیم.

الف: جدول "ارزش ها" یا جهان بینی های دون بک، و کووان(Cowan)(بنمایه 14) این جدول در نهایت با همکاری ویلبر و الحاق مفهوم ابعاد چهارگانه هولونی به آن به شکل حاضر ارائه

⁸⁵ Structuralism

⁸⁶ intersubjective

⁸⁷ subjective

گردیده است (جدول 7-1)، که به "دینامیک های انتگرال ماریچی" ⁸⁸ (شکل 7-1) نامبر شده است.

THE LIVING STRATA IN OUR PSYCHO-CULTURAL ARCHEOLOGY

جدول 7-1 (لایه های در باستان شناسی روانی- فرهنگی ما که هم اکنون نیز کاربرد دارد).

	Color code (رنگ)	Popular Name (اصطلاح عمومی)	Thinking (نوع تفکر)	Cultural manifestation and personal displays (بازتاب فرهنگی و فردی)
8	Turquoise (آبی فیروزه ای)	WholeView (کل نگرشی)	Holistic (کل باوری)	collective individualism; cosmic spirituality; earth changes (فرد گرایی جمعی، معنویت کیهانی، اصلاح کره زمین)
7	Yellow (زرد)	FlexFlow (انعطافی)	Ecological (اکولوژیک)	natural system; self-principle; multiple realities; knowledge (نظام طبیعت، خود باوری، تنوع، دانش)
6	Green (سبز)	HumanBond (انسان مداری)	Consensus (عقل جمعی)	egalitarian; feelings; authentic; sharing; caring; community (برابری بشر، احساسات، راستین، تعاون، غم خوارگی، اجماع)
5	Orange (نارنجی)	StriveDrive (کوشامنشی)	Strategic (استراتژیک)	materialistic; consumerism; success; image; status; growth (مادی گرا، مصرف گرایی، موفقیت، آراستگی، مقام، رشد)
4	Blue (آبی)	TruthForce (مطلق پنداری)	Authority (اقتدارمدار)	meaning; discipline; tradition; morality; rules; lives for later (معنا، نظم، سنت، اخلاقیات، قوانین، زندگی برای آینده)
3	Red (سرخ)	PowerGod (خدایان همه قدرت)	Egocentric (خود محوری)	gratification; glitz; conquest; action; impulse; lives for now (رضایت، تظاهر، غلبه، عمل، تصادم، زندگی برای لحظه اکنون)
2	Purple (بنفش)	KinSpirit (پیوست خونی)	Animistic (انیمیستیک)	rites; rituals; taboos; superstitions; tribes; folk ways & lore

⁸⁸ Spiral Dynamics Integral=SDi

				(مناسک، آداب مذهبی، طلسم، خرافات، قبایل، عادات و روایات)
1	Beige (قهوه ای کمرنگ)	SurvivalSense (کوشش برای بقا)	Instinctive (غریزی)	food; water; procreation; warmth; protection; stays alive (غذا، آب، زادوولد، گرما، حفاظت، بقا)



شکل 1-7 ساختارهای مارپیچی در روند پیشرفت، از ذیل به صدر، هر چه بیشتر ذرات هستی درک‌ی‌ه‌ان و کاینات را در خود شامل می‌کنند. (استخراج از تارنمای SDi)

تفکیک ساختارهای جهان بینی یک بوسیله رنگ‌ها مشخص شده‌اند که کاربرد آن را آسانتر کرده است. با دقت می‌توان دریافت که این ساختارها محدود به واقعیت‌های ذهنی فرد نیست، چهارکوارنت ذهنی، رفتاری، اجتماعی و فرهنگی را پوشش می‌دهد. و از این خاطر عبارت انتگرال به آن افزوده شده است. معرفی ساختارهای گبسر که همچنان در نظریه انتگرال شعورجای شایسته‌ای را بخود اختصاص داده است به کرات مورد استناد ویلبر قرار می‌گیرد.

ب- رده بندی ساختار جهان بینی گبسر⁸⁹:

آرکائیک- Archaic

این مرحله شامل تن جسمانی، حسّیات، ادراکات و هیجانات می‌باشد. این مرحله مترادف با رنگ قهوه ای روشن (beige) دینامیک مارپیچی بک و کووان، یا آتامایا کوشا و پرانامایاکوشای ودانتا(در دنباله می‌آیند) می‌باشد.

در این مرحله زندگی عمده شخص مصروف حفاظت از تن جسمانی، تهیه غذا، پوشاک، مسکن و بر آوردن تمایلات غریزی دیگر از جمله احتیاجات جنسی می‌شود. این مرحله مخصوصا در اولین جوامع انسان، طفل نوزاد، سالمندان کم هوش و بیماران آلزایمر و افراد ولگرد با نارسائی‌های روانی دیده می‌شود.

جادوجنبلی- Magic

این مرحله شخص شامل انگاره‌ها، نمادهای ساده، پندارهای ناقص ابتدائی و یا تولیدات ذهنی نازلی که «جادوئی» و خرافی‌اند می‌باشد. در این حالت منیت خاصیت تغلیظ، جانشینی، «قدرت

⁸⁹ Gebser

مطلق تفکر» و غیره را دارد. این تعریف معادل مرحله رنگ بنفش و سرخ بک و کووان است. در این مرحله تفکیک بین عین(اویژه) و ذهن(سویژه) ناقص است. شخص با گرایش خود خواهانه (نارسیستیک) دنیا را امتداد وجود خود دانسته و در نتیجه فکر میکند می تواند آن را به میل خود تغییر دهد. این مرحله در ساختمان ذهنی جوانان سرکش، قهرمانان رزمی، استبداد فئودالی، هنرمندان دیوانه وار راک، چپاولگران و شرکت های قبیله ای و غیره مشاهده می شوند.

استوره ای- Mythic

این مرحله از جادوجنبلی پیشرفته ترست ولی هنوز قادر به داشتن یک پندار عقلانی یا دلیلمند تئوریک و تحلیلی نیست. این ساختار مترادف با رنگ آبی دینامیک های ماریچی بک است. در این مرحله اراده از منیتی که دیگر خود را قادر به تغییر مناسبات نمی یابد به نیروی دیگر که همانا خدایان و زخدایان می باشند انتقال می یابد. خود با اجتناب از جادوگری به دعا جهت استمداد از نیروهای ماورائی در ایجاد معجزات روی می آورد. از ویژگی نارسیستی و خود پسندی او کاسته می شود. تام گرائی و اطاعت کورکورانه از آئین ها، دستورات و قوانین مطلق از خصوصیات این ساختار فکری می باشد.

معقول- Rational

در این مرحله نه از معجزات شخصی من و نه از آن چه که منسوب به خدایان و زخدایان می شود خبری نیست. این ساختار معادل با رنگ نارنجی مدل بک می باشد. شخص بالاچار باید با کمک شواهد و اسناد معتبر به فهم مناسبات کاینات به پردازد. این مرحله، نوید بستن نطفه های طرز تفکر علمی را به ارمقان می آورد که الزاما همراه با کاهش بیش از پیش نارسیسیسم است. غالب شدن علم و برخورد ماتریالیستی در تمام شعون زندگی از خصوصیات این ذهن است. پیدایش شرکت های تجارتی و بازرگانی و رژیم های حامی آنها، افزایش قدرت های سیاسی استعمارگرانه هم در این مرحله قابل ذکر است.

تکثرگرا- Pluralistic

این مرحله عالی ترین سطح ذهن حوزه **زمخت** می باشد که تمایل به ترکیب، وحدت شناخت ها دارد. این ساختار برابر با رنگ سبز مدل دینامیک های ماریچی است. تکثرگرائی و یا سطح سعه صدر وحدت را با بی اعتنائی به تفاوت ها خواستار نیست بلکه با در برگرفتن، به آغوش کشیدن تمام تفکرات متفاوت آنرا عملی میکند. سعه صدر با کثرت گرائی جهانی وحدت را در تنوع می یابد. تاکید بر گفتمان فرهنگ ها، روابط فارغ از وابستگی های قومی و پنداری در وسعت جهانی از خصوصیات این ذهن است. این مرحله شعور مخصوصا در فعالیت های دفاع از حقوق بشر، اکوروان شناسی، اکوفنیم و جنبش های تنوع طلبی مشاهده می شوند. ایجاد یک نظم جهان روا، نه بر پایه قوانین برونی بلکه بر اصل ذات زندگی و شعور که وحدت جهان شمول را در تئوری و تحقق به همراه خواهد داشت از اهداف نهائی این مرحله می باشد.

انتگرال- Integral

مرحله انتگرال مترادف با مرحله قنطورس یا نیمسب است، و آن تمثیلی از موجود افسانه ای که

نیم تنه بالائی انسان و نیم تنه پائینی اسب را دارد می باشد؛ وحدت تن و ذهن را در شخص توصیف میکند. این مرحله همانا شخص «تلفیق یافته» است. در این مرحله فرد با هماهنگی و وحدت تمام عناصر زمخت شخصیتی مثل جسم تن، خود، نقاب⁹⁰، سایه⁹¹ (یا تمام قلمروهای زیستی و معنوی)، به ورای آنها اوج گرفته و از تکیه بر آن ها و یا بکار گیری ابزار آنها در مناسبات گوناگون پرهیز میکند.

ساختارهای آرکائیک، جادوجنبلی، و استوره ای را ساختارهای پیش شخصی⁹²، می نامند. پیش شخصی اشاره به ساختارهای شعور نیست که هنوز از تفکیک خود با آن چه غیر خودی در آنجا بیرون وجود دارد ناتوان است. تمام جهان را دنباله هستی خود دانسته، نیروهای مافوق و انگاره ای را موتور هستی خود می پندارد. خود بودگی و دیگر بودگی، دوگانگی جهان هستی در چهارچوب مخیله پیش شخصی قابل درک نیست. ساختار شعور کودکان با چشم پوشی از موارد استثنائی عموماً در این سطح سیر میکنند.

معقول، تکثرگرایی و انتگرال را ساختارهای شخصی⁹³ میگویند، و در ساختار شخصی شناخت تمام جهان هستی در شکل دوگانه آن ممکن میگردد. شخص بر خود بودگی (منیت) آگاه شده و علم و اندیشه جایگزین باور و ایمان خشک میگردد. ساختارهای پیش شخصی و شخصی در قلمروی زمخت طبقه بندی میشوند.

همان گونه که در بالا نیز اشاره شد هر یک از ساختارها چه در رده بندی دینامیک های مارپیچی و چه در ساختارهای گیسربه مانند پلکان نردبان اند که شخص از راه صعود به پلکان فوقانی از میدان دید وسیع تر و افق بازتری برخوردار میگردد. گو این که پلکان این نردبان در آنجا (فرهنگ اجتماع) سخت و ثابت قرار دارند ولی شخص در فرآیند دسترسی به هر یک از آن ها، میبایست طی سیر منظمی "مراحل" را یکی بعد از دیگری به پیماید. بالاخره رسیدیم به جایی که توضیح در مورد "مراحل" یا سطوح رشد در ساختار شعور ضروری است.

مراحل یا سطوح شعور - "مراحل" یا سطوح، فرآیند سیر به ساختار شعور را میگویند. در فرآیند ارتقای شعور و یا هوشیاری "مراحل" یا سطوح به شیوه تسلسل سلسله مراتبه ای از ذیل به صدر، از ته به سطح و یا از سطح به عمق در راستای محور ساختارها طی طریق میکنند. در فرآیند دسترسی به ساختاری پرش از روی سطحی و یا حذف آگاهانه و ناخودآگاه آن جایز نخواهد بود. به این معنا که شخص با شامل کردن اجباری سطح فرودست، شعور خود را در سطح فرادست شکل میدهد. در سیر صعودی یا ژرف گرائی شعور، سطح فرادست حاضر که خود فاعل است در مرحله آتی رشد به مفعول سطح جدید که اکنون فاعل است تبدیل میگردد. سخن کوتاه سیر صعودی سطوح از قانونمندی تعمیق هولونی یا هولارکی که در فصل یکم به

- اصطلاحی در روان شناسی یونگ است که اشاره به تظاهر شخص برای پوشاندن واقعیت های کرداری او میباشد. persona⁹⁰
⁹¹ سایه یا (shadow) اشاره به تمایلات درونی خود شخص است که بوسیله او آگاهانه یا ناخودآگاه سرکوب میشوند- اصطلاحی در روان شناسی یونگ.

⁹² pre-personal

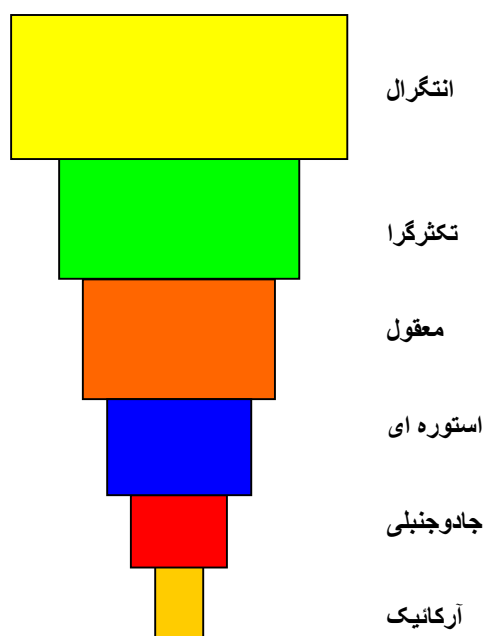
⁹³ personal

تفصیل معرفی گردید تبعیت میکند.

مارپیچ بودگی لایه ها در مدل دینامیک های مارپیچی، پیوستگی، اختلاط و هم پوشگی، آثار لایه های فرودست را بر لایه فرادست تداعی میکند. ساختارهای گبسر نیز بر پایه رشد سلسله مراتب هولونی یا هولارکی ژرف تر میگردند(شکل 2-7)

از آن جایی که ساختارها طی مراحل قابل دسترسی هستند میتوان با جرات گفت که در ساختارها مراحل نهفته اند و اصطلاح **مراحل ساختار**⁹⁴ را نیز توجیه کرد.

ویلیز افزون بر این شش ساختار، چهار ساختار "روانی"⁹⁵، "لطیف"، "علی" و "نادوگانه" را نیز در مجموعه ساختارهای شعور خود معرفی کرده است که سه ساختار اولی را فراشخصی⁹⁶ می نامند. به عبارتی این چهار ساختار با گویش یکسان همان احوال هستند با این اختلاف که از ویژگی تداومی برخوردار گردیده اند.



شکل 2-7 ساختارهای گبسر- سطح فرادست با شامل کردن سطح فرودست به فرای آن اوج میگیرد.

فرا شخصی ساختار یا مراحل شعور را میگویند که پس از آگاهی از تمام جهان دوگانه هستی(یعنی با عبور از مراحل پیش شخصی و شخصی) به وحدت با سه قلمروی فیزیکی، زیستی و معنوی اهتمام میورزد. به عبارتی با هوشیاری و یک شعور متعالی در وحدت با این

⁹⁴ structure-stages

⁹⁵ psychic

⁹⁶ transpersonal

قلمروها خود را از دوگانگی رها میسازد. در ظاهر این وضع با پیش شخصی که از روی جهل و نارسایی شعور، دوگانگی را واحد درک میکند تفاوت ماهوی دارد. نکته بسیار ظریف و با اهمیتی است که ما حتمن در دنباله به آن باز خواهیم پرداخت؛ زیرا خلط دو ساختار پیش شخصی و فرا شخصی باهم و تقلیل یکی به دیگری با وجود خصلت ویرانگری آن، بوفور مشاهده میگردد. برخی پژوهشگران تمایل بسیاری دارند تا رفتار بی آرایش، صادقانه و دوستانه کودکان را از مصادیق فراشخصی شعور آن ها بشمار آورند. ویلبر تمایلات کودکان را نمونه های بارز حالات رفیع در شعور پیش شخصی آن ها میداند و التقات این نوع شعور را با نوع فراشخصی آن "خلط پیش شخصی با فراشخصی"⁹⁷ میخواند. زیرا کودکان از درک موضع دیگری ناتوان بوده، در روابط اجتماعی و فرهنگی قادر به ابراز نقش تکثر گرائی فراشخصی نیستند.

در خرد باستان نیز "مراحل" ارتقای شعور به روشنی و دقت خاص خود تشریح شده اند. در دنباله نمونه بسیار سنتی ولی الهام بخش متون هندو و بودیسم تثبت معرفی میگردد که مراحل شعوری را با وجود اختصار آن بوجه بارزی ترسیم کرده است. ویلبر بر این باورست که سطوح شعوری که در منابع ودانتا⁹⁸ و واجرایانا⁹⁹ تشریح شده اند شواهد بسیار مستند بوده و پایه های محکمی را بر جهان روا بودن سیر سلسله مراتبی ارتقای شعور ارائه میدهند. ویلبر این تقسیم بندی را با الحاق به مدل انتگرال خود، آن ها را اساس گسترش و بازسازی تقسیم بندی سطوح شعور خود قرار داده است.

جدول 2-7 سطوح شعور در اندیشه خرد باستان (ودانتا)

حالات شعور	مراحل یا سطوح شعور
بیداری (jagarita-sthana) (زمخت)	1- حسی- حرکتی (Annamayakosha)
رویا (svapna-sthana) (لطیف)	2- هیجانی- جنسی (Pranamayakosha) (نیروی حیاتی و جنسی)
	3- ذهنی- ماناس (Manomayakosha) (انگاره ها، نمادها، مفهومات ذهنی)
	4- ذهن عالی- بودی (Vijnanamayakosha) (ذهن رفیع و سرنمون و فرا شخصی)
خواب عمیق (sushupti) (علی)	5- وجد الهی (Anandamayakosha)

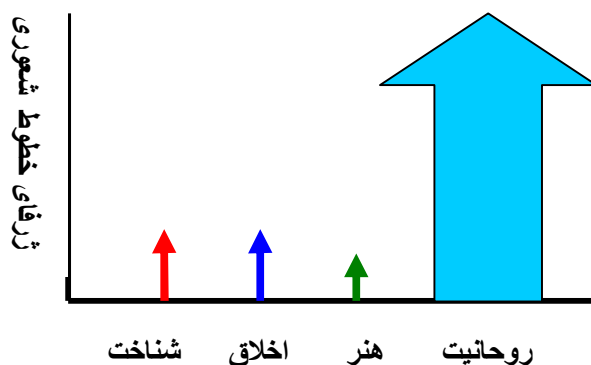
در این تقسیم بندی (جدول 2-7) به پنج سطح (یا کوشا) هوشیاری توسعه یابنده تاکید میشود که در حالات بیداری، رویا و خواب عمیق (بدون رویا) تجربه میگردند. در هر یک از حالات بیداری و خواب عمیق تنها یک سطح و در حال خواب همراه با رویا سه سطح هوشیاری یافت میگردد. همان طور که آشکارست در این الگو از ساختار بحث نمی شود. ظاهر ن سطوح هوشیاری ذکر

⁹⁷ Pre-personal/Transpersonal Fallacy=Pre/Trans Fallacy

⁹⁸ Vedanta

⁹⁹ Vajrayana

شده سطوحی هستند که در حالات مشاهده میگردند. به گویش دیگری میتوان آن ها را **مراحل حالات**¹⁰⁰ در مقایسه با مراحل ساختارها دانست. مراحل در حالات به معنای سیر تسلسل سلسله مراتبه ای پدیده ها در این خط رشد یابنده است. چنانچه احوال دینی- روحانی در یک مسیر منظم با پیمایش سطوح رشد نماید و به قله تعالی نزدیک گردد ما از یک **نوع خط روحانیت رشد یابنده** برخوردار خواهیم بود که مخصوصن در سنن روحانی-عرفانی باستان مشاهده میگردد، و این خود یکی از **چهار تعریف روحانیت** ویلبر را تشکیل میدهد؛ مبحثی که در سطور آینده این نوشتار دنبال خواهد شد. بنابراین **یک نوع روحانیت** مستقلن میتواند فارغ از رشد در خطوط دیگر شعور، مثل خط شناخت علمی، زیباشناسی، ارزش های اخلاقی، هنر و غیره، توسعه منظم داشته و به یک تخصص سرآمد بدل گردد. تنها در خط روحانیت (شکل 3-7) به تعالی رسیدن به جرگه "صعود کنندگان"¹⁰¹ پیوستن است. روحانیت در این تعریف، بدون شامل کردن یا لبریز شدن از دریای شناخت واقعیات دنیای محسوس در حوزه ذهنی، به تعالی "صعود" میکند. آیا فراز شدن در خط روحانیت به رشد شعور شخص در خط شناخت محسوسات و ارزش های اخلاقی و اجتماعی و غیره یاری میرساند یا نه؟ این جستار ارزنده ایست که لزومن توافق اندیشه ها را بدنبال ندارد. زیرا که نمونه های بسیار از رویدادهای ضدانسانی و کجروی های هنجارشکن و خانمان برانداز با پشتوانه فتوای دینمردان روحانی و کاهنان فرقه های مذهبی در سراسر جهان تجربه شده است که اثرات منفی رشد روحانیت محض را توجیه میکنند.



شکل 3-7 ژرفای خط روحانیت چشمگیرست

تفاوتی که ویلبر در این مجموعه سنتی با الگوی مدرن خود می یابد عدم وجود مفهوم ساختارهای پایدار شعورست که نقش شایسته ای در تشریح نوع تعبیرات و شیوه تجربیات رفیع در شخص بازی میکنند. دراین لحظه لازمست ما در باب رابطه حالات با ساختارهای شعوری سخن بگوئیم.

رابطه بین احوال و ساختارهای شعور- بطور ساده حالات "چیستان"¹⁰² شعور و

100 state- stages

101 Ascenders

102 "WHAT?"

ساختار "چراها"¹⁰³ ی شعورند. "چیستان" همان پدیده ها و "چراها" شوند(دلیل) تعبیر پدیده هاست.

اگر شما در یک شب بارانی طوفانی، آسمان پرستاره و ماه را در خواب دیدید که می‌لغزد و حرکت موزونی را از خود به نمایش می‌گذارد و شما را به جمع خود دعوت میکند، بعد از بیدار شدن چگونه این تجربه خواب خود را تعبیر میکنید؟ بدون شک تمام افراد پس از تجربه چنین رویایی حاوی تعبیر یکسانی نیستند. فردی ممکنست نقش های تابلوی تجربه خود را به شخصیت های دینی ارتباط دهد و آنرا پیامی برای نزول ناجی از آسمان جهت پایان دادن به شب تاریک روزگار خود تعبیر کند. دیگری آسمان پرستاره را به نوید روزی آفتابی پس از طوفان و باران تعبیر کند، و کسی هم تجربه خود را حمل بر درخشش انسان های برجسته بر روی زمین بکند که در آسمان تاریک مشکلات زندگانی تلاش میکنند. و بالاخره تعبیر دیگر بسیار خونسردانه و فارغ از تشبیهات، رویا را تنها یکی از سری فعل و انفعالات فیزیولوژیکی نسج مغز بداند که بسادگی روی میدهند و به آسانی هم فراموش میشوند.

تفاوت ها در تعبیر "چراها" ی چنین پدیده "چیستان" یکسانی تحت تاثیر چه عواملی بروز میکنند؟ گروه پژوهشگران انتگرال و در راس آن ها ویلبر تعبیر احوال را تابع نوع ساختار شعور شخص که در آن جای خوش کرده است میدانند. ساختار پیش شخصی تجربه پدیده های موقت را در سطح پائین پیش شخصی(جادو جنبل، استوره ای)، ساختار شخصی(معقول، تکثرگرا) و همچنین فرا شخصی(لطیف، علی) پدیده های موقت را به ترتیب با ابزار شخصی و فراشخصی در دست تعبیر میکنند. بین تعبیر جهان بینی "بنفش"، "سرخ" و "نارنجی" از پدیده ها دقیقاً تفاوت های بارزی مشاهده میگردد. هر قدر ساختار شعور در سطح دون باشد شخص از تعبیر حقیقی تجربیات رفیع ناتوان ترست.

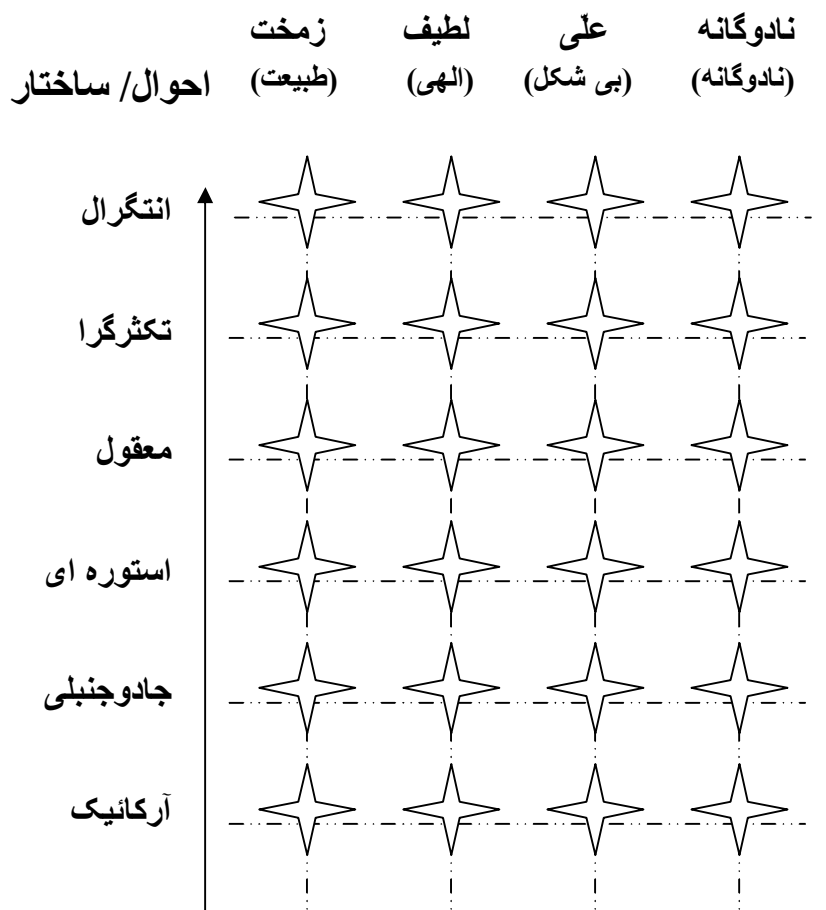
کم نیست نمونه هایی از ادعای وصل با پیامبران و امامان و دیگر مشایخ فرقه های مذهبی در خواب نما شدن، و توجیه داشتن وکالت بی چون وچرای رهبری و هدایت خلق روی زمین از آن ها. نتیجه روانکاوی چنین تمایلات و رفتارهای مشکوک فرضیه رابطه احوال با ساختار شعوری راهر چه بایسته تر آشکار میکند. نمونه دیگری که در اجتماعات متعصب دینی مشاهده میگردد آموزش های محض دینی به کودکانی که در مسیر حساس رشد جسمانی و ذهنی قرار دارند است. کودکان نابالغی که هنوز در حال صعود پلکان سطح پیش شخصی شعوری هستند، و در پیچ و خم آشنائی با رموز عینی و ذهنی خطوط متفاوت شعوری بسر میبرند، زمانی که در جو عاطفی و آموزه های متعصب دینی قرار میگیرند نه تنها از رشد طبیعی شعور و فراست های آن ها ممانعت میشود بلکه آن ها را آماده نفی و تخریب دنیای فرادرک خود کرده، مسبب فاجعه آفرینی های متعدد اجتماعی میکند.

اگر فرضن شش ساختار و چهار حالت داشته باشیم جمعاً 24 سنخ تعبیر از پدیده های موقت خواهیم داشت(نمودار 1-7).

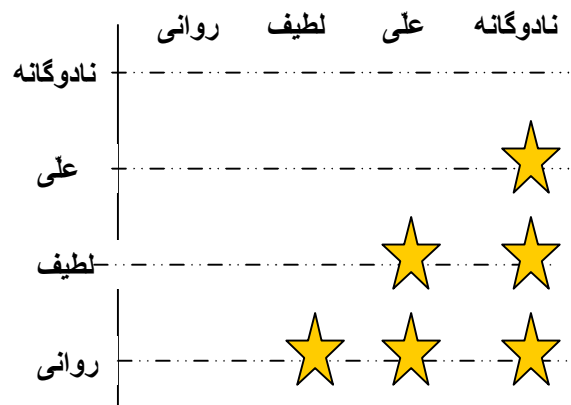
این رابطه بین احوال و ساختارها یکی از با اهمیت ترین فرضیه های نظریه انتگرال را تشکیل میدهد، که مخصوصن در ارزیابی تجربیات دینی- روحانی کارساز پنداشته شده است. اگر چه ممکنست پدیده های تجربه شده هم گونه باشند، اما از ارزش های متفاوت برخوردارند.

103 "WHY?"

و این ارزش ها بر حسب این که چه کسی و با چه ابزاری و با چه سطح از درک و آگاهی مسایل را سنجش کند متفاوت خواهد بود. ساختارها ارتفاع یا محور عمودی شعور را شکل می دهند در حالی که احوال در محور افقی قرار دارند. ارتفاع یا بلندی شعور در تعبیر احوال نقش اصلی را بازی میکند.



نمودار 7-1 شبکه ویلبر- کمز (The Wilber- Combs Lattice) (بنمایه 9)



نمودار 7-2 رابطه ساختارهای روحانی با تجربیات احوال رفیع

همان گونه که پیشتر هم اشاره کردیم ویلبر افزون بر ساختارهای گبسر چهار ساختار دینی-روحانی رفیع را به ارتفاع الگوی شعور خود ملحق نموده است که ما در نمودار 2-7 رابطه آن ها را با احوال چهارگانه نشان داده ایم. سه ساختار روانی، لطیف و علی را فراشخصی می گویند. در حالی که نادوگانه ورای حنا فراشخصی، وحدت با مبداء ازلی-ابدی، لبریز-رها(یا خالی) است. مبدعی که جویبارهای دوگانه بسیار به واحد آن(خالی بودگی) می پیوندند و از دریای واحد آن جویبارها روان میگردند(لبریزی). زمانی که حال به ساختار تبدیل شد و یا به عبارتی پدیده های ذهنی از وضع موقتی به نوع پایدار و همیشگی تحول یافتند، آن حالت دیگر تجربه نخواهد شد زیرا که همیشه حاضر است. ساختار روانی (بین زمخت و لطیف) که فرای ساختارهای زمخت گبسر طبقه بندی شده است تنها سه حالت رفیع لطیف، علی و نادوگانه، ساختار لطیف دو حالت علی و نادوگانه، ساختار علی حالت نادوگانه را تجربه میکنند. ساختار نادوگانه به سبب همیشگی بودنش دیگر حالتی را تجربه نمیکند و همیشه در موقعیت حق یا منورشدگی¹⁰⁴ قرار دارد.

اصل 5 هولون، ژرفای بیشتر(مرتفع تر در محور عمودی) وسعت کمتر(تنگی در محور افقی)، صدق میکند(به اصول هولون ها در فصل یکم نگاه کنید).

بنابراین در این جدول ما جمعن شش نوع تعبیر روحانی خواهیم داشت. اجازه بدهید در مورد این چهار ساختار روحانی(یا حالات دایمی شده، حال چه از طریق طبیعی و یا از طریق تمرین های تخصصی) توضیحات خود ویلبر را از مدل روان شناختی(بنمایه 15) او نقل کنیم:

...حالت روانی یک نوع عرفان طبیعت(nature mysticism) می باشد(جائی که افراد صحبت از یک تجربه پدیده وار میکنند که در آن با کل طبیعت حسّی وحدت حاصل کرده اند...). ... حالت لطیف، نوعی عرفان الهی(deity mysticism) می باشد(جائی که افراد صحبت از یک تجربه یگانگی با مبداء و یا اساس دنیای طبیعت حسّی میکنند). حالت علی، نوعی عرفان بی شکل(formless mysticism) می باشد(جائی که افراد یک انقطاع و یا غوطه ور شدن در نهان را تجربه میکنند). بالاخره حالت نادوگانه، نوعی عرفان انتگرال(integral mysticism) است (که به صورت وحدت آشکار با باطن، یا وحدت شکل و تهی بودگی تجربه میشود).

در الگوی ساختار کامل ویلبر ما به طیف کامل شعور(میانگین خطوط شعوری شخص) که از پیش شخصی به شخصی، فرا شخصی و نادوگانه سیر میکند دسترسی پیدا میکنیم. روحانیت(فرا شخصی و نادوگانه) دقیقن پس از تکمیل ساختارهای پیش شخصی و شخصی ظهور میکنند. این نوع دیگر روحانیت در مقابل خط روحانیت است که در سطور قبلی معرفی کردیم. روحانیت به عنوان فراز ترین سطح شعور تعریف دیگر روحانیت است. چهار تعریف روحانیت در نظریه انتگرال به قرار زیر است(نقل از بنمایه 15 پانوش 31، صفحه 271):

.....(1) روحانیتی که شامل تجربیات رفیع و یا احوال دگرگونی است که می توانند در تقریب تمام مراحل و سنین رخ دهند؛ (2) روحانیت شامل فرازترین سطح در هر خط شعور؛ (3) روحانیت به عنوان یک خط مستقل؛ (4) روحانیت به مانند یک نگرش(مثل بی آایشی، اعتماد یا عشق)...

نظریه انتگرال مایل یا مصر است که تمام این چهار نوع روحانیت را مورد تأیید قرار داده و به الگوی خود ملحق نماید. به عبارتی نظریه انتگرال نوع پنجم روحانیت را پیشنهاد میکند. شرط نظریه انتگرال برای الحاق و ایجاد هم‌آهنگی بین انواع روحانیت، پیاده کردن نوع اول و چهارم روی نقشه نوع دوم و سوم روحانیت است. به عبارتی ساختار و یا سطوح در نوع روحانیت مد نظر قرار گیرند. به باور ویلبر نوع روحانیت به عنوان یک خط مستقل، و یا **هوشیاری عمیق** بر پدیده‌های رفیع در عین این که می‌تواند در مسیر خود به مطلق گرائی دینی و غوطه‌ور شدن در عالم متافیزیک بیانجامد و سرانجام در صدد تخریب دنیای واقعی برآید، می‌تواند در ضمن به **رشد ساختار شعور** یاری رسانده، شخص را مترصد شناخت جهان محسوسات بگرداند، نظریه‌ای که بدون انتقاد رها نشده است. (بحث در پیوند با این موضوع از حوصله این نوشتار خارج است).

برای ادامه بحث و پرداختن به نقاط قوی و ضعیف مجموعه نظریات انتگرال اجازه بدهید از مطالب یادشده بالا یک جمع‌بندی مختصری ارائه بدهیم.

ما توضیح دادیم که در هر ساختار شعور مراحل و احوال شعور قرار دارند. یا به بیان دیگری، در هر حالت شعوری ساختار و مراحل شعور یا هوشیاری شخص جای‌گزین شده است که بر مبنای آن تعبیرات و ارزشیابی شخص از رویدادهای پدیده‌وار واقعی صورت می‌گیرد. در هر سنجش شعوری لازمست تمام این سه عنصر احوال، ساختار و مراحل مد نظر قرار گیرند. ساختارها دایمی هستند و جهت دست‌یابی به آن‌ها نیاز به تلاش در این راه هست و لزومن باید سطوح رشد را یکی بعد از دیگری بطور منظم پیمایش کرد. در بین پژوهشگران رابطه بین احوال و ساختار از نقاط بسیار منجسم و مستحکم نظریه انتگرال بشمار می‌آید.

احوال همیشه، از سطح زمخت، لطیف تا علی، از ابتداء وجود دارند و همه اشخاص از نوزاد، کودک و بزرگسال، زن و مرد در وضعیت بیداری، رویا و خواب عمیق می‌توانند آن‌ها را تجربه کنند. نگره اخیر ویلبر لزومن مورد موافقت تمام پژوهشگران انتگرال واقع نشده است. همانطور که در مقدمه این نوشتار معرفی کردیم ویلبر بر این باورست که تمام افراد اعم از کوچکسال و بزرگسال به تجربیات رفیع دینی-روحانی دسترسی دارند، به این دلیل ساده که تمام آن‌ها می‌توانند به آسانی احوال طبیعی بیداری، رویا و خواب را تجربه کنند. و اصولن ویلبر تحت تأثیر نظریه‌های سنتی معتقد است که در رویا و خواب عمیق به ترتیب پدیده‌های رفیع لطیف و علی نهفته است. آیا اصولن پدیده‌های رویا و خواب عمیق از نوع رفیع دینی-روحانی هستند، و آیا تمام افراد از خردسال تا بزرگسال فارغ از ساختار شعوریشان قادرند پدیده‌های رفیع دینی-روحانی را تجربه کنند یا نه؛ دو موضوع بحث ما در دنباله خواهد بود.

ادوارد در دو مقاله مفصل (بنمایه 16) به این دو معضل پرداخته است، که در این جا بطور مختصر نگر او را معرفی می‌کنیم. جدول 3-7 طبقه‌بندی حالات عادی و غیر عادی او را جمع‌بندی کرده است. جدول مزبور نشان از آن دارد که بین تقسیم‌بندی احوال او با نوع ویلبر تفاوت‌هایی وجود دارد.

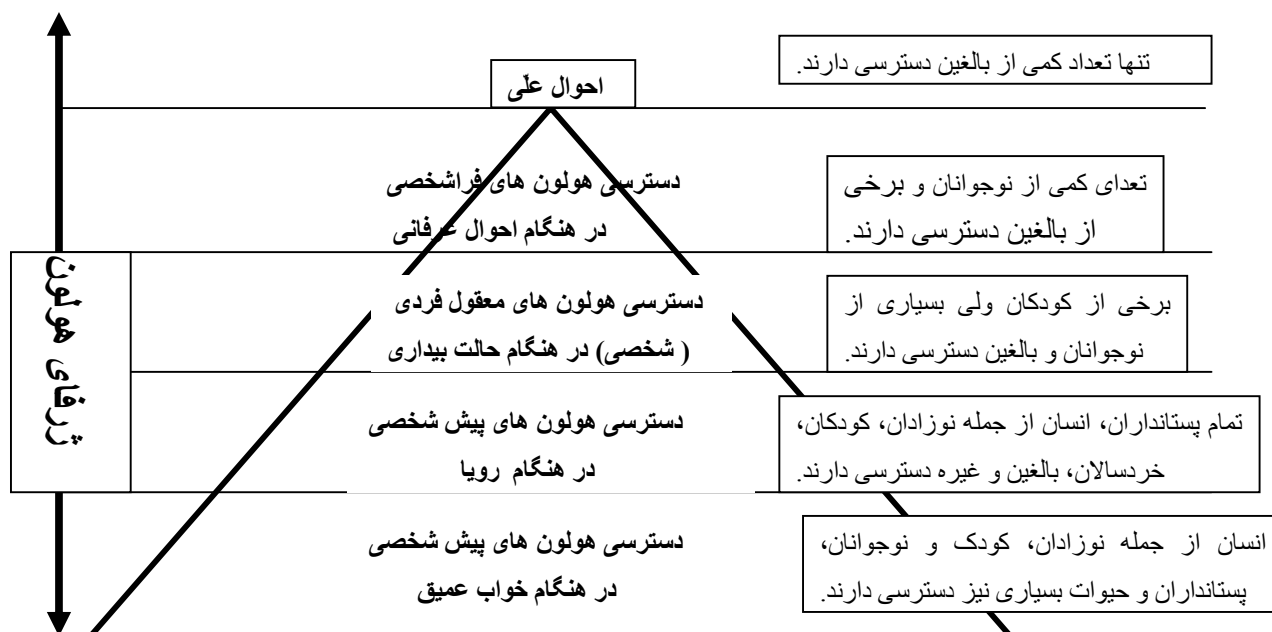
ادوارد بر این باورست که احوال رویا و یا خواب عمیق الزامن از نوع تجربیات رفیع برجسته و یا دینی-روحانی نیستند بلکه سیکل‌های طبیعی بیولوژیکی و فیزیولوژیکی حمایت‌کننده‌ای هستند که شخص به جهت ترمین و بازسازی بدن و ذهن و فعالیت دوباره، آن‌ها را تجربه می‌

کند. اما با تمرین و آموزش های تخصصی میتوان احوال رفیع را در وضع بیداری، رویا و خواب عمیق تجربه کرد. به عبارت دیگری تجربیات رفیع میتوانند در حین رویا و یا خواب عمیق نیز روی دهند ولی این به آن معنا نیست که هر کسی از جمله نوزادان و کودکان زمانی که در خواب فرو رفتند لزومن دسترسی به احوال رفیع را پیدا میکنند.

جدول 3-7 حالات عادی و غیرعادی - مارک ادوارد

حالات غیر عادی		حالت عادی
طبیعی		بیداری
تکاملی (تحول بخش) (Evolutionary)	واگرا (حمایت کننده) (Involutionary)	مصنوعی (تاثیر عوامل خارجی)
تجربیات رفیع دینی، مکاشفه و مراقبه، فداکاری عاشقانه، تجربیات عارفانه	رویا، خواب عمیق، آرامش عمیق، ورزش، رلاکزاسیون بدنی	مستی یا نشئه حاصل از استعمال دارو، مشروبات الکلی، مواد مخدر، هیپنوتیزم، تگرر تنفسی، سایکدلیک

رویا و خواب عمیق از فعل و انفعالات سطح پیش شخصی بوده و نه پسا شخصی (یا فرا شخصی). التقاط این دوبا هم مصداق همان انتقاد ($pre/trans\ fallacy^{105}$) معروف را دارد که خود ویلبر براستی پیشکسوت در طرح چنین عارضه ایست.



شکل 4-7 رابطه بین دسترسی به احوال (وسعت دسترسی) با ژرفای رشد مضمون آن

¹⁰⁵ چون هر دو یگانگی را تجربه میکنند - pre/trans fallacy = pre-personal/transpersonal fallacy - آن دو را با هم اشتباه میگیرند. تفکیک این دو نوع تجربه در نظریه انتگرال از اهمیت بسزائی برخوردارست.

نه فقط به خواب رفتن که معمولاً بدون تلاش شخص صورت میگیرد سطح شعور ما را افزایش نمیدهد بلکه تحقق تجربیات احوال رفیع اساسن نیازمند تلاش و تمرین های تخصصی میباشند. در

شکل 4-7 ادوارد مدعی است که احوال خواب عمیق و رویا پیش شخصی هستند زیرا

جمعیت بیشتری حتا حیوانات پستاندار نیز به آن دسترسی دارند. این ادعا با اصل 5 رشد هولون که با ژرفتر شدن رشد هولون جمعیت آن کمتر میشود مطابقت میکند. تعداد سلول ها از تعداد اتم ها کمتر و تعداد بافت ها از تعداد سلول ها کمترند و الاخر. بنابراین هر پدیده ای که بیشتر عمومی و قابل تجربه باشد بنیادی بوده و بی گمان از ژرفای کمتری برخوردارست. و برعکس آن چه که از ارزش بیشتر و معنای بالاتری برخوردارست نادر است (به مانند تجربیات رفیع). او تجربه احوال روحانی را در کودکان باور ندارد و معتقد است که تجربه احوال رفیع در شعور با سطوح رشد بالا امکان پذیرست.

پس افراد در سطح ساختار شعور خود به چه میزان احوال را تجربه کرده و کیفیت این احوال چگونه خواهد بود؟ ادوارد به این پرسش پاسخ میدهد.

ما خواننده مشتاق را به مطالعه اصل مقاله دعوت میکنیم ولی به سخن کوتاه، ادوارد معتقد است که پدیده های حادث در احوال در سطح نزدیک به ساختار شعوری (مرکز ثقل شعوری) خود افراد تجربه میشوند. برای مثال فرد در سطح پیش شخصی شعور حداکثر پدیده های شخصی را (با دفعات بیشتر)، فرد در سطح شخصی شعور پدیده های فراشخصی را (با دفعات کمتر) تجربه میکنند و آن ها را بر پایه معیارهای ساختار شعور خود بازتاب میدهند.

1. Ken Wilber: Sex, Ecology, Spirituality- The spirit of evolution, Shambhala 2000
2. THROUGH AQAL EYES part 2: Integrating Holon Theory and the AQAL Framework. Mark Edwards
<http://www.integralworld.net/>
3. Through AQAL Eyes- Part 3: Applied Integral Holonics: The Example of Developmental Health and Pathology in Personal and Social Holons. Mark Edwards
<http://www.integralworld.net/edwards7.html>
4. THE WAR ON TERROR- Some Integral Reflections on Individualist Worldviews, International Terrorism and the the war on.....” Dec. 2004
<http://www.integralworld.net/>
5. Excerpt C: The ways We Are in This Together- Intersubjectivity and Interobjectivity in the Holonic Kosmos. Part I,II,III,IV:
<http://www.shambhala.com/html/books/kosmos/excerptC>
6. HOLONs, HEAPS AND ARTIFACTS (And their corresponding hierarchies), Fred Kofman.
<http://www.integralworld.net/kofman.html>
7. THROUGH AQAL EYES- part 5: Matter, Membership and Mutuality, Mark Edwards
<http://www.integralworld.net/edwards9.html>
8. THE DEPTH OF THE EXTERIORS- part 1: Wilber’s Flatland, Mark Edwards.
<http://www.integralworld.net/edwards12.html>
9. Integral Spirituality: A Starling New Role for Religion in the Modern and Postmodern World. Ken Wilber , Shambhala, Oct. 2006
10. THROUGH AQAL EYES- Part 7: “I” and “Me” and “We” and “Us” and “You” and “Yours”, Mark Edwards.
<http://www.integralworld.net/edwards11.html>
11. Excerpt G: Toward A Comprehensive Theory of Subtle Energies- Part I~IV, Ken Wilber.
<http://www.shambhala.com/html/books/kosmos/excerptG>
12. Sidebar D: Childhood Spirituality.
http://www.shambhala.com/html/books/boomeritis/sidebar_d/index.cfm/#top
13. Sidebar G: States and Stages. Part IV, V.
http://www.shambhala.com/html/books/boomeritis/sidebar_g/
14. Don Beck: Stages of Social Development: The Cultural Dynamics that Spart Violence, Spread Prosperity and Shape Globalizations. Sept. 2000. .
<http://www.worldofkenwilber.com/>
15. in The Eye of Spirit- Ken Wilber: Waves, Streams, States, and Self: A summary of My Psychological Model(Or, Outline of an Integral Psychology), p260.
- 16.: Mark Edwards: An Alternative View on States, Part One: My Presumptuous- Ken runs Aground on the Pre-Trans Fallacy #2,

Part 2, Traditional and Modern Models of the Sleep States.
<http://www.integralworld.com>